اند و در ترتیب اجر و ثواب مقصود بالذات و اہتمام انہا از سنن و واجبات زاید میدانند و منکر
آنہا را بر عکس عہد پیغمبر خدا صلعم خیال میکنند بخلاف تعمیر مناره مسجد و کتب نحو و صرف که مقصود از ان
صرف تائید اعلام صلوة و اعانت تحصیل علوم شرعیه است نه بالذات معدود از حسنات کما قال الغزالی
و اذا تقرر ہذا فالمنارة عون لاعلام وقت الصلاة و تصنیف الکتب عون للتعلیم و التبلیغ و نظم الدلایل
لرد شبہ الملاحدة و الفرق الضالة انتہی ثانیاً ہمچنین امور از قواعد شرعیه مستنبطه باجماع علماء امت اند
مستحب و مباح و بخلاف بدعات متنازعه که نه اجمالاً و نه تفصیلاً داخل ماذونات شرعیه اند
و نه بر اختراعش ضرورتے داعے است ثالثاً بر تارک امور مذکوره بالاتفاق ملامتے نیست
بخلاف بدعات که تارکش ہدف تیر ملامت اہل بدعت میگردد و ماورای ازین نزد فقہاء
عبادات مشروعه ہم تخصیص وقت و ہیئت بغیر حکم شارع مشروع نیست صاحب بحر الرائق
گفته لان ذکر الله اذا قصد به التخصیص بوقت دون وقت او بشیء دون شیء لم یکن مشروعاً مالم یرد الشرع
به انتہی و افندی در رساله خود میگوید ما نقول فی قوم خصصوا وقتاً معیناً بعبادة معینة و ادعوا
زیادة الفضیلة فی دین الله انہم محدثون ام لا بل ہم مبتدعون زادوا فی العمل و الاعتقاد
الذین لیس فی الدین و ادعوا الکذب فی الفضل و التقرب من الله تعالی انتہی کلامه
قوله آنحضرات ان مستحسنات را باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه و سلم مستحسن گردانیده اند الخ اقول استحسان بدعات از احادیث صحیحه
تجویز کردن افترای محض و دعوے بیجا است زیرا که مذمت بدعات جابجا در احادیث
مذکور است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایاکم و محدثات الامور فان کل محدث بدعة
و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار و ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یتوب
عن بدعته و لا یقبل الله لصاحب بدعة صلوة و لا صوماً و لا صدقة و لا حجاً و لا عمرة و لا جہاداً و لا عدلاً
و یخرج من الاسلام کما تخرج الشعرة من العجین و قطع نظر ازین حافظ ابن حجر و سخاوی را
که اہل بدعت از مجوزین مولد می شمارند ایشان ہم عمل مولد را از امور محدثه می انگارند کما قال الحافظ
اصل المولد لم ینقل عن احد من السلف الصالح من القرون الثلثة و سخاوی گفته عمل المولد الشریف لم ینقل
عن احد من السلف من القرون الثلثة و انما حدث بعده پس عمل مولد محدث را از ماذونات شرعیه
شمردن صریح مخالفت کتاب و سنت کردن است ام لہم شرکاء شرعوا لہم من الدین ما لم یأذن به الله قوله لیکن آنکه
مراد ایشان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته اند و بر آن ہم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند السیئة

که بخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباشد وقول وفعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه
مزاحم ومخالف سنت وغیره منافی کدامی طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه
موافق قواعد عامه شریعت وبالاجمال حکما داخل سنت وثابت باشاره احادیث صریحه جناب شفیع امت
صلی الله علیه وسلم باشد الخ اقول منشاء این مقال پر اختلال خالی از تلبیس نیست زیراکه بدعت
نزد علماء محققین بر دو نوع است شرعی یا لغوی شرعی آنست که اصلش از اصول شرعیه ثابت
نباشد کما قال الحافظ فی الفتح قوله علیه السلام شر الامور محدثاتها بفتح الدال جمع محدثة والمراد به
ما احدث ولیس له اصل فی الشرع ویسمی فی عرف الشرع بدعة وما کان له اصل یدل علیه الشرع
فلیس ببدعة فالبدعة فی عرف الشرع مذموم بخلاف اللغة انتهی وعینی در شرح بخاری گفته
قوله محدثاتها والمراد به ما احدث ولیس له اصل فی الشرع ویسمی فی عرف الشرع بدعة وما کان
له اصل یدل علیه الشرع فلیس ببدعة انتهی ومعین ابن حجر در شرح اربعین آورده والمراد بالبدعة
ما لا اصل له فی الشریعة ما کان له اصل فلیس ببدعة وان کان بدعة لغة انتهی ودر شرح اربعین ابن حجر
مکی مذکور است البدعة لغة ما کان مخترعا علی غیر مثال سابق ومنه بدیع السموات والارض ای
موضوعا علی غیر مثال سابق وشرعا ما احدث علی خلاف امر الشارع ودلیله الخاص والعام انتهی قال
صاحب کنز العرفان واما البدعة فقد یراد بها المعنی اللغوی وهو المحدث مطلقا عادة او عبادة لانها
اسم من الابتداع بمعنی الاحداث کالرفعة من الارتفاع فهذه منقسمة فی عبارة الفقهاء یعنون بها
ما احدث بعد الصدر الاول مطلقا انتهی الغرض که هرگاه که شرعا بدعت مطلقا مذموم است وجای
بجز مذمت او استحسانش نیامده وکسانیکه تقسیمش بسوی حسنه وسیئه نموده اند قول ایشان خلاف
تحقیق است وخلاف منشاء شارع علیه السلام قوله از صحابه کرام اطلاق بدعت بر محدثات خود چنان
ثابت است باوجودیکه گاهی بر سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این
اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه وسیئه درست نمی تواند شد الخ اقول اقوال وافعال صحابه
کرام راکه داخل سنت اند وبرای اتباع ایشان قول آنحضرت صلعم علیکم بسنتی وسنة الخلفاء
الراشدین المهدیین ناطق است از محدثات شمردن وایاکم ومحدثات الامور وما احدث قوم بدعة
الا رفع الله مثلها من السنة فالتمسک بالسنة خیر من احداث بدعة ومن احدث حدثا او آوی محدثا
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین را پس پشت انداختن وهرجاکه در کلام صحابه اطلاق بدعت
بر امور مستحسنه شرعیه آمده آنرا محدث قرار داده تقسیم بدعت ازان استنباط نمودن کمال جرات

است وکلام ابن حجر مکی مقتدا ے خود که در تعریف محدث در شرح اربعین مذکور است ندیده که آن
اطلاق محدث صرف بر بدعت ضلالت نموده اند کما قال والمراد بالمحدث الذی ہو بدعة وضلالة
مالیس له اصل فی الشرع والحامل علیه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعاً انتهی و آنچه که
نسبت تراویح نعمت البدعة در حدیث حضرت عمر رضی الله عنه آمده مضر خصم نیست زیرا
که تراویح در اصل تجدید سنت است نه محدث کما قال العلی القاری فی المرقاة وتسمیته السنة
بدعة علی منوال ما قال فی التراویح نعمت البدعة هذه وقال الامام المعین فی شرح الاربعین
قول عمر رضی الله عنه فی التراویح نعمت البدعة مراده بدعة لغویة خواجه نصر الله در صواقع
فرموده وقول عمر رضی الله عنه نعمت البدعة فانما اراد بها معناها اللغوی انتهی و خود در کلام
پاک الله رب العزت اطلاق بدعت بهمین معنی آمده قال الله تعالی قل ما کنت بدعا من الرسل
قوله حاصل کلام آنکه بیان لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و اصطلاحات را پس پشت انداختن الخ
قول لغوی و اصطلاحی را واحد تصور کردن و اقوال اہل لغت و تحقیق را سطر و دگر ادنیدن تراشیده
طبع خود را حق و صواب دانستن و بر متبعان سنت و رهروان طریقت زبان طعن کشودن نامه
اعمال خود سیاه ساختن است قوله منشا این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر امت است البته
امری که در قواعد شریعت مندرج نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد
اما آنچه بطور عموم از مندوبات شارع باشد اگر به نیت برکت کدامی هیئت خاصه که منافی و مغیر
حدود حمیده شریعت باشد بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات
و استعمالات ایمه دین بر آن نموده خواهد شد الی قوله صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت
داده اگر مراد از بدعت یا بدعت حسنه است فنعم ومرحبا و هیچکس از فرق اسلامیه این قسم بدعت
را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است پس لا نسلم که این عبارت مفهوم شود چه بسیار
چیزها در عهد سلف نبود مثل تیار مدارس و قناطیر و تدوین کتب و علوم الخ اقول محدثات
و مخترعات خود را که اجمالاً و تفصیلاً داخل عمومات شارع نیستند از عبادات بدنیه شمردن و بر آن
اطلاق بدعت حسنه نمودن ریگ دریا بشت پیمودن و خاک صحرا بر سر افشردن است که بدعت
سیئه در عبادات بدنیه همچو صوم و صلوة حسب تصریحات ایمه دین یافته میشود و بدعت مباحه
در عادات مثل پختن پلاؤ وغیره چنانچه خود صاحب تنبیه السفیه موافق مسلک صاحب کلمة
الحق در کتاب رجوم الشیاطین نگاشته کما قال الامام حجة الاسلام غزالی و در دیگر کتب

خود بعد تقریر طول طویل ثابت کرده که هر بدعتے در عبادات بدنیه محضه مثل صوم وصلوة
وزکوة وغسل وطهارت نو پیدا نمایند سیئه است بدعت مباحه منحصر در عادات است مثل
پختن پلاؤ در شادے و مانند آن و بدعت حسنه در عبادات مالیه مثل بناء مدارس
وخانقاهات اما در عبادات بدنیه محضه پس بدعت نمی باشد مگر سیئه انتهی وظاهر است که
بدعات مروجه مثل مولود وغیره داخل عبادات بدنیه است نه مالیه و برای تسکین اصل عبارت
احیاء العلوم تمامها نقل میکنم وعند الاستقراء لا توجد تلک البدعة الغیر السیئة فی العبادات
البدنیة المحضة کالصوم والصلوة وقراءة القران واوصاف کل منها بل لا تکون بدعة فیها الا سیئة
لان عدم وقوع الفعل فی الصدر الاول لیس الا لعدم الحاجة الیه او لوجود مانع منه او لعدم
التنبه له او للتکاسل عنه او لکراهته وعدم مشروعته والاولان منتفیان فی العبادة البدنیة
المحضة لان الحاجة الی التقرب الی الله تعالی بالعبادة لا تنقطع وبعد ظهور الاسلام وغلبة اهله
لم یکن مانع وکذا عدم التنبه بها والتکاسل عنه منتف ایضا اذ لا یجوز ان یظن ذلک بالنبی
صلعم وجمیع اصحابه فلم یبق الا کونها بدعة مکروهة غیر مشروعة انتهی وعلاوه ازین در عبارت منقولۂ تنبیه
والسفیه جواز بدعات مخترعات مذکور نیست کما لا یخفی قوله درین قول اشعار بلکه تصریح است بانکه
در عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار محققین وفقهاء ومحدثین بر بسیارے از امور
باوجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند وتقسیم بدعت بسوی حسنه وسیئه وحمل کلیه حکم ضلالت
بر کل بدعت سیئه نموده اند الخ اقول تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی تو از
تصریحات علماء زمان درگذشته نوبت بانجا رسید که انقسام بدعت بسوی حسنه وسیئه منسوب
بصحابه کرام گردانیده کمال جای عجب است که حضرات صحابه کرام که در هر کل اقتدا و پیروے
انحضرت صلعم را شعار وطریقه خود ساخته بودند بر خلاف حکم جناب سرور کائنات صلعم کل بدعة
ضلالة چگونه در عبادات احداث واختراع را روا وجائز دانستندی نعوذ بالله من ذلک قوله
اولاً ملهم شدن شیخ تنها در هزار دوم بتردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن
امر بمعنے دیگر مقتضی فساد اثبات حسن بعض افرادش بان معنے نیست چنانچه ائمه احیاء ومشائخ
کبار آن شیخ نامدار در هزار اول تصریح فرموده اند الخ اقول شیخ مذکور در حالیکه احتراز از نه
اسم ورسم مطلق بدعت واجب ولازم می انگاشت علی الخصوص از دام بدعت حسنه که اهرق
مردم صید بالطبع دانه ثواب گرفتار نیچه صیاد وقفس اماره شده اند سیگر بحث پس بکلام شیخ تحقیق

حسن بعض افرادش کجا باقیمانده چنانچه در مکاتیب خود شیخ مذکور می نویسد دیگر بزعم فقیر التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه واجتناب از اسم و رسم بدعت تا از
بدعت حسنه در رنگ بدعت سیه احتراز نماید بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد و این معنی
امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا
مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت لب کشاید اکثر علما را اینوقت رواج
دهنده های بدعت اند و محو کننده های سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز
بلکه باستحسان ان فتوی میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع پیدا کند
و باطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمی دانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملیکه معتبر است
همان است که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع است حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی
الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رح لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا
المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلد لا یدل علی الجواز وانما یدل علی الجواز ما یکون
علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلاً علی تقریر النبی صلعم ایاهم علی ذلک فیکون
شرعا منه علیه وعلی آله الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک من
الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر وعلی
الربو لا یفتی بالحل و شک نیست که علم به تعامل کافه انام و بعمل جمیع قری و بلدان از حیطه بشر خارج
است باقیماند تعامل صدر اول که فی الحقیقت تقریر است از ان سرور علیه الصلوة والسلام
و راجع است به سنت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعت کجا است و حسن بدعت کدام
انتهی قوله بسیاری از امور را که کتاب و سنت از آنها به هیئت مخصوصه کذائیه ساکت است
و از قول و فعل آنحضرت صلعم ماثور نیستند باوجود ترک شارع در هزار دوم همین شیخ نامدار
ذیشان دیگر اخلاف و الاتباع سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند الخ اقول اولا
تصریح امور مذکوره کردنی است که از قسم اشغال و ریاضات فقرا و مشائخ اند یا از قسم
عبادات شق اول خارج از بحث است و بر تقدیر ثانی نقل عبارت شیخ لازم است بعده جوابش
داده خواهد شد مگر بظاهر این کلام از صدق معترض معلوم میشود و آنچه که شیخ الهابین مسلک شیخ
مذکور در رفع شبابه که مخالف تحقیق است درینجا الزاما پیش آورده دلیل عجز و قصور فهم اوست
که سابقاً مذکور شد که جمله اقوال شخص واحد بلا تحقیق قابل تسلیم نیستند ورنه بر مخالفین لازم آید

که بر جمیع اقوال علی قاری وسیوطی وشیخ عبدالحق مقتدائی خود عمل نمایند والامر علی خلاف ذلک
کما قوله این دعا غلط محض است قال رسول الله صلعم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله
کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها در مرقاة گفته وقید البدعة بالضلالة لاخراج البدعة الحسنة
کالمنارة کما ذکره ابن الملک الخ اقول کلام صاحب کلمة الحق موافق تصریحات ائمه دین منصور است
ونه مستعرض بچند وجوه مبنی بر خطا وقصور اولاً آنکه بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم لفظ بدعت
بجز مقام ذم وقبح جای دیگر مستعمل نیست کما لا یخفی علی ماهر کتب الحدیث وبمعنی حسنه استعمالش
دیده نشد لامتناع اجتماع الضدین ثانیاً در حدیث مذکور بعد لفظ بدعت قید ضلالة بنا بر اخراج
بدعت حسنه نیست بلکه قید ومقید هر دو هم معنی اند واین قید واقعی است نه احترازی
ورنه لازم آید که قید لا یرضاها الله ورسوله که بعد قید ضلالت است هم ازین قبیل باشد وبدعت
ضلالة هم بر دو قسم باشد یکی آنکه خدا ورسول از ان راضی باشند دیگر آنکه از ان راضی نباشند واللازم باطل فالملزوم
وثالثاً در کتاب ابن ماجه لفظ بدعت بغیر قید ضلالة منقول است قال من ابتدع بدعة فعمل بها
کان علیه وزر من عمل بها وانچه صاحب مرقاة از قید ضلالة اخراج بدعت حسنه نموده تمثیل
مناره بمیان آورده فی الجمله مخالف خصم نیست که از ان بدعت حسنه در عبادات بدنیه مثل
صوم وصلوة ثابت نیست بلکه خاص در امور مباحه مثل تعمیر مناره که ضرورت شرعیه بر ان داعی
است ورنه بجای تمثیل مناره بدعتی از بدعات که در عبادات بدنیه مروج اند آوردی واولیس
فلیس رابعاً عند المحققین این حدیث لائق احتجاج نیست که از راویان این حدیث یکی مروان
ابن معاویه است که شمار او از ضعفا ومجاهیل است حافظ در لسان المیزان گفته مروان ابن
معاویه الضبی عن ابی الدرداء وعنه عبد الجلیل بن عطیة قال ابو حاتم مجهول دیگر کثیر بن عبد الله
که او هم ضعیف است ابن العراق در تنزیه الشریعة نوشته کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی
قال الشافعی رکن من ارکان الکذب وقال ابن حبان عن جده نسخة موضوعة ودر کاشف ذهبی مرقوم
است کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی المدنی عن ابیه ونافع وعنه القعنبی واه وقال کذا
ودر تقریب نوشته کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی ضعیف من السابعة منهم من نسبه الی
الکذب ودر حاشیه کاشف ذهبی مرقوم است قال یحیی کثیر ضعیف الحدیث وقال احمد منکر الحدیث
لیس بشیء وقال ابو حاتم لیس بالمتین وقال النسائی والدارقطنی متروک وقال ابو زرعة
واهی الحدیث لیس بقوی انتهی قوله تفصیل این اجمال آنکه از روایات متعدده ثابت که صحابه

تحقیق حدیث من ابتدع بدعة ضلالة

کرام با وجود اعتراف بدعت بودن و باره لیسیلہ بی از امور دینی استحسان و مدح آن رفته اند و از فضل و جہالت خود در حق صحابہ کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت مخالفت حضرت شارع علیہ السلام سے شمارند الخ اقول و لاً نقل کردن روایات معتمدہ کہ در تعریف بدعت اند بسیار ضرور است کہ جوابش داده شود و اگر ہمین حدیث تراویح است جوابش گذشت و می آید بدعت کجا و استحسان بدعت کجا قولہ امام بخاری علیہ الرحمۃ در صحیح خود روایت نمودہ کہ حضرت امیر المومنین فاروق رضی اللہ عنہ در حق اہتمام جماعت تراویح و التزام آن فرمودہ نعمت البدعۃ الخ اقول جماعت تراویح از مخترعات حضرت فاروق نیست بلکہ تجدید سنت نبوی است کہ آنحضرت صلعم بغرض بعض مصالح دینی و خوف فرضیت بعد اقامت جماعت ترک آن فرمودہ اند کما ذکرہ البخاری فی الصحیح عن عائشۃ ان النبی صلعم صلی فی المسجد فصلی بصلوتہ ناس ثم صلی الثانیۃ فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلۃ الثالثۃ او الرابعۃ فلم یخرج الیہم رسول اللہ صلعم فلما اصبح قال رایت الذی صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفترض علیکم و ذلک فی رمضان و امام رازی در نہایۃ العقول گفتہ الناس انہ ابدع التراویح قلنا ان الرسول قد اقامہا جماعۃ بالناس ثم ترک ذلک لئلا یظن انہ من الواجبات و لم ینسخہا ثم ان عمر احیی تلک السنۃ فی زمانہ لزوال ذلک الخوف انتہی و قال علی القاری فی المرقات و تسمیۃ تجدید السنۃ بدعۃ علی سوال ما قال فی التراویح نعمت البدعۃ ہذہ و علامہ شوکانی در سیل الجرار گفتہ اما صلوۃ التراویح فقد ثبت عن النبی صلعم انہ صلی فی لیالی رمضان و ائتم بجماعۃ و علمہم فترک ذلک مخافۃ ان یفترض علیہم و ہذا ثابت فی احادیث الصحیحین و غیرہما و بہذا تقرر ان صلوۃ النوافل فی لیالی رمضان جماعۃ سنۃ لا بدعۃ لان النبی صلعم لم یترک الا لذلک العذر الخ قولہ فکیف تکون الجماعۃ بدعۃ کما قال المصنف و لم یقع من عمر الا انہ لما خرج الی المسجد فوجدا وزاعا متفرقین یصلی الرجل لنفسہ و یصلی الرجل فیصلون بصلوتہ الرہط فقال انی اری لو جمعوا ہولاء علی قاری واحد لکان اولی ثم عزم فجمعہم علی ابی بن کعب فقد کان الجماعۃ فی المسجد بعد موت النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قبل ان یجمع عمر و بہذا یعرف ان التجمیع فی النوافل فی صلوۃ رمضان سنۃ لا بدعۃ انتہی و در سبل السلام مذکور است ان من اثبت صلوۃ التراویح و جعلہا سنۃ فی قیام رمضان استدل بحدیث جابر بن عبد اللہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خرج فی شہر رمضان ثم انتظروہ من اللیلۃ القابلۃ فلم یخرج و قال انی خشیت ان یکتب علیکم الوتر رواہ ابن حبان

ولیس فیہ دلیل علی کیفیۃ ما یفعلونہ والاکثر فانہم یصلونہا جماعۃ عشرین رکعۃ یتروحون بین کل رکعتین فاما الجماعۃ فان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم جماعۃ ثم ترک خشیۃ ان یفرض علیہم ثم ان عمر اول من جمعہم علی امام معین وقال انہا بدعۃ کما اخرجہ
مسلم فی صحیحہ واخرجہ غیرہ من حدیث ابی ہریرۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یرغبہم فی قیام رمضان من غیر ان یامرہم فیہ بعزیمۃ
فیقول من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر لہ ما تقدم من ذنبہ وتوفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والامر علی ذلک ثم
خلافۃ ابی بکر وصدرا من عمر زاد فی روایۃ عند البیہقی قال عروۃ فاخبرنی عبد الرحمن القاری ان عمر بن الخطاب خرج لیلۃ فی رمضان
وطاف فی المسجد واہل المسجد اوزاع متفرقون یصلی الرجل لنفسہ ویصلی الرجل فیصلون بصلوتہ الرہط قال عمر واللہ لاظن لو جمعناہم
علی قاری واحد لکان امثل ثم عزم عمر علی ان یجمعہم علی قاری واحد فامر ابی بن کعب ان یقوم بہم فی رمضان فخرج عمر
والناس یصلون بصلوتہ فقال عمر نعمت البدعۃ ہذہ وساق البیہقی فی السنن عدۃ روایات فی ہذا المعنی اذا
عرفت ہذا عرفت ان عمر ہو الذی جعلہا جماعۃ علی معین وسماہا بدعۃ واما قولہ نعمت البدعۃ فلیس فی البدعۃ ما یمدح
بل کل بدعۃ ضلالۃ واعلم انہ یتعین حمل قولہ بدعۃ علی جماعتہم علی معین والتزامہم بذلک الا انہ اراد ان الجماعۃ
بدعۃ لانہ صلعم قد جمع بہم کما عرفت انتہی وحافظ ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح البخاری نوشتہ قال ابن عبد البر لم
یسن عمر الا ما رضیہ صلی اللہ علیہ وسلم ولم یمنعہ من المواظبۃ علیہ الا خشیۃ ان یفرض علی امتہ وکان بالمومنین رحیما فلما امن ذلک
اقامہا واحیاہا فی سنۃ اربع عشرۃ من الہجرۃ انتہی قال ابن بطال قیام رمضان سنۃ لان عمر انما اخذہ من فعل النبی صلی اللہ
علیہ وسلم وانما ترکہ خشیۃ الافتراض انتہی وفاضل زرقانی در ابطال الباطل گفتہ فقول عمر بدعۃ ونعمت البدعۃ اراد بہ انہ لم
یتقرر امرہا فی زمان رسول اللہ صلعم وہذا لاینافی کونہا معمولۃ فی بعض الاوقات فاندفع اعتراض المرتضی علی قاضی القضاۃ انتہی وقسطلانی
در شرح بخاری نگاشتہ وقیام رمضان لیس بدعۃ لانہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر واذا اجتمع الصحابۃ
مع عمر علی ذلک زال عنہ اسم البدعۃ انتہی وآنچہ در باب صلوۃ ضحی از فتح الباری قول ابن عمر ما ابتدع المسلمون افضل من
صلوۃ الضحی نقل نمودہ اولا در روایت این حدیث کلام است اسنادش غیر معلوم تا وقتیکہ صحتش بپایہ ثبوت نرسد قابل
احتجاج نیست ثانیا بر فرض تقدیر قول ابن عمر درین باب کہ محمول بر عدم علم ایشان است بمقابلہ احادیث صحیحہ غیر مسلم است کما جاء
فی الصحیحین عن ام ہانی قالت ان النبی صلعم دخل بیتہا یوم فتح مکۃ فاغتسل وصلی ثمان رکعات فلم ار صلوۃ قط اخف منہا غیر
انہ یتم الرکوع والسجود وقالت فی روایۃ اخری وذلک ضحی وعن قتادۃ قال سالت عائشۃ کم کان رسول اللہ صلعم یصلی صلوۃ
الضحی قالت اربع رکعات ویزید ما شاء رواہ مسلم وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوۃ الضحی ثنتی
عشرۃ رکعۃ بنی اللہ لہ قصرا من ذہب فی الجنۃ رواہ الترمذی وابن ماجہ وعن معاذ بن انس الجہنی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من قعد فی مصلاہ حین ینصرف من صلوۃ الضحی حتی یسبح رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا غفر لہ خطایاہ وان کانت اکثر من زبد البحر
انتہی وممکن است کہ مراد ابن عمر از بدعت گفتن صلوۃ ضحی مداومت بر آن یا ادایش در مسجد یا دیگر ہیئت

مخصوص باشد نه که مطلق صلوٰة ضحی چنانچه در مواهب لدنیه مسطور است اراد انه صلی الله علیه وسلم
لم یداوم علیها او ان اظهارها فی المساجد ونحوها بدعة وبالجملة فلیس فی احادیث ابن عمر ما یدفع مشروعیة
صلوٰة الضحی لان نفیه محمول علی عدم الوقوع فی نفس الامر والذی نفاه صفة مخصوصة
انتهی و نیز بیرون آوردن عبارت مجمع البحار در تقسیم بدعت بسوی هدی و ضلال در بیان لغت
البدعة خارج از بحث است زیرا که نزد صاحب مجمع البحار در سنت و بدعت حسنه فرقی نیست
و تراویح را از بدعت بدا شمرده کما قال والتراویح من الاول لانه صلعم لم یسن بهم الاجتماع وانما صلاها لیالی
ولا کان فی زمن ابی بکر وهی علی الحقیقة سنة لحدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین واقتدوا بالذین من بعدی
انتهی پس هرگاه که خود او را صاحب مجمع البحار سنت شمرده و از انحضرت صلعم ثبوتش رسیده بدعت
حسنه چگونه خواهد شد و قطع نظر ازین قیاس مجلس مولد که بعد صدها سال بزمان شاه اربل حدوثش
گردیده بر تراویح و صلوٰة ضحی که سنت اند نمی تواند شد **قوله اول** آنکه در ما سبق در تعریف بدعت
صرف قید بعدیت صحابه اعتبار داشته بود و درینجا قید قرون ثلاثه افزوده الخ **اقول** آفرین صد
آفرین بر فهم و ادراک صاحب رساله که از افزودن قید بعدیت قرون ثلاثه در کلام صاحب
کلمة الحق تناقض ثابت میکند و نمی داند که در ما سبق تعریف بدعت بالاعم بود و تعریف بالاعم
نزد محققین جایز است پس درین مقام که قید بعدیت قرون ثلاثه افزوده موجب تهافت نیست
چنانچه اهل علم تعریف بدعت بعنوان مختلفه کرده اند مگر مآل همه واحد است قاضی عیاض در تعریفش
گفته کل ما احدث بعد النبی صلعم فهو بدعة و در کشف بزدوی مرقوم است البدعة
المحدث فی الدین الذی لم یکن علیه الصحابة والتابعون و شمنی ابن حنفی در شرح اربعین
نوشته والمراد بالبدعة ما احدث مما لا اصل له فی الشریعة واما ما کان له اصل فلیس ببدعة شرعًا وان کان بدعة
لغة و صاحب معالم التنزیل گفته البدعة ما احدث علی غیر قیاس اصل من اصول الدین انتهی
و بعض در تعریفش قید بعدیت ثلاثه بمضمون حدیث مسلم افزوده اند و بعض تا قرن ثانی اکتفا کرده اند
چنانچه تفتازانی در شرح مقاصد نوشته البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون
فی عهد الصحابة والتابعین و همچنین شیخ عبد الحق مقتدای صاحب رساله در ترجمه مشکوٰة
گفته و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان خلفای راشدین نبوده انتهی و در لمعات
شرح مشکوٰة تفصیلاً نوشته کما قال القرن اهل زمان واحد متقارب اشترکوا فی امر من الامور المقصودة
وقد یطلق علی طائفة من الزمان واختلفوا فی تحدیده فقرنه صلعم هم الصحابة وکانت مدتهم

من البعث الی آخر من مات منهم مائة وعشرون سنة وقرن التابعين من سنة مائة الی
نحو سبعين وقرن اتباع التابعين من ثم الی حدود العشرين ومائتين وفي هذا الوقت
ظهرت البدع ظهورا فاشيا واطلقت المعتزلة السنتهم ورفعت الفلاسفة رؤسهم وتغيرت
الاحوال تغيرا شديدا ولم يزل الامر في نقص الی هذا الآن فظهر صدق قوله صلعم ثم
يفشو الكذب ذکره السيوطي انتهی وحافظ در فتح الباری این مضمون را بتفصیل نوشته وسیوطی هم از انجا اخذ نموده است
و خود در حدیث شریف بدین منوال وارد شده در حدیث مسلم از عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم خیر امتی القرن
الذین یلونی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم دریجا انحصار خیریت با قرون ثلثه فرموده و در حدیث احمد از روایت
بریده آمده خیر هذه الامة القرن الذین بعثت فیهم الحدیث وحدیث علیکم بسنتی وسنة
الخلفاء الراشدین المهدیین هم برین معنی شاهد است وایضا قال رسول الله صلعم ستفترق
امتی علی ثلاث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما انا
علیه واصحابی پس بر شیخ المخالفین لازم که از افزودن قید بعدیت قرون ثلثه چنانکه بر صاحب کلمة الحق
خشمگین گشته بر دیگران هم زاید از ان مشتعل باشد قوله اما امور دین اذن شارع گو اشارة هم باشد و سند استحسان گو خفی
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند از اشر غا بدعت نتوان گفت الخ اقول فی الحقیقت در اباحت استحسان
اشیا اذن شارع گو اشارة باشد و سند گو خفی باشد کفایت میکند و تحقیق کراهت حرمت آن مستنبط و منصوص
شرع نبود لان دفع المضرة مقدم علی جلب المنفعة کما تقرر فی محله پس از ایراد این بحث مدعای صاحب رساله
چه می برآید که محدثات و مخترعات مسلمه او را نه خفی و نه جلی سند از کتاب و سنت هست بر کراهت آن نص ناطق قوله حسب
این تعریف چیزیکه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش از کتاب و سنت نباشد بلکه مزاحم
کتاب و سنت باشد آن را بدعت و ضلالت نتوان گفت حالانکه وجود و ظهور ضلالت خروج و رفض قدر در
قرون ثلثه بلکه در قرن اول و زمان صحابه کرام بوده است الخ اقول ما شاء الله علم و فضل شیخ صاحب بقدر
ترقی پذیر گشته که خارج از مطلب و خلاف منشا بحث سخن کردن آغاز نهاده ذکر شیوع
مذاهب باطله بمیان آورده و ندانسته که منشا بیان صرف همین قدر هست که چیزیکه در
قرون ثلثه بلانکیر بوجود آمده باشد سنت است و غیر آن بدعت و مذاهب باطله رفض
وغیره که خارج از عقائد دینیه و قواعد شرعیه اند و بعض اهل علم ایشان را از
کفار شمرده اند و بعض از فساق و از حضرات صحابه رضی الله عنهم بغض و عداوت
قلبی میدارند و از زبان شارع مورد لعن و نفرین مانده اند نه در خور آفرین

وتحقیق پس از وجود ایشان در قرن اول یا ثانی محذوری نیست واهمچنین بر روافض وخوارج چه
موقوف است وجود یهود ونصاری وغیره هم در قرن اول یافته میشود وعقاید ایشان مزاحم
کتاب وسنت اند باید که حکم ضلالت بر ایشان نه نهاده شود والامر علی خلاف ذلک پس معلوم
گردید که غرض شارع علیه السلام از قرن اول صحابه کرام اند نه جمیع کسان آن وقت وبرین قیاس
از قرن ثانی تابعین واز ثالث تبع تابعین اند چنانچه نووی در شرح مسلم بذیل حدیث مذکور گفته
فالصحیح ان قرنه صلعم الصحابة والثانی التابعون والثالث تابعوهم انتهى ومحمد طاهر
در مجمع البحار گفته خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم یعنی الصحابة ثم التابعین ودر مصباح المنیر مرقوم است
والدلیل علیه قوله علیه الصلوة والسلام خیر القرون قرنی یعنی الصحابة ثم الذین یلونهم یعنی التابعین
ثم الذین یلونهم ای الذین یاخذون عن التابعین انتهى وعلاوه ازین اولا در گرفتن مفهوم مخالف
نزد بعض کلام است ثانیا بنا بر الزام خصم از تعریف شی منجمله چند قیود مفهوم مخالف قید واحد
گرفتن ودیگر قیود را بحال خود داشتن خلاف آئین مناظره است بان البته اگر از مفهوم مخالف
جمیع قیود الزامی معقول پیدا کند قابل التفات ست قوله الا این از کجا که حسب قول این
بعض مستحسنات ائمه دین داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند الخ اقول ظاهر است که
هرگاه که بدعت شرعیه منقسم بحسنه وسیئه نگردیده لامحاله عبادات بدعیه از جمله بدعات شرعیه و
داخل ضلالت خواهند شد قوله بسیاری از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قائلین آن حکم ضلالت
کرده اند ومیکنند بموجب تصریح همین علماء استحسان آن ثابت است الخ اقول بدعات محدثات
که وهابیه فرسولیه آنها را برنگ بدعات حسنه ظاهر نموده عالمی را غرق دریای ضلالت میکنند
اهل حق بر فحوای احادیث احتراز ازان لازم می انگارند اگر بعض حضرات از صراط مستقیم دور
افتاده خلاف تصریح محققین قدم براه خطا نهاده استحسان بعض بدعات کرده اند قول ایشان
چون مستند بکتاب وسنت نیست قابل التسلیم نخواهد شد وآنکه در استحسان بعض بدعات مذکوره ردلیت
صاحب رساله اند بیان در اکثر بدعات راه مخالفت آن پیموده اند کما سبق فما هو جوابکم فهو جوابنا و
آنچه که صاحب کلمة الحق درین بحث احادیث واقوال علما در ذم بدعات وانکار بدعت حسنه آورده
بود صاحب رساله آنرا محمول بر تطویل کرده از جوابش قاصر ماند قوله چه استحسان انعقاد مجلس
شریف از اکابر دین وائمه معتمدین تا اوستاد مستند صاحب رساله که لقب شان بموجب شهادت
آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت ومنقول الخ اقول در اول کتاب

این کلام فساد التیام بتفصیل تمام وتشریح مالاکلام ذکر کرده ایم اعاده اش بخیال تطویل مناسب
ندانسته برین معنی اکتفا میکنیم که نسبت استحسان مجلس مولد که مدت اخیر اعشش از شش صد سال پیش نیست
به اکابر دین و ائمه معتمدین کردن بهتان صریح است سبحانک هذا بهتان عظیم قوله بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت
بران محض باطل و قبیح است اقول درحالیکه ثبوت انعقاد مجلس مولد مروجه از ادلهٔ شرعیه نگردیده بلکه تحت
عموم منهیات شرعیه داخل شده لامحاله بدعت شرعی خواهد شد و هر بدعت شرعی مستلزم ضلالت است پس
بحکم شکل اول مجلس مذکور مستلزم ضلالت خواهد شد قوله پس ازین عبادت شهادت صلاحیت وشهرت
حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعلیت این عمل در شهر موصل نسبت آن شیخ اجل رضی الله عنه
ظاهر است الخ اقول ظاهر است که شهرت علم و فضل انسان از تالیف و تصنیف میشود یا از تعلیم و
تدریس و شک نیست که شیخ مذکور یعنی عمر و بن محمد مجهول الحال است بجز عمل مولد نه کتابے از و یادگار
و نه مستند فضلای روزگار ازینجاست که اغراق صاحب سیرت شامی درحالیکه قایل استحسان عمل
مولد است در مدح شیخ مذکور و مبالغه کردنش نازیباست و بمقابله خصم از تحریرش درینباب حجت گرفتن
از بس بیجاست و علاوه ازین مظفر الدین شاه اربل که باقتدار شیخ مذکور مروج این بدعت گردیده حال
فسق و فجورش در تاریخ ابن خلکان بتفصیل تمام مذکور و کیفیت کذب و ضعف ابن دحیه مصنف مولد
در لسان المیزان علی نهج الکمال مسطور کما قال الحافظ و قال ابن النجار رایت الناس مجمعین علی کذبه
وضعفه وادعائه سماع مالم یسمع ولقاء مالم یلقه وکانت امارات ذالک علیه لایحة
انتهی پس هرگاه که کیفیت مروجین اولین مولد که بعضے مقلد شیخ مذکور اند این چنین باشد فضیلت وشهرت
شیخ قابل اعتماد چگونه خواهد شد قوله درینجا مغالطه دهی و افترا پردازی صاحب رساله باید دید که بنام
نهاد مرآت الزمان سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و دران قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی
نوشته تا مطالعه کنندگان رساله این معنی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن
جوزی استناد و ذکر آن کرده الخ اقول این خیال حاسد محض فاسد است حقیقتش این است
که صاحب کلمة الحق دام اقباله در بیان منع انعقاد مجلس بعد نقل عبارت مرآت الزمان
سبط ابن جوزی عبارت حسن المقصد سیوطی مع ما قبل اسے قوله وقد ادعی شیخ تاج الدین
الخ بر حاشیه مسوده حسب عادت مولفین نگاشته بود کاتب عبارت حاشیه را فرو
گذاشت کرده و چنین سهو در اکثر تصانیف اهل علم موجود و ظاهر است که از داخل کردن
قول تاج الدین در عبارت سبط ابن جوزے و از تقدمش بران منفعتے نیست

زیرا کہ تبحر تاج الدین ہمچنکہ مثل سپیدہ صبح روشن و آشکار ہم چنین مقولہ اش درباب انکار انعقاد مجلس مولد مشہور روزگار لیکن در حقیقت از بعض مجوزین مولد در جواب استفتاء مولد شریف در ہمین باب این چنین خطای بین سر زدہ شدہ است کہ گنجایش تاویل دران نیست یعنے از مرآت الزمان سبط ابن جوزی نقل میکند کہ تاج الدین فاکہانی در حضور شاہ اربل از شرکت مجلس مولد انکار میکرد کما قال کہ از مرآت الزمان سبط ابن جوزی فہمیدہ میشود کہ ہرگاہ ملک مظفر ایجاد مولد کردہ ہر سال ضیافت علما و صوفیہ میکرد و سوای شیخ تاج الدین سکندری مالکی کسے از شرکتش انکار نمی کرد انتہی و اغلاطیکہ از مولوی فضل رسول بدایونی والد صاحب رسالہ در بوارق و تصحیح وغیرہما از راہ سفاہت و ضلالت یا از راہ تغلیط و خیانت بوقوع آمدند آنقدر ہستند کہ در احصاء و شمار نیایند مگر شتے نمونہ از خروارے کہ از بسیار از ہمین قبیل در معرض بیان مے آرم در بوارق بر صفحہ ۳۱ بعد ذکر ابن حزم ظاہری نوشتہ پس ازان ابن قیم وغیرہ تلامذہ اش ہم تتابعید او برخاستند و کتابہای عجیبہ تصنیف نمودند فاما جلد این مفسد و مندفع گردیدہ انتہی حالانکہ تولد حافظ ابن قیم در سنہ نود و یک ہجری از مائہ سابعہ و وفات ابن حزم در قرب سنہ چہار و پنجاہ از مائہ خامسہ گردید پس اثبات تلمذ قبل از یک صد و سی و شش سال تولد چہ قدر جہل و افتراست و علی ہذا حافظ ابن قیم در حالیکہ در تصانیف خود بر ابن حزم اعتراضہا میکند پس ابن قیم را مرید وے گفتن از بس حمق و بیجا ست و در تصحیح المسائل بر صفحہ ۱۶۳ درباب سنیت تلقین از مرقاۃ ملا علی قاری استناد گرفتہ عبارتے از نام علی قاری نقل نمودہ است و چنان بفہمش نیامد کہ این قول ابن حجر است نہ علی قاری کہ خود علی قاری درہمان کتاب بر ردش پرداختہ و در بوارق ص ۱۰۰ لغایت ص ۱۰۳ در مسئلہ استعانت از درمیان عبارت تفسیر فتح العزیز مضمون مفید مدعای خصم خود را دیدہ و دانستہ ساقط و حذف نمودہ چنانچہ در ص ۱۰۳ میگوید در تفسیر عزیزی نوشتہ و استعانت بحضرت کہ توہم استقلال آنحضرت در وہم و فہم ہیچکس از مشرکین و موحدین نمیگذرد این قسم استعانت بلا کراہت جایز است و بحضرت کہ توہم استقلال آنحضرت در مدارک مشرکین جا گرفتہ مثل استعانت بارواح فلکیہ و عنصریہ یا ارواح سائرہ و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک ست و منافی ملت حنفیہ انتہی پس عبارت تفسیر را از سہ مقام صاحب بوارق آن چنان حذف کردہ کہ غرض و مدعای صاحب تفسیر رحمہ اللہ برکنار افتادہ یعنی اولا بعد این عبارت کہ در وہم و فہم ہیچکس از مشرکین و موحدین نمیگذرد از تفسیر منقول عنہ مضمون قریب سہ سطر عبارت کہ مخالف عقائد صاحب بوارق بودہ حذف و ساقط نمودہ ثانیا در تفسیر مذکور بعد این فقرہ کہ این قسم استعانت بلا کراہت

جایزست این عبارت بود زیراکه درحقیقت استعانت نیست واگر استعانت است بخداست صاحب
بوارق که مستعین بغیرخداست عبارت مابعد را بنظر تغلیط عوام در تحریر نیاورده انتهی نوشته
تا لثا در ذیل ارواح سائره تشبیهاً تام بهوائی و شیخ سدو در تفسیر موجود ولیکن در بوارق لفظ بهوائی
و شیخ سدو مفقود و علی هذا در صفحه کتاب مذکور نیز تحریف و حذف در عبارت تفسیر
مسطور کرده است من شاء فلیرجع الیه پس از انصاف باید گفت که در کلام صاحب کلمة الحق
تغلیط عوام است یا در کلام صاحب بوارق **قوله** اولاً که مرادش از مشروع نمودن باری
تعالے ظاهراین است که همه فروع جمیع عبادات و جمله افراد کل تطوعات مشروعه
را بقیود مخصوصه و نوافل صور کذائیه نام بنام تصریح و تقدید و تعیین و تحدید فرموده
است پس هرچه چنین است غیر مشروع است و عمل بدان واحداث آن زیادت بر
نص و مستلزم لزوم نسخ است الخ **اقول** مقصود صاحب کلمة الحق از بحث زیادت بر نص
که بر طبق مذهب حنفیه ذکر کرده همین است که باری تعالی برائے کافه مسلمین از قسم عبادات
واعتقادات انچه که کافی و وافی دانست تصریح آنها در آیات قرآن مجید نموده و تفصیل مجملات و تعلیم
کم و بیش را بواسطه حبیب خود بفحوای وما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا مشروع فرموده و حکم
افزایش بران نداده واین نسبت مشروعیت احکام به باری تعالے که در کلمة الحق مسطور است
جابجا در کتب اصول مذکور چنانچه در نور الانوار گفته المشروعات علی نوعین عزیمة یعنی ان الاحکام
المشروعة التی شرعها الله تعالے لعباده علے نوعین احدهما العزیمة الثانی الرخصة فالعزیمة وهی اربعة
انواع فالاول فریضة والثانی واجب والثالث سنة والرابع النفل انتهی ملخصاً و خود در صحیحین از عبد الله
بن مسعود آمده لعن الله الواشمات والمستوشمات والمتنمصات والمتفلجات للحسن المغیرات خلق الله فجائته
امراة فقالت انه بلغنی انک لعنت کیت وذیت فقال مالی لاالعن من لعن رسول الله صلعم ومن هو
فی کتاب الله فقالت لقد قرات ما بین اللوحین فما وجدت فیه ما تقول قال لئن کنت قراتیه فقد
وجدتیه اما قرات ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا قالت بلی قال فانه قول عنه متفق علیه پس ازین
بیان واضح گردید که انچه که غیر مشروع و خارج از حکم شارع است از قبیل محدثات است **قوله** واگر
مرادش اینست که قرآن مجید اصول عامه جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی نیست
و هرچه از اطلاق فعل خیر و جنس مندوبات مشروعه عمومات کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر
مشروع است عمل بدان زیادت بر نص است پس ازین تقدیر مستحسنات ایمه دین گو بالخصوص از کلام

مجید ثابت نباشد الزام نسخ دادن وبر عمل مولد خصوصاً تهمت لزوم نهادن انتہی **اقول** در کلام مجید
بیان اعتقادات علی سبیل الاطلاق همه مذکور است وحدیث نبوی شرح وتفسیر اوست وهرچه جز
آنست مثل تنفل قبل صلوة عید وصلوة الرغایب وغیرهما که بظاهر از قسم عبادات اند بوجه عدم ثبوت
از قول وفعل شارع علیه السلام شارعش از محدثات ومبدعات گردیده همه غیر مشروع اند **قوله**
ثانیاً در کتب اصول تصریح است باین که زیادتی که نسخ بودن آن متنازع فیه ومبحوث عنه است
مراد از آن زاید کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که همچو زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ است **اقول** صاحب کلمة الحق که زیادت علی النص را نسخ گفته مراد از آن هم زیادت
جزئی یا شرطی است نه زیادت عبادت مستقله مثلاً کفن سه پارچه برای مرد ثابت از نص است و
عمامه در آن داخل نیست زیادتش نسخ است وهمچنین هشتاد تازیانه حد قذف است وزیادت بران
ویا زیادت رکعة واحده بر رکعات صلوة همه داخل نسخ است واین مذهب حنفیه است در تلویح مرقوم
یعنی ان الزیادة ان کانت عبادة مستقلة کزیادة صلوة سادسة فلا نزاع بین الجمهور فی انها لاتکون
نسخا وانما النزاع فی غیر مستقلة ومثلوا له بزیادة جزء او شرط او زیادة ما یرفع مفهوم المخالفة واختلفوا فیه
علی ستة مذاهب الاول انه نسخ والیه ذهب العلماء الحنفیة وعبری در شرح منهاج نوشته واما زیادة
عبادة غیر مستقلة کزیادة رکعة علی رکعات صلوة ونحوها کزیادة شرط مثلاً علی سائر شروطها فهل هی
نسخ ام لا فیه خلاف فذهب الشافعی الی ان حکمها کذلک ای لیست بنسخ وذهب الحنفیة الی انها
نسخ انتهی الغرض صاحب رساله هر قدر که درین باب خامه فرسائی کرده همه تطویل لاطائل است در
حالیکه احداث عمل مولد از مسلمات است ودر زمانه مشهود لها بالخیر وجودش یافته نشد پس غیر مشروع بودنش
از بدیهیات است وغیر مخفی است که احداث واختراع عمل مولد از عبادات مستقله مشروعه نیست چه مشروعیت
ذکر آن سرور راهر گاه مخالفین هم معترف شده اند واثر احداث در آن گشت پس نزاعی که در آن است
بابت ارکان وشرائط محدثه است وبس **قوله** اولا که مجرد عدم ماثوریت از قول وفعل آنحضرت صلعم دلیل
ممانعت شدن نمیتواند شد **اقول** حیف صد حیف بر حال اهل بدعت که خود را عاشق صادق
جناب رسالت مآب صلعم میگویند ولیکن قول وفعل آنحضرت صلعم را که بنای شرع بر وی مبنی است
بمقابله محدثات خود حجت نمیگیرند واز آیه کریمه ما آتکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا چشم پوشی میکنند
وصاحب کلمة الحق عدم نقل این فعل از آنحضرت صلعم تا قرون ثلاثه که اتباع ایشان موجب
ثواب ومخالفت وزیادت بران باعث عقاب است ثابت فرموده است وبر ظاهر است

کہ جناب صاحب مولد علیہ الصلوٰۃ والسلام در مخالفت از اختیار محدثات واتباع بدعات تحذیر
شدید امت را فرمودند بدین وجہ در منکرات غیر مشروعہ و خوش سرہن گردید از ینجاست کہ آنجناب صحابہ
واہل بیت خود را بہ ہزارہا واجبات و مستحبات شرعیہ آگاہ ساخت ولیکن گاہے برای اظہار مسرت
یوم ولادت خود مجلسے بنیا رست وعلاوہ ازین این قول رئیس المبتدعین مخالف اقوال جمہور فقہاء و
محدثین است آنحضرات جابجا صرف عدم نقل را دلیل مخالفت قرار دادہ اند منہا ما فی الہدایۃ انہ یکرہ
ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانہ علیہ السلام لم یفعل مع حرصہ علی الصلوۃ انتہی وایضا
فیہا لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانہ علیہ السلام لم یفعل مع حرصہ علی الصلوۃ انتہی وایضا فیہا یکرہ الدعا
بعد ختم القرآن بجماعۃ لانہ لم ینقل عن النبی صلعم انتہی ومنہا فی شرح الخلاصۃ للسید الشریف فی المحرمات
والزیادۃ فی التکبیر بان یقال اللہ اکبر الاعلی لانہ غیر منقول عن النبی صلعم والصحابۃ انتہی ومنہا فی البرہان
شرح مواہب الرحمان ویکرہ التنفل قبلہا مطلقا یعنی فی المصلی وغیرہ وبعدہا ای بعد الصلوۃ فی الجبانۃ الجمہور
بقول ابن عباس ان رسول اللہ صلعم خرج فصلی لہم العید لم یصل قبلہا ولا بعدہا متفق علیہ وقول ابی
سعید الخدری کان رسول اللہ صلعم لا یصلی قبل العید شیئا واذا رجع الی منزلہ صلی رکعتین رواہ ابن ماجہ
ومنہا ما فی الاختیار شرح المختار ولا یتطوع قبل صلوۃ العید لانہ علیہ السلام لم یفعلہ مع حرصہ علی الصلوۃ انتہی **قولہ**
باری مستحبات صحابہ وتابعین وتبع تابعین آنحضرات باوجود اطلاق بدعت ومحدث بودن واقرار عدم
ماثوریت از آن حضرت صلعم استحسان فرمودہ اند الخ **اقول** اگرچہ جواب این قول تصریحا بالا گذشت
لیکن ذکرش بالاجمال درین مقام اہم مناسب دانست حضرات مذکورین درحالیکہ در امور جزو کل
حتی کہ در بول وبراز اقتدای آنحضرت صلعم بر ذمہ خود واجب میدانستند و زیادت را بران بدعت و نارواو ممنوع
مے شمردند کہ احادیث صحاح بران شاہد اند پس چہ طور مجوز و مروج بدعات خواہند شد وآنچہ کہ نسبت
تراویح وضحی لفظ بدعت منقول است معنیش دیگر است کما مر سابقا پس بالاخر عدم ماثوریت این عمل
از شارع علیہ السلام بر ہمگنان واضح گردید وایراد رئیس المبتدعین از بیخ و بن برکندید **قولہ** اکابر ائمہ دین
از فقہا ومحدثین مستندین صاحب رسالہ در بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند
باوجودیکہ بدعیت کذائیہ منقول از صحابہ کبار واہل بیت اطہار نمودہ اند الخ **اقول** چیزیکہ بعد قرون ثلاثہ
محدث شدہ از علمای محققین بدعت میدانند و زیادت بر قول وفعل حضرات کبار رد و انداز ند و ہر کہ بمیلان بدعت
زیادت را مستحسن دانستہ او از صراط مستقیم برگشتہ و فقہا در بعض مقام صرف عدم فعل صحابہ را دلیل حدات گفتہ اند کما فی المحیط
یکرہ ان یصافح الرجل بعد ادای صلوۃ العید فی کل حال لان الصحابۃ ما صافحوا انتہی **قولہ** از آن جملہ است استحباب بیعت

کذائیه رجعت قهقری برائی تکریم کعبه معظمه در طواف وداع الخ اقول رجعت قهقری برای تکریم کعبه
معظمه خلاف سنت و ناجائز است شیخ الاسلام ابن تیمیه در مناسک نوشته لا یمشی القهقری بل یخرج کما یخرج الناس
من المساجد عند الصلوة انتهی و طرابلسی گفته و ما یفعله الناس من الرجوع القهقری بعد الوداع فلیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی و علامه نووی در ایضاح نوشته و المذهب الصحیح الذی جزم به جماعة من اصحابنا منهم
ابو عبد الله الحلیمی و ابو الحسن الماوردی و آخرون انه یخرج و یولی ظهره الی الکعبة ولا یمشی قهقری کما یفعله اکثر
من الناس قال و اول المشی قهقری مکروه فانه لیس فیه سنة مرویة ولا اثر محکی و ما لا اصل له لا یعرج علیه و قد جاء عن
ابن عباس و مجاهد کراهة قیام الرجل علی باب المسجد ناظرا الی الکعبة اذا اراد الانصراف الی وطنه بل یکون آخر عهده
الطواف و هذا هو الصواب والله اعلم انتهی و اگر کسی از کم تدبری بجوازش رفته قولش مردود ست و آنچه
که شامی بخیال خود غلاف قبر را با وجود ماثوریت و اقرار بدعت جائز دانسته بر رجعت قهقری قیاس کرده
مختل و بلا دلیل است زیرا که غلاف انداختن بر قبر در حقیقت ناجائز و ممنوع ست حضرت علی کرم الله وجهه قبر را
بغلاف پوشیدن منع فرموده اند و در مجموع خانی آمده گور را نباید پوشانید زیرا که عادت نصاری ست
و جامه بر گور نهادن نباید زیرا که علما آن را مکروه داشته اند پس بر همین طور ست رجعت قهقری که محققین
آنرا ناجائز نوشته اند کما لا یخفی قوله بالجمله همین مغالطه در مستحسنات فقهاء حنفیه و دیگر ائمه دین جاری میتواند گرد
الخ اقول امر حق را مغالطه قرار دادن و از سفاهت و ضلالت خود مدعای اهل حق را نفهمیدن بار
عقاب بر گرد خود نهادن ست نمیدانی که در عبادات شرعیه علی الخصوص در مناسک اقتصار بر مورد
نصست پس چیزیکه بعد قرون ثلاثه حادث شده بدان عمل کردن از ممنوعات است هرگز جائز نخواهد
شد اگر بقول شما بعض مستحسنات فقهاء حنفیه از همین قبیل اند یعنی وجودش در قرون ثلاثه نبوده در
عدم جوازش چه کلام ست قابل قبول نیند و لیکن فقهاء حنفیه اکثر اعمال را مثل تنفل بعد طلوع فجر
و کراهت دعا وقت ختم قرآن و غیره را صرف بوجه عدم ماثوریت ناجائز نگاشته اند کما ذکر سابقا و آنچه
که بعض فقها همچنین افعال را در بعض مقام بلا دلیل شرعی بنظر تعظیم و اجلال جائز گفته خطای ایشان
است قوله برین تقدیر درین رساله برای اثبات و عاوی خود چرا از وشان سند می آرد الخ
اقول استناد بر دو گونه میشود یکی آنکه مولف بنظر اعتقاد خود از اقوال اوستاد و مرشد تائید کلام نماید و دیگر
آنکه بوقت مناظره و بحث بغرض الزام مخالف قول مقتدایش بپیش آرد پس صاحب کلمة الحق که درین مقام
اقوال مقتدای مخالفین نقل فرموده مبنی بر معنی ثانی است و بر اهل خرد مخفی نیست که تبیانید دعاوی
خود اقوال مقتدایان مخالف آوردن در باب الزام و اتمام حجت طریقی مستحسن ست و اگر صاحب رساله این

معنی را معنی پذیرد چہ بمقابلہ خصم از اقوال مخالفین خود سند می آرد و از عادات اہل حق کجاست کہ بہ نسبت ائمہ دین زبان طعن و تشنیع کشایند بلکہ اہل بدعت کہ در حقیقت برادر خورد روافض اند جا بجا در کتب خود نسبت علمائے محققین و ائمہ دین متین تبرا و الفاظ ناشایستہ میگویند **قولہ** بلکہ ائمہ دین فضائل مجالس اذکار از احادیث صحیحہ و اشتغال صحابہ اخیار بذکر حضرت سید ابرار در ہمہ ازمان و ادوار باثار صریحہ ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این وہم است کہ آنحضرت درین ایام بجہت عدم اجازت ترک نمودہ اند الخ **اقول** مطلق مجالس اذکار نہ مبحوث عنہ است و نعوذ باللہ احدی بانکارش رفتہ بلکہ گفتگو در خاص مجلس مولد از اظہار سرور ولادت بہ ہیئت کذائیہ ست کہ باتفاق طرفین سندش از احادیث صحیحہ و آثار صحابہ حاصل نیست علمائے حنفیہ صدہا اذکار و اوراد و تطوعات معینہ را کہ سندش از شارع علیہ السلام و صحابہ کرام بدست ایشان نیامد مکروہ و حرام نوشتہ اند حالانکہ بر حسن و خیریت مطلق اذکار سنت ناطق است **قولہ** ہرگاہ فضیلت اجتماع برائے مجلس اذکار شریفہ و زیادت فضیلت عبادات در ازمنہ متبرکہ لطیفہ و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالت مآب و استحباب اعادہ شکر نعمت رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمہ دین و مستندین صاحب رسالہ ثابت است پس بر ہیئت کذائیہ یکجا نمودن حسنات مشروعہ کہ شارع حکم آنہا را مقید بقیدی و مخصوص بہیئتے و مشروط بشرطی نفرمودہ باشد ممنوع گفتن اضافت کردن ولب بہ تضلیل اکابر دین کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است الخ **اقول** اگر بقول صاحب رسالہ تخصیص وقت و زمان و ہیئت در عبادات شرعیہ موقوف بر اذن شارع نیست باید کہ جملہ بدعات و مکروہات کہ بظاہر از خیرات نمایند مستحسن کردند و صحابہ کرام و علمائے عظام کہ بسبب تخصیص و توقیت غیر ماذون بر اکثر امور مثل تنفل قبل صلوٰۃ عید و صلوٰۃ الرغائب و صلوٰۃ نصف شعبان حکم احداث فرمودہ اند کان لم یکن باشند در شرح مجمع است ان رجلاً یوم العید اراد ان یصلی قبل صلوٰۃ العید نہاہ علی فقال الرجل یا امیر المؤمنین انی اعلم ان اللہ تعالیٰ لا یعذب علی الصلوٰۃ فقال علیؓ انی اعلم ان اللہ تعالیٰ لا یثیب علی فعل حتی یفعلہ رسول اللہ صلعم او یحث علیہ فیکون صلوتک عبثاً و العبث حرام فلعل اللہ تعالیٰ یعذبک لمخالفتک رسولہ صلعم و در روایت آمدہ لا تختصوا لیلۃ الجمعۃ لقیام من بین اللیالی ولا تختصوا یوم الجمعۃ لصیام من بین الایام الا ان یکون فی صوم یصومہ احدکم **قولہ** ازہمین جا فساد دلیل چہارم ہم ظاہر گردید کہ حسب تحقیق محققین از علمائے حنفیہ وغیرہم برای استحسان افراد مقیدہ مندرجہ تحت مستحسنات عامہ شریعت کہ شارع حکم آن علی الاطلاق فرمودہ باشد و تقیید بعدم آن قید و خصوصہ زایدہ نمودہ باشد تنصیص بر تخصیص از مجتہدین سابقین

ضروری نیست الخ **اقول** باید دانست که اهل بدعت تعامل بلاد را دلیل جواز مولد میگویند و بر اقوال
سلف نظر نمی کنند لهذا بنا بر تنبیه ایشان رئیس المحققین صاحب کلمة الحق در ذیل دلیل چهارم عدم
ماثوریت عمل مولد از صحابه و تابعین و اتباع ایشان و ائمه مجتهدین که در اصل تعامل ایشان دلیل و حجیت
به ثبوت رسانیده تعامل بلاد و امصار زمان حال که دور افت و وبال ست کان لم یکن قرار داده
و در حقیقت نزد اهل تحقیق تعامل همان معتبر ست که از صدر اول علی سبیل الاستمرار در جمیع بلاد مروج باشد
کما قال الشیخ الامام الشهید رح لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ و انما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی
بلدة لا یدل علی الجواز و انما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی
صلعم ایاهم علی ذلک فیکون منه علیه و علی آله الصلوة و السلام و اما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة
الا اذا کان ذلک من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا و الاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا
علی بیع الخمر لا یفتی بالحل انتهی پس نزدیک اولو الابصار دلیل چهارم بر جائے خود قایم و مستحکم است
گر نبیند بروز شپره چشم ❊ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ❊ و عند المحققین مسلم ست که در عبادات شرعیه جائیکه از شارع
علیه السلام تخصیص زمان و تقیید وقت منقول ست همان واجب العمل و معمول است و بغیر اذن
شارع ناجایز و ممنوع اگر بلا وجه بعض مقتدایان صاحب رساله مجوز این چنین تخصیص ناجائز و ممنوع
باشند قول شان از دائرهٔ تحقیق خارج و غیر مسلم ست **قوله** مقام استعجاب ست که اسماعلیه برای اثبات
تضلیل ائمهٔ دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر استحسان
آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از صحابه و مجتهدین دلیل گمراهی مجوزین میشمارند
الخ **اقول** چونکه فرا سله در نشهٔ تعصب و افترا سرشار اند و از راه ضلالت و سفاهت در پی عناد اهل دین
قدم نهاده اند از شرم و حیا سروکار نمیدارند و درمیان حق و باطل و رطب و یابس تفرقه نمی سازند و آنچه
که صاحب درمختار در بیان استحباب صلوة برای عموم امراض و دعای دفع طاعون که از شریعت ثابت
نیست داخل عموم دعاهای امراض نموده بود و قول ابن حجر را که مفید احداث ست مقید بحسنه کرده بدو
وجه مختل ست اولاً آنکه ابن حجر دعاء مذکور را بدعت گفته است مقید به قیدی نکرده که صاحب درمختار
بلا وجه آنرا بر بدعت حسنه محمول ساخته و چیزیکه سندش از شریعت نباشد و اهل علم آنرا بدعت
گویند و بر استحسن و سنت گفتن بر عکس نهند نام زنگی کافور ست ثانیاً این قول از عموم کلیه
فقهاء حنفیه خلاف است که ایشان سند افراد مقیده تا وقتیکه از شریعت نیابند اندراجش تحت
مستحسنات عامهٔ شریعت هرگز روا ندارند و بلکه بتصریح بکراهتش میکنند چنانکه بالا ذکر کرده ایم **قوله**

لاجرم جماعت محققین از حنفیه حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه بقصد خیر باوجود عدم نقل نکو نمی
فرمود الخ اقول هرگاه که فقهاء حنفیه اکثر مقام صرف از عدم نقل قول وفعل حضرت خیر البشر علیه الصلوٰة
والسلام بر امور محدثات که بظاهر مستحسن نمایند حکم ممانعت داده اند اگر در بعض مقام بلا خیال دلیل حکم
استحسان بعض اشیای غیر مستنده کرده اند اولا درمیان آن هر دو شی امتیاز وفرق کردن ضرورست
وثانیاً بوجه مخالفت قاعده کلیه مذکوره قول جواز غیر مسلم است الغرض حسب بیان صاحب کلمة الحق بحواله کتب
فقهیه باحسن الوجوه بپایه ثبوت رسیده که عدم نقل از ادله ممانعت است قوله بالجمله از کتب مذکوره ودیگر
کتب معتمده اگر شواهد این امر نقل نمایم دفتری ضخیم میگردد ولیس علی الاطلاق بحواله این کتب وانمودن
که بمذهب امام اعظم عدم نقل از ان سرور موجب ممانعت است وبرآن بنا تضلیل علماء دین که استحسان
این عمل فرموده اند نمودن سفاهت است الخ اقول فقهاء حنفیه را مستندین صاحب کلمة الحق قرار دادن
کمتر از تلبیس ابلیس نیست وادعائیکه صاحب کلمة الحق درباب عدم نقل کرده بود ثبوتش بحواله کتب
حنفیه رسانیده شد مقام استعجاب است که هرچند رشته تقلید در گلوی صاحب رساله افتاده است وقول
فقهاء را گو بلا دلیل باشند نعوذ بالله بمنزله کتاب وسنت می دانند وجا بجا از ان استناد میگیرد ولیکن درین
مسئله تا خلفی اختیار کرده بهوائی نفس اقوال آنحضرات رحمهم الله را نمی پذیرد قوله ثانیاً صلوٰة رغائب
وهمچنان صلوٰة نصف شعبان را هم بسیاری از محققین دین مستندین صاحب رساله وامثالش
جائز بلا کراهت نوشته اند الخ اقول مستندین صاحب کلمة الحق بجواز صلوٰة مذکوره نرفته اند بلکه مکروه
وبدعت دانسته اند البته خود مستندین صاحب رساله حق الیقین آنرا نا جائز ومذموم وبدعت انگاشته اند
شیخ عبد الحق که مستند خاص صاحب رساله اند در ما ثبت بالسنه نوشته وما اشتهر فی ما بین الناس فی هذا
الشهر لیلة الرغائب فهی اول لیلة جمعة منه والمشائخ فیها صلوٰة مشهورة فیما بینهم والمحدثین
انکروه وصلوٰة لیلة نصف من شعبان فلیستا بسنتین بل هما بدعتان قبیحتان مذمومتان
ولا یغتر بذکر ابی طالب المکی لهما فی قوت القلوب ولا بذکر حجة الاسلام الغزالی فی احیاء علوم
الدین ولا بالحدیث المذکور فان ذلک باطل انتهی وملا علی قاری در رساله موضوعات نگاشته
وکذا صلوٰة عاشوراء وصلوٰة الرغائب موضوع بالاتفاق وکذا البقیة لیلة رجب ولیلة السابع وعشرین
ولیلة النصف من شعبان من صلوٰة مائة رکعة فی کل رکعة الاخلاص عشر مرات ولا یغتر بذکرها فی القلوب
والاحیاء انتهی وابن حجر مکی در شرح منهاج گفته والصلوٰة المعروفة لیلة الرغائب ونصف شعبان
بدعة قبیحة وحدیثها موضوع انتهی وابن حجر مکی در کتاب الایضاح والبیان اورده اطال عنی الامام

النووی فی فتاواہ الغیاثی فی ذمھا و تقبیحھا و انکارھا یقول ہے ای صلوۃ الرغائب بدعۃ قبیحۃ منکرۃ اشد الانکار مشتملۃ علی منکرات فینبغی ترکھا والاعراض عنھا والانکار علی فاعلھا و علی ولی الامر وفقہ اللہ علی منع الناس من فعلھا فانہ راع وکل راع مسئول عن رعیتہ وقد صنف العلماء کتبًا فی انکارھا وفی ذمھا وتسفیہ فاعلھا ولا یغتر بکون الفاعلین بھا فی کثیر من البلدان ولا بکونھا مذکورۃ فی قوت القلوب واحیاء علوم الدین ونحوھما فانھا بدعۃ باطلۃ انتہی و نووی در شرح صحیح مسلم بذیل حدیث لا تختصوا لیلۃ الجمعۃ بقیام من بین اللیالی نوشتہ و فی ہذا الحدیث النہی الصریح عن تخصیص لیلۃ الجمعۃ بصلوۃ من بین اللیالی و ہذا متفق علی کراہتہ واحتج بہ العلماء علی کراہۃ ہذہ الصلوۃ المبتدعۃ التی تسمی الرغائب قاتل اللہ واضعھا ومخترعھا فانھا بدعۃ منکرۃ من البدع التی ہی ضلالۃ وجہالۃ وفیھا منکرات ظاہرۃ وقد صنف جماعۃ الائمۃ مصنفات فی تقبیحھا وتضلیل مصلیھا و مبتدعھا ودلائل قبحھا وبطلانھا وتضلیل فاعلھا اکثر من ان یحصر واللہ اعلم انتہی و حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشتہ واما تخصیص المصافحۃ بما بعد صلوتی الصبح والعصر فقد مثل ابن عبد السلام فی القواعد البدعۃ المباحۃ بھا قال النووی واصل المصافحۃ سنۃ وکونھم حافظین علیھا فی بعض الاحوال لا یخرج ذلک من اصل السنۃ قلت وللنظر فیہ مجال فان اصل الصلوۃ النافلۃ سنۃ مرغب فیھا ومع ذلک فقد کرہ المحققون تخصیص وقت دون وقت ومنھم من اطلق تحریم مثل ذلک کصلوۃ الرغائب التی لا اصل لھا و شامی در رد المحتار آوردہ وقد صرح بعض علمائنا وغیرھم بکراہۃ المصافحۃ المعتادۃ عقب الصلوۃ مع ان المصافحۃ سنۃ وما ذلک الا لکونھا لم تؤثر فی خصوص ہذہ المواضع فالمواظبۃ علیھا فیہ توہم العوام بانھا سنۃ فیہ ولہذا منعوا عن الاجتماع لصلوۃ الرغائب التی احدثھا بعض المتعبدین لانھا لم تؤثر علی ہذہ الکیفیۃ فی تلک اللیالی المخصوصۃ وان کانت الصلوۃ خیر موضوع انتہی وانچہ علی قاری در رسالہ فضائل نصف شعبان از قیاسات رکیکہ و توجیہات ضعیفہ باوجود وفتر از بدعت و موضوعیتش برخلاف اقوال محققین جوازش نوشتہ مبنی بر غفلت است قابل التفات نیست و شیخ الاسلام ابن تیمیہ وغیرہ ہم بجانب عدم جوازش رفتہ اند **قولہ** اما اداے نوافل بجماعت پس انہم علی الاطلاق کی مکروہ و ممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانکہ مزعوم اہل شقاق است چہ اکثر محققین بدون تداعی جایز بلا کراہت و با تداعی جایز مع الکراہت نوشتہ اند الخ **اقول** عادت عامہ فقہا است کہ وقت فتوی مشہور و قریب القیاس را از بر نظر میدارند و بر بہان حکم جنس میا یند بقرینہ و

وشیوع کم کتابی باشد که ازین امر خالی بود بلکه در هر کتاب بابی هم ازین پاک نتوان یافت و
اکثر چنان هم معروف است که بر قیود مندرجه عبارت منقوله اعتماد بر فهم ناظر ساخته خود از تصریحش
رونا للاختصار کناره می ورزند و این از کلمة الحق خود ظاهر است معترض مخبوط و مخمور است که چنین
اعتراض لاطایل نموده علاوه ازین غرض صاحب کلمة الحق از کراهت گزاردن نوافل بجماعت
گو بتداعی باشد هم حاصل است چه آن بظاهر مستحسن می نماید و نظیرش هم موجود مگر جمهور علما و فقها بوجه
عدم نقل او را روا نداشته اند و درین معنی خللی نیست بلکه حسب تصریح مستندین صاحب رساله ثابت
است **قوله** ثالثاً قیاس مسئله مبحوث عنها بر صلوة رغائب و جماعت نفل قیاس مع الفارق است

صاحب فتح القدیر در بحث تلبیه در شرح قول هدایه نوشته ولو زاد فیها جاز خلافاً للشافعی هو اعتبره

بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم الی قوله بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة والصلوة
تتقید بالوارد الخ **اقول** قیاس صحیح را قیاس مع الفارق نوشتن روی را زنگی گفتن است بیجا که
استحسان ظاهری در جماعت نوافل غیر ماثوره است در عمل مذکور هم موجود است پس تفریق از
کجا است و آنچه که صاحب فتح القدیر قیاس زیادت تشهد و اذان بشرح صاحب قول هدایه در جواب
قول امام شافعی روا نداشته متکلم فیه است زیرا که اولاً از مسلمات است که امام شافعی بهر اعتبار از
صاحب فتح القدیر افضل و معتبر اند و هر گاه که ایشان زیادت تلبیه را بر زیادت اذان و تشهد قیاس نموده
او را جایز نفرموده اگر مانعین مجلس قیاس عمل مولد در باب عدم نقل بر جماعت نوافل نمایند چه مضائقه است
ثانیاً در باب تلبیه صاحب هدایه زیادت علی الماثور را بغرض ثنا و اظهار عبودیت جائز میدارد و خود در
اکثر مواضع عام تر از صلوة و غیر آن مثل دعا وقت ختم قرآن و تنفل زاید از رکعتین بعد طلوع الفجر و غیرها زیادت
علی الماثور را مکروه میدارد فما الجواب لقولکم اگر بقول صاحب هدایه بغرض اظهار عبودیت و ثنا زیادت علی الماثور
مستحسن است پس حضرت علی کرم الله وجهه در مصلای عید از ادای رکعت نفل قبل از صلوة عید چرا منع فرمود که در آنهم اظهار عبودیت بود
و خود صاحب هدایه او را هم چرا مکروه گفته ثالثاً زیادت علی الماثور بدعت است و مذمت فعل بدعت در صلوة و غیر
صلوة برابر است و سوای ازین جماعت صلوة داخل ارکان صلوة نیست که زیادت و کمی موجب اختلال و نقصانش
گردد پس ازینجا واضح گردید که کراهت جماعت نوافل در ماورای موارد ماثوره صرف بر بنای عدم ماثوریت است و
قیاس عمل مولد بران درست و صواب **قوله** ازهمین مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال بقول صاحب هدایه یکره ان یتنفل بعد
طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة **اقول** چونکه شیخ این مسئله از تحریرات مستندین خود نادم
شد لهذا اگر راه بحث اختیار کرده تغلیطاً للعوام نسخهای تلبیس می کند و مستندین خود را مستندین صاحب کلمة الحق می شمارد

و بار بار بنابر رفع خیالات تقریر اطلاق و عموم را که مخدوش و مردود گردیده پیش مے آرد و اقوال متناقضه
مستندین خود را بمقابلہ خصم نقل میکند و چنان نمی فهمد که اگر بقول صاحب رساله در کلام بعض فقها
تعارض دریں باب پیدا ست بمقتضای بشریت ست و الزامش بر صاحب کلمة الحق عاید میگردد
که آن حضرات خاص مستندین صاحب حق الیقین اند نه صاحب کلمة الحق کما مر سابقاً **قوله** اما صاحب
رساله فقره وهی من احدی الحج را نمی بیند که صاف صریح کردن بجدیه رامی شکند و از کمال نافهمی
و بیباکی نقل میکند الخ **اقول** درین مقام جهالت و نافهمی شیخ الفرسله قابل دید است که خود معنے
قول صاحب هدایه را نمی فهمد و بر دیگران الزام عدم فهمی بر عکس می نهد باید دانست که صاحب هدایه
در حرم شریف عدم ارسال صید داجن بر خلاف امام شافعی ناجائز نوشته میگوید که صحابه کرام در حالت
احرام در خانهای خود باوجودیکه صیود و داجن میداشتند ولیکن ارسال از ایشان منقول نیست
و همین عادت ایشان بود کما قال ولنا ان الصحابة کانوا یحرمون وفی بیوتهم صیود و داجن ولم
ینقل عنهم ارسالها وبذلک جرت العادة الفاشیة وهی من احدی الحجج پس صاحب هدایه بوجه عدم
نقل ارسال صیود را ناجائز داشته و صاحب رساله از فقره لم ینقل عنهم عمداً یا از راه جهالت
چشم پوشی کرده منشاء اصل حجت را خیال نکرده صرف کلمه عادت را مرجع ضمیر لفظ هی فهمیده
خیالات و توهمات فاسده خود بران مبتنی کرده حالانکه غرض صاحب هدایه همین است که ارسال
از صحابه کرام باوجود موجود بودن صیود منقول نیست پس از انصاف باید گفت که عبارت مذکوره
گردن فرسله رامی شکند یا خصم ایشان را **قوله** پس حالش آنکه صاحب رساله مصباح الضحی
که مجسٹریٹ اسماعیلیه است در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمة آورده که عادت کرلینا
سنت کا بعض اوقات مین ہمین نام رکھا جاتا ہے بدعت الخ **اقول** مقام استعجاب است
که صاحب مصباح الضحی که عمل مولد را بدعت نگاشته اند از قول ایشان سندے آرد و
مدعایش نمے فهمد اول سنت بودن عمل مولد ثابت باید کرد لعده در عادت گرفتن بحث
و گفتگو شاید ثبت الجدار ثم انقش فیها **قوله** قیاس این عمل بر خصوص هیئات صلوات و اوقات
آن که قیاس مع الفارق است الخ **اقول** این تخصیص بلا مخصص است چه همچنانکه استحسان
ظاهری در عمل مولد پیدا در صلوات هم بیشتر اند و تحقیق این که در هر دو جا علت عدم ممانعت و عدم
ماثوریت از شارع است **قوله** اگر مراد این ست که همچنانکه در فعل مامورات شرعیه اتباع شارع
باید همچنان در ترک از منهیات شرعیه اتباع شارع باید پس استدلال بران بر اثبات ممانعت

مجلس شریف و نسبت ضلالت بمجوزین این عمل محض لغو است الخ **اقول** بلا شک همچنانکه در
فعل اتباع شارع میباید در کف منهیات نیز میباید و اتباع بر دو قسم است یکے اتباع قولے
و دیگری فعلے ظاہر است کہ خیریت مجلس عمل مولد نہ از قول شارع علیہ السلام ثابت است و نہ
از فعل و چیزیکہ ثبوتش از شارع نباشد بدعت است و فعل بدعت از منہیات شرعیہ است
و مذمت و اجتراز ازان در احادیث بکثرت مذکور پس گویا کہ ترک عمل مذکور عین اتباع ارشاد ایاکم
و محدثات الامور ست و خود مقتدایان و مستندین صاحب رسالہ تصریح این معنی کردہ اند شیخ
عبد الحق دہلوی در ترجمہ مشکوۃ تحت حدیث انما الاعمال بالنیات میگوید اتباع همچنانکہ در فعل واجب
در ترک نیز میباید پس آنکہ مواظبت نماید بر فعل آنچہ شارع نکردہ باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون
انتہی و ملا علی قاری در مرقات تحت حدیث مذکور گفتہ المتابعۃ کما تکون فی الفعل تکون فی الترک
ایضًا فمن واظب علی فعل لم یفعلہ الشارع فہو مبتدع انتہے باقی ماند این امر کہ حضرات مذکورین
باوجود تصریح کردن این معنے خود از مجوزین عمل مولد چرا شدہ اند جوابش برین سوال است
کہ ایشان در باب تجویز عمل مذکور خاطے اند زیرا کہ ہرگاہ بموجب قاعدہ مسلمہ آنحضرات غیر ماثور
و بدعت بودن این عمل ظاہر و متابعت شارع در فعل و ترک ہر دو لابد پس برخلاف قاعدہ
مقررہ خود اگر تجویزش نمایند غیر مقبول ست **قولہ** روی البخاری و مسلم و مالک و غیرہم
عن الصدیقۃ ما سبح رسول اللہ صلعم سبحۃ الضحی و انی لاسبحہا و ان کان رسول اللہ لیدع
العمل و ہو یحب ان یعمل خشیۃ ان یعمل فیفرض علیہم الخ **اقول** ہرگاہ کہ از روایات دیگر صحابہ ادائی
صلوۃ ضحے ازان حضرت صلعم ثابت است پس عدم رویت حضرت عائشہ مضرت ندارد و لیکن
در مسلم از حضرت عایشہ روایت دیگر آمدہ کہ آنحضرت صلعم نماز چاشت چار رکعت ادا میفرمودند پس از
مطابقت ہر دو حدیث معلوم شد حضرت عائشہ کہ انکار رویت خود می کنند ادا فرمودنش از چشم
خود ندیدہ باشند چنانچہ کلمہ ما رایت بران دال است و آنچہ از ایشان روایت دیگر در مسلم آمدہ مبنی است
بر سماعت از دیگر صحابہ پس باہم در ہر دو حدیث تخالف نشد و رنہ حضرت عائشہ اورا بغیر فعل
و اذن شارع ہرگز نمی گزاردند چنانچہ عبد الرحمن بن عوف و عبد اللہ بن مسعود بسبب عدم
علم خود در جوازش کلام میکردند **قولہ** در عبارت مواہب لطیفہ حسب نقل صاحب تفہیم المسائل
کہ این قول بذیل دلیل انکار تلفظ آمدہ و دران نسبت انکار بملا علی قاری ہم نمودہ حاشش آنکہ
در مرقاۃ فرمودہ اختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیۃ الی قولہ و در رد این قول نوشتند قد یقال

نسلم انہا بدعۃ لکنہا مستحسنۃ الخ **اقول** چنانکہ والد صاحب رسالہ در کتاب تصحیح المسائل تحریف
و تصرف عبارت مرقاۃ ملا علی قاری خلاف واقع مذہب ایشان استحباب تلفظ بالنیۃ قرار دادہ
پسرش ہم درین مقام تغلیطاً للعوام بعد حذف و اسقاط عبارت مرقاۃ را بدین عنوان نقل کردہ
تا معلوم شود کہ نزد ایشان تلفظ بالنیۃ از امور مستحسنہ است نہ بدعت قبیحہ حالانکہ مذہب علی قاری
انکار تلفظ بالنیۃ مشہور است و قاعدہ مذکورہ یعنی المتابعۃ کما تکون فی الفعل تکون فی الترک از
مسلمات اوست چنانچہ صاحب مواہب لطیفہ مستند صاحب رسالہ بعد انکار تلفظ بالنیۃ میگوید
والی ہذا مال ابن القیم فی الہدی النبوی وتبعہ من علمائنا الشیخ علی قاری فی شرح المشکوۃ انتہی و
آنانکہ قیاس تلفظ بالنیۃ بر تلفظ و نطق آنحضرت صلعم در مناسک حج کردہ اند ملا علی قاری در مرقاۃ برد ایشان
پرداخت کما قال وجنحوا الی التلفظ بما یدل علی النیۃ بعد اتفاقہم ان الجہر بالنیۃ غیر مشروع سواء یکون
اماما او ماموما او منفردا فالاکثرون علی ان الجمع بینہما مستحب لیسہل معنی النیۃ واستحضارہا قال صاحب
الہدایۃ ویحسن للاجتماع عزیمۃ قال المحقق الامام ابن الہمام قال بعض الحفاظ لم یثبت عن رسول اللہ
صلعم بطریق صحیح ولا ضعیف انہ کان صلعم یقول عند الافتتاح اصلی کذا ولا عن احد من الصحابۃ والتابعین
بل المنقول انہ کان صلعم اذا قام الی الصلوۃ کبر وہذہ بدعۃ وقد یفہم من قول المصنف للاجتماع عزیمۃ
انہ لا یحسن لغیر ہذا القصد وہذا لان الانسان قد یغلب علیہ تفرق خاطرہ فاذا ذکر بلسانہ کان عونا علی جمعہ
ثم رأیتہ فی التجنیس قال والنیۃ بالقلب لانہ عملہ والتکلم لا معتبر ومن اختارہ تجمع عزیمۃ انتہی کلامہ وقیل
لا یجوز التلفظ بالنیۃ فانہ بدعۃ والمتابعۃ کما تکون فی الفعل تکون فی الترک ایضا فمن واظب علی
فعل لم یفعلہ الشارع فہو مبتدع قد یقال نسلم انہا بدعۃ ولکنہا مستحسنۃ استحسنہا المشائخ للاستعانۃ
علی استحضار النیۃ لمن احتاج الیہا وہو صلعم واصحابہ لما کانوا فی مقام الجمع والحضور لم یکونوا محتاجین
الی الاستحضار المذکور وقیل التلفظ شرط لصحۃ الصلوۃ ونسبوہ الی الغلط والخطاء ونقلوا
الاجماع لکن محلہ عندنا مختص بمن ابتلی بالوسوسۃ فی تحصیل النیۃ وعجز عن ادائہا فانہ قیل فی
حقہ اذا تلفظ بالنیۃ سقط عنہ الشرط دفعا للحرج واغرب ابن حجر قال انہ صلعم نطق بالنیۃ فقسنا علیہ
سایر العبادات قلنا ثبت العرش ثم انقش من جملۃ الواردات فانہ لم یرو نویت الحج
وانما ورد اللہم انی ارید الحج وہو دعاء واخبار لا تقوم مقام النیۃ لا یجعلہ انشاء وہو یتوقف علی القصد
والقصد الانشائی غیر معلوم مع الاحتمال لا یصح الاستدلال مع عدم صحۃ حملہ مقیسا محال ثم قال
وعدم ورودہ لا یدل علی عدم وقوعہ قلنا ہذا مردود بل الاصل عدم وقوعہ حتی یوجد دلیل

ورود ه وقد ثبت انه صلعم قام الی الصلوة فکبر و قد نطق بشئ آخر نقلوه عنه وورد فی حدیث

المسی صلوته انه قال اذا قمت الی الصلوة فکبر قول علی وجوب التلفظ وذکر ابو داود انه قال قلنا للنخاری

هل یقول شیئاً قبل التکبیر فقال لا انتهی پس صاحب مرقات درین عبارت بر منکرین تلفظ بالنیة

تابعین آورده نکرده که صاحب رساله از لفظ رد تعبیرش نموده بلکه در ذیل اقوال مشائخ درین باب استحسان

تلفظ بالنیة را هم بمیان آورده نه بر و اعتماد خود ظاهر ساخته بلکه از عبارت مذکوره صاف انکار علی قاری

پیداست و آنچه که بعض مثل ابن حجر مکی وغیره برخلاف تحقیق قدم نهاده اند قول ایشان قابل توجه نیست

و جابجا علمای محققین برد ش پرداخته در انکارش سعی بلیغ و اهتمام عظیم نموده اند و اگر بقول صاحب رساله

صاحب مواهب لطیفه در تالیف خود باوجود عدم نقل استحسان اکثر امور روا داشته است اولاً

تصحیح آن ضرورست ثانیاً الزامش بر خصم نیست زیرا که خلاف قاعده مسلمهٔ اهل تحقیق است

**قوله** بار سے اگر ترک آنحضرت صلعم بمعنی مزعوم وهابیه علی الاطلاق وجب الاتباع باشد

پس برین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسنات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین

هم به ثبوت خواهد رسید الخ **اقول** اگرچه جواب مستحسنات صحابه کرام تا قرون ثلاثه بالا گذشت

مگر بنا بر اظهار جهالت صاحب رساله درین مقام جواب دادن بطور اجمال ضرورست اولاً آنکه مقتدایان

شما مثل صاحب مواهب لطیفه و شیخ عبد الحق و ملا علی قاری وغیرهم هیچکه در اتباع ترک فعل

شارع کدامی قید نیفزوده آنرا علی الاطلاق گذاشته اند همان طور صاحب کلمة الحق هم آنرا بر حال خود

داشت ثانیاً تصریح مستحسنات آن حضرات ضرورست که آیا داخل ارشاد و تحریض و ترغیب آنحضرت

صلعم اند یا نه ثالثاً مستحسنات حضرات صحابه حسب ارشاد جناب رسالت مآب داخل سنت اند و اتباع

ایشان لازم پس بدعات و محدثات و مخترعات اشخاص زمان حال را بر مستحسنات زمان مشهود

لها بالخیر قیاس کردن از بس نا سزا و حمق است و چونکه فرقه مبتدعه بهوای نفسانی اقوال حضرات

صحابه کرام و من بعدهم را نمی پذیرند و از اهل حدیث عداوت و عناد قلبی میدارند خدای تعالی بر قلوب

و چشمهای ایشان این چنین پرده انداخته که امتیاز حق و باطل از آنها برخاسته **قوله** هر چند که کتاب مذکور

غیر موجود ست و اعتماد بر نقل این طائفه نتوان نمود **اقول** شرح مجمع البحرین مشهور و موجود ست

هر کسی که خواهد ببیند و از کتاب مذکور کدامی امر غریب هم منقول نیست که احتمال کذب بر

صاحب کلمة الحق نهاده شود بلکه حوالهٔ کتاب مذکور در نقل حدیث حضرت علی کرم الله

وجهه است که در باب تنفل قبل صلوة عید مشهور و حدیث مذکور سوای کتاب مسطور در کتب

عدیده موجود پس درین باره چندین تلاش وسعی محض بے سود وکیفیت دیانت و اعتماد بر نقل این طائفه حقه که فرقه ناجیه است از فرقهاے هفتاد و سه کالشمس فے نصف النهار ست ولیکن خیانت وتحریف و افترا پردازی فرقه وهابیه مشهور روزگار چنانچه صاحب بوارق از کتب فرضیه غیر موجوده مثل لمعه مکیه و قول مصری وکتاب التوحید صغیر منسوب به محمد بن عبد الوهاب وغیرها که در حقیقت اثری ازان پدید نیست بنابر الزام اهل حق استنادی گیرد و وقت مطالبه کتب مذکوره پیش نمی آرد

**قوله** در عبارت منقوله در قول حضرت امیر المؤمنین علی لفظ تردید موجود که ان الله لا یثیب علے فعل حتی یفعله رسول الله صلعم او یحث علیه پس امر یکه عدم فعل آنحضرت و ترک انجناب دران باب ثابت و منقول باشد الی قوله از احرام و ضلالت نتوان گفت الخ **اقول** منشاء صحابه کرام رضی الله عنهم نیاورده باوه گوئی اختیار کردن وسخنهای بیهوده و رنگا رنگ تراشیدن داخل کذب و افترا ست هرگاه که ترغیب بر عمل مولد و فعل آن هر دو از آنحضرت صلعم غیر منقول پس لفظ تردید که در قول حضرت امیر المؤمنین مذکور چه مفید اهل بدعت ست و علاوه ازین مطلق ترغیب مفید فعل خاص نمے باشد زیرا که ترغیب و تحریض آن حضرت صلعم برای ادای صلوات بالاتفاق ثابت است ولیکن چونکه خاص دران وقت ادایش از شارع منقول نبود حضرت علی مرتضے ازان فعل منع فرمود **قوله** ثانیاً روایت نهی را معارض است انچه دیگر فقها و مفسرین روایت میفرمایند که حضرت امیر المؤمنین باوجودیکه مردمان را مشغول صلوة در مصلی عید دید ندا نهی نفرمودند در تفسیر کبیر آورده الخ **اقول** جوابش بچند وجه است اولاً انکه روایت نهی قوی ست و روایت عدم نهی ضعیف زیرا که ابراهیم بن محمد نعمان جعفی راوی روایت ثانیه مجهول الحال ست قال العراقی فی شرح الترمذی لم اقف علی حاله در روایت ثانیه علاوه ضعف اضطراب هم است در تفسیر کبیر به لفظ عن علی

انه رای فی المصلے اقواماً یصلون فقال ما رایت رسول الله صلعم یفعل ذلک فقیل الا تنهاهم فقال

احشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلے مذکور و در درمختار به لفظ ان علیاً رای

رجلاً یصلے بعد العید فقیل ما تمنعه یا امیر المؤمنین فقال اخاف ان ادخل تحت الوعید قال الله

ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلی مسطور و در مسند خوارزمی آمده عن علی انه رای رجلاً یتنفل بصلوة قبل العید پس از هر سه روایت هر یکی مخالف دیگر ست و در روایت نهی ازین خلل قسمی نیست ثانیاً بصورت صحت روایت ثانیه قباحتی عظیم پیدا خواهد شد که صلوة رغائب و صلوة نصف شعبان که محققین فقها بالاتفاق از احرام و مکروه میگویند و در کتب خود از خواندنش صریح نهی می نمایند

لازم آید که تمام فقها و اہل علم تحت وعید مذکور داخل شوند ثالثاً روایات دیگر مؤید روایت نہی
ہم آمده اند چنانچه سعید ابن منصور در سنن خود از ابن سیرین روایت کرده که ان ابن مسعود و حذیفة قاما ونہیا
الناس ان یصلوا یوم العید قبل خروج الامام الی المصلی و طبرانی در معجم کبیر از عبد الملک بن کعب روایت کرده
قال خرجت مع کعب بن عجرة یوم العید الی المصلی فجلس قبل ان یاتی الامام ولم یصل حتی انصرف الامام وانا
ذاہبون کانہم علی نحو المسجد فقلت الا تری فقال ہذه بدعة وترک للسنة و نیز گفته لیس من السنة الصلوة قبل
خروج الامام و از امام مالک روایت است قال لایتطوع فی المصلی قبلہا ولا بعدہا و علاوه ازین از روایات
ثانیه مدعای اہل بدعت ہرگز نمی آید ظاہر است که حضرت مرتضی علی صلوة مذکوره را تقبیح و نسبت بدعت نموده بخیال آنکه
مسطوره از نہی فرمودن باز ماندند اگر آنحضرت استحبابش میفرمود البته موجب انتشار فرقه ضاله می گردید و قیاس بر جواز صلوة تحیة ما
روا داشتن بلا وجه در صلوة و غیر صلوة امتیاز ساختن صریح جور و اعتساف و خلاف انصاف است قوله چه
درین مسئله از سلف اختلاف بوده است بعض اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن نماز تطوع پیش از
و از حسن و جابر میفرمودند و بعض دیگر برای اظہار آن که کسی از سنت راتبه نماز عید نداند که زمانه قریب
اسلام و عدم تدوین احکام بود از ترک می نمودند و بعض دیگر حسب اجتہاد خود قائل بکراہت ہم بوده اند
اقول درین مقام از اختلاف و اتفاق بحثی نیست غرض و مدعا ہمین است که ہرگاه حضرات صحابه مثل
حضرت علی و ابن عباس و عبد الله بن مسعود و حذیفه و غیرہم رضی الله تعالی عنہم و مجتہدین مثل امام ابو حنیفه
و امام مالک و امام احمد حنبل و زہری و دیگر فقہا رحمة الله علیہم عدم تنفل را و انکار تنفل قبل از صلوة عید
حجت میگیرند پس ہمان حجت انکار عمل مولد نمودن بالضرور بجا و عین صواب است و تجویز بعض اکابر قاطع
حجت حضرات اجله صحابه کرام نمی شود زیرا که بدست مجوزین سندش از جناب سید المرسلین نیست برای
منکرین از صحابه و تابعین صرف عدم نقل کافی و وافی است و قرب اسلام و عدم تدوین احکام دلیل
متبرک شدن نمیتواند و آنچه که در قاضی خان تنفل قبل از صلوة عید از بعض صحابه مروی است جواز
این است که قاضی خان مثل دیگران اندرین مسئله از تابعین اند چنانچه در بحث مستقل صلوة عید الفطر
خود نگاشته و لایتطوع فی الجبانة قبل صلوة العید و نیز گفته و لایتطوع قبل المغرب و لا قبل صلوة العیدین
فی المشہور و نیز صاحب رساله براه چالاکی از مذہب مختار فقہا چشم پوشی کرده تغلیطاً للعوام از روایت جواز که قاضی
خان او را در بیان اوقات صلوة در غیر محل مذکور آورده بود حجت گرفته و عبارت کتاب برہان شرح مواہب الرحمن
قول انکار را مذہب جمہور قرار داده کما قال یکره التنفل قبلہا مطلقا و بعدہا ای بعد الصلوة فی المصلی من الصحابة
الجمہور لقول ابن عباس ان رسول الله صلعم خرج یوم فطر فصلی یوم العید ولم یصل قبلہا و لا بعدہا متفق علیه

وهمچنین در هدایه و در مختار و دیگر کتب فقهیه کراهتش مسطور است و آنچه شیخ عبد الحق نقی را محمول بر عدم
مسنون نموده انکار کراهتش کرده اند خلاف تصریح محققین فقهاست در منح الغفار مذکور است واما
التنفل قبلها وان کان فی المصلی فلا خلاف فی الکراهة واختلفوا فیما اذا تنفل فی البیت وعامتهم علی
الکراهة وهو الاصح کما فی البحر نقلا عن نهایة البیان کذا بعدها فی مصلاها ای وکذا لا یتنفل بعد صلوة العید فی
مصلاها فان فعل کره عند العامة وان کان تنفل بعدها فی البیت جاز انتهی قوله ولا ادعا مخلوط شدن
باقیود منهی عنه الوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود حالانکه جواز بلکه استحباب اجزای وقیود آن از تشریح شرعی
ثابت است الخ اقول مخلوط بودن مجلس مولد با چند قیود منهی عنه بوجوه اظهر من الشمس و ابین من الامس
است اولا تخصیص اهتمام مجالس ماه ربیع الاول علی الخصوص تاریخ دوازدهم ماه مذکور ثانیا بیان قصه ولادت
و وفات بر وا ختن و سروری ساختن و تبرک و احتشام و اهتمام مالا کلام محفل آراستن و تکلف و اسراف
از شموع و قنادیل و خیمه و بساط و فروش و شیرینی و گل و روغن و بو و ساده اغنیا را بر مسند و قالین نشاندن و
مساکین و فقرا را بر لب فرش هم جا ندادن ثالثا تداعی مردمان خاص و عام کردن حالانکه تجویزش گاهی برای ادای
فرائض هم شارع نفرموده رابعا قیام هنگام ذکر ولادت خامسا اعتقاد تشریف آوری آنحضرت صلعم
دران مجالس وقت ذکر ولادت سادسا نشستن شخص خوش الحان بر منبر رفیع الشان و خواندن سبل موالد
و غزلیات که مشتمل بر روایات رطب و یابس میباشند سابعا تضیع بم و زیر در آواز مثل مغنیان لحظه بلحظه
ساختن است و علاوه این دیگر قیود نامشروعه بسیار اند بر واقف حال پوشیده نیست اگر شخصی بجای
رسائل مولد در آن ایام برای وعظ آیات قران مجید و احادیث که مشتمل بر ترغیب ادای فرائض و واجبات
و اجتناب از معاصی و شرک و بدعات باشند مجلسی بیارایه هیچ رونق نیابد و بجز چند اشخاص عمر باکسی بهر
آن مجلس نشود عجب تماشاست اقوال و آثار که در تحسین وعظ و نصائح در احادیث وارد شده اند
شیخ المبتدعین همه را در حق عمل مولد سند تصور کرده اند و استدلال بلیث می آرد و در مطلق و مقید
تفرقه نمیسازد کجا مجالس وعظ و نصائح که جنسش از اقوال و افعال شارع علیه السلام و صحابه کرام علی
التواتر منقول بخلاف عمل مولد که نه اشارة و نه کنایة ذکرش بر زبان شارع آمده و نه صحابه کرام و اهل
بیت عظام که در محبت آنسرور علیه السلام مستغرق بودند گاهی بنابر اظهار سرور و فرحت ولادت بطرز
اهل بدعت مجلس عمل مذکور آراسته اند اما مشرف دانستن زمان ولادت با سعادت را باعتقاد مجلس مولد
چه سرو کار ورنه لازم آید که بنا بر اظهار سرور بروز بعثت نبوت و معراج هم مجلسی آراسته شود قوله

و تفسیر عزیزی در ذیل تفسیر سوره قدر نوشته بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را
بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار
مزیتی عظیم حاصل میشود اقول از عبارت تفسیر در اثبات محدثات و تخصیص اوقات هیچ بر نمی آید
زیرا که اولاً درین مقام بیان توصیف و حسن شب قدر و نزول برکات است که دران شب می شود
و از آیات و آثار ثبوتش میرسد ثانیاً در عبارت مذکور ذکر عبادات و طاعت است و عمل مولد از عبادات
و طاعت مشروعه نیست ثالثاً سرور بر ولادت آنحضرت صلعم بعد صدها سال از قبیل فرحت
بلا تجدد نعمت است و اظهار اینچنین افراح نزدیک صاحب تفسیر عزیزی از ممنوعات است چنانچه در
تحفه اثنا عشریه در رد اعیاد محدثه غم شهادت حضرت امام حسین علیه السلام مینویسد نوع یازدهم امثال
متجدده را یک چیز بعینه دانستن و این وهم خیلے بر ضعیف القلب غلبه دارد چنانچه آب دریا و شعله چراغ و
آب فواره را اکثر اشخاص یک آب و یک شعله خیال کنند و اکثر شیعه در عادات خود منهمک این خیال اند مثلاً
روز عاشوره در هر سال که بیاید آنرا روز شهادت حضرت امام حسین گمان برند و احکام نوحه و شیون و گریه و زاری
و فغان و بیقراری آغاز نهند مثل زنان که هر سال بر میت خود این عمل نمایند حالانکه عقل بالبداهة میداند
که زمان امر سیال غیر قار است هرگز جزو او ثبات و قرار ندارد و اعاده معدوم محال و شهادت حضرت
امام حسین در روزی شده بود که این روز ازان روز فاصله هزار و دو صد سال دارد و این روز با آن روز چه
اتحاد و کدام مناسبت و روز عید الفطر و عید النحر را برین قیاس نباید کرد که درانجا مایه سرور و شادی سال
بسال متجدد است یعنی ادای روزه رمضان و ادای حج خانه کعبه و شکر النعمة المتجددة سال بسال فرحت و سرور
نو پیدا میشود لهذا اعیاد شرایع برین وهم فاسد نیامده بلکه اکثر عقلا نیز نوروز و مهرجان و امثال این تجددات
و تغیرات آسمانی را عید گرفته اند که هر سال چیزی نو پیدا میشود موجب تجدد احکام میباشد و علی هذا القیاس
تعید به عید بابا شجاع الدین و تعیین عید غدیر و امثال ذلک مبنی برهمین وهم فاسد است ازینجا معلوم
شد که روز نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و روز نزول وحی و شب معراج را چرا عید در شرع
قرار نداده اند و عید الفطر و عید النحر را قرار داده اند و روز تولد و وفات هیچ نبی را عید نشمرده چرا
صوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت یهود آنحضرت صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد این همه
همین سر است که وهم را دخلی نباشد بدون تجدد نعمت حقیقت سرور و فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن
خلاف عقل خالص از شوائب وهم است انتهی پس از عبارت تفسیر شاه صاحب بیمحل و بلا وجه در اثبات
عمل مولد استدلال آوردن و عبارت تحفه را که بیخ کن عقاید اهل بدعت است ندیدن عجب بس عجب است

وانچه از رساله فیوض الحرمین نقل نموده کنت قبل ذلک بمکة المعظمة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس یصلون
علیه صلعم الی قوله در روایت مخالطة انوار الملائکة انوار الرحمة و صاحب رساله آنرا مفید خود دانسته
بمعرض استدلال آورده مفید خصم نیست زیرا که مولد النبی در مکه معظمه نام مقام هم است و عبارت
متحمل اوست و در آن خواندن درود و نزول انوار از تعجبات و غرائب نیست و ماورای این عبارت
فیوض معلوم نمیشود که آن کیفیت کشف است و در شرع شریف کشف قابل حجت نیست و بالفرض اگر
مراد ایشان همین مجلس متنازعه بود چرا هر سال به یوم ولادت آنحضرت صلعم مجلسی نیاراستند و اخلاف
و اولاد خود را بسوی آن ترغیب و وصیت نفرمودند و توصیف و استحسانش در تصانیف خود ننمودند
**قوله** اما تقسیم شیرینی پس حالش آنکه قطع نظر از استحسان دیگر علمای دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد هم
که بحسب ظاهر مستند و معتمد صاحب رساله اند عمل پختن طعام بروحانیت آنحضرت صلعم و خورانیدن
بمسلمانان ثابت است الخ **اقول** از طعام پخته یا خام بروح آنحضرت صلعم ایصال ثواب نمودن
بحثی نیست اما تقسیم شیرینی در مجلس مذکور با و مناسبتی ندارد زیرا که مقصود از تقسیم شیرینی مذکور ایصال
ثواب هرگز نمی باشد بلکه اظهار رسم و نمایش و نام آوری است که امرا و غنیا از ان حصه ها میبرند و
غربا و فقرا محروم می مانند بلکه آن بیچارگان بجای حصه شیرینی زد و کوب مشت و چوب اکثر میخورند از ینجا
است که بجای شیرینی طعام پخته یا خام که دافع گرسنگی محتاجان و فاقه کشان است گاهی نمیدهند
و بجز ایام ولادت شاید بروزهای دیگر نزد اهل بدعت بروح پاک آنحضرت صلعم ثواب نمیرسد و نیز
در ایصال ثواب تخصیص ایام چیست **قوله** بلکه شاه عبد العزیز صاحب دعوی اجماع بر جواز آن
نموده اند که در رساله ذبیحه که در زبدة النصایح مطبوع هم گردیده در دفع طعن الزام عرس بزرگان
خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند الخ **اقول** در انتساب این عبارت بحضرت شاه صاحب
کلام است اینچنین بسیار مضامین و فتوی بعد شاه صاحب اکثر اشخاص بغرض تضلیل منسوب
بایشان ساخته اند چه عجب که این هم از ان قبیل باشد زیرا که در تحفه اثنا عشریه که کتاب مستقل
و مشهور و معتمد ایشان است بر روافض ایجاد آوری همچنین افعال طعن و تشنیع بلیغ نموده
اند و بروز عاشورا ماتم و بیقراری و فغان و زاری وغیره را از افعال شنیعه شمرده کما سبق
بوجهی عقل باور نمیکند که بروز عاشورا که روز شهادت حضرت امام حسین بهشت غم و ماتم روا ندارند و تعیین
روز عرس بغرض تذکیر روز انتقال بزرگان خود از مستحسنات شمارند و اگر بفرض محال در حقیقت این
چنین نگاشته اند مبنی بر خطا و سهو است مثل تفضیل قمرالدین خود که باوجود اقرار ما نقش لبحات

فرط محبت خود میگردند و علاوه ازین بعض مثل شیخ عبد الحق دهلوی و ابو حامد غزالی او را حرام میگویند و
بعض مکروه الغرض قیود و تخصیصات کذائیه عمل مولد را از مضامین آثار و احادیث ثابت گفتن سخت
افتراست و ایچنین کذب و بهتان از آن شخص نزیبد که حدیث من کذب علی متعمدا را در صفحه خاطر
نیارد قوله ثانیاً فقهاء کرام اینهم فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت کدامی امر مشروع با امر
ممنوع آن امر علی الاطلاق غیر مشروع نمی گردد الخ اقول بحمد الله که اختلاط عمل مذکور با امور ممنوعه تسلیم
نموده و در استحسان ذکر احوال آنحضرت صلعم که خالی از قیود نامشروعه و روایات موضوعه باشند
کلام نیست که آثار و احادیث بر فضیلتش ناطق اند و آنچه گفته که اختلاط امر غیر مشروع با مشروع خباثتی
پیدا نمیکند بناء وین متین را منهدم میسازد زیرا که اکثر عبادات و خیرات که از اختلاط قیود و تعیینات
و هیئات نامشروعه باتفاق جمله مذاهب داخل بدعات و محدثات شده اند لازم آید که مستحسن باشند
و احادیث که در مذمت احداث وارد اند کان لم یکن شوند و صدها امور مثل اذان و اقامت و جماعت
و رکوع و سجود و تشهد و تعداد رکعات و دعای بعد الاذان ازهمین قبیل اند که از زیادت و کمی داخل غیر
مشروعات میشوند و عمل مولد هم برین قیاس است که از اختلاط مکروهات و منهیات از ممنوعات گشت
و الا نفس ذکر بالاتفاق مستحسن است و علی هذا دعوت طعام ولیمه که بالاتفاق مسنون است از اختلاط
و اقتران افعال مکروهه و غیر مشروعه نزدیک محققین غیر مشروع میشود و آنچه که شامی از ابن حجر در باب
زیارت قبور نقل کرده و لا تترک لما تحصل عندها من منکرات المفاسد لان القربات لا تترک لمثل ذلک
بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل ازالتها ان امکن و صاحب رساله آنرا موافق مرام خود دانسته
درین مقام آورده هرگز مضر خصم نیست زیرا که مقصود ابن حجر این است که انسان بحالت ظهور
بدعات و مفاسد در زیارت قبور از بدعات و مفاسد محترز شده نفس زیارت قبور که مسنون است بجا
آرد و همچنین است عدم ترک اتباع جنازه بحالت همراهی عورات نائحات زیرا که معیت عورات
نائحات را در نفس امر مسنون یعنی اتباع جنازه مداخلتی نیست و بر خلاف عمل مولد که هرگاه اصلش
یعنی اظهار سرور ولادت آنحضرت صلعم از امور مشروعه نیست پس از اتصال مفاسد و ممنوعات بدرجه
اولی مکروه و ممنوع خواهد شد و نفس ذکر آنحضرت صلعم را عمل مولد دانستن بدیهی البطلان است و علاوه
ازین زیارت و اتباع جنازه را کسی مقید به مفاسد و مجموعش را شیء واحد نمیداند بخلاف آنکه اهل بدعت
در عمل مولد جمله مفاسد را داخل مستحسنات گردانیده اند قوله پس اگر جمله امور نامشروعه در بعض مجالس
در بعض اوقات فیز این عمل نمایند بجواب این اقوال اقتران آن امور خارجه اصل عمل مولد را حرام نخواهد

ساخت الخ **اقول** ہرگاہ کہ صاحب رسالہ امور نامشروعہ را از مقربات و ذاتیات عمل مولد دانست
و چارہ از انکارش نیافت برای تغلیظ و گلوخلاصی خود الزامش بر عوام نہاد **قولہ** حسب تصریح محققین متدینین
صاحب رسالہ ہم مراد از تشبہ ممنوع آنست کہ موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان کہ از شعار شان باشد
نمودہ آید ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر حضرت امام اعظم رح آوردہ الخ **اقول** این تخصیص بلا مخصص است
مشابہت کفار در جمیع افعال از ممنوعات است خود ملا علی قاری مستند صاحب حق الیقین در مرقاۃ
بشرح قول علیہ السلام لیس منا من تشبہ بغیرنا ولا تشبہوا بالیہود والنصاری آوردہ المعنی
لا تشبہوا بہم فی جمیع افعالہم خصوصاً فی ہاتین الخصلتین وطیبی در شرح مشکوۃ
نوشتہ قولہ من تشبہ بقوم ہذا عام من الخلق والخلق والشعار و در مجمع البحار مسطور است
من تشبہ بقوم فہو منہم ای من تشبہ بالکفار فی اللباس وغیرہا وباہل الفساق
وباہل التصوف وبالصلحاء فہو منہم انتہی و شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ گفتہ ہر کس
کہ مشابہ کرد خود را بقومی پس آن کس از آن قوم است و معدود است در ایشان باطلاق خود
شامل است اخلاق و اعمال و لباس را خواہ باخیار باشند یا بہ اشرار اگر در اخلاق و اعمال است
حکم او در ظاہر و باطن جاری است و اگر در لباس است مخصوص بظاہر خواہد بود و پس بیشتر در
متفاہم عرف این را در لباس اطلاق کنند و بدین جہت حدیث مذکور را در کتاب اللباس آوردہ
بالجملہ حکم مشابہ شیئ حکم الشی است ظاہرا کان او باطنا انتہی و خود آنحضرت صلعم تشبہ کفار در امور جزئیہ
ہم عموما روا نداشتہ اند منہا ما اخرجہ البخاری ومسلم عن ابی ہریرۃ ان النبی قال ان الیہود والنصاری
لا یصبغون فخالفوہم ومنہا ما اخرجہ الامام احمد فی مسندہ عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلعم صوموا
عاشورا وخالفوا الیہود صوموا قبلہ او بعدہ یوما ومنہا ما اخرجہ مسلم فی صحیحہ عن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص قال رای رسول اللہ صلعم علی ثوبین معصفرین فقال ان ہذہ
من ثیاب الکفار فلا تلبسہا ومنہا ما اخرجہ ابو داود فی سننہ عن عمرو بن الشرید
عن ابیہ قال مر بی رسول اللہ صلعم وانا جالس ہکذا وقد وضعت یدی الیسری
خلف ظہری وان کانت علی الیۃ یدی فقال اتقعد قعدۃ المغضوب علیہم ومنہا ما اخرجہ مسلم
عن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلعم فصل ما بین صیامنا وصیام اہل الکتاب
اکلۃ السحر ومنہا ما اخرجہ ابو داود عن رکانۃ قال سمعت النبی صلعم یقول فرق ما بیننا وبین المشرکین
العمائم علی القلانس و علی ہذا القیاس صدہا اقوال و آثار علی العموم در مخالفت کفار وارد اند پس تخصیص ممانعت تشبہ بشعار

خاص مشرکین خلاف ارشاد شارع علیه السلام و علماء عظام است **قوله** حالانکه مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت صلعم نه از اعمال و شعار نصاری و هنود است و نه ادای رسم کفار و جهالت ازان مقصود الخ **اقول** درین مقام صرف این قدر گفتن کافی است که هنود و نصاری چنانچه سال بسال در ولادت کبرا خود اظهار سرور و فرحت بدرجه غایت می نمایند اهل بدعت هم درین باب مشابهت ایشان میکنند بلکه شاه اربل که بانی این عمل است ایجاد مولد بقصد مقابله و محاذات نصاری کرده است چنانچه از تواریخ سلف ظاهر است پس در بودنش خلاف سنت و مشابه اصحاب غیر ملت شک و شبهه نیست **قوله** درینجا مثالی از اربعین اسحاقیه مینویسیم در مسئله چهوچهک که رسم اهل هند است نوشته فرستادن جنس غله وغیره از طرف ناتهال و اگر نیت صله رحم باشد جائز است الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست الخ **اقول** کلام صاحب اربعین را مفید مرام خود دانستن و باثبات عمل مولد در معرض استدلال آوردن بی سود است زیرا که هرگاه صله رحم و سلوک با اعزا و اقربا شئی مسنون و مامور به است و مقصود ازان ادای رسم جاهلیت نمی باشد پس اگر اهل هند هم این چنین صله رحم با اولاد و احفاد خود نمایند قباحت ندارد و حکم مشابهت بران نهاده شود چه مشابهت ممنوع داشته است که اهل اسلام باتباع و تقلید کفار مرتکب و شریک افعال ایشان باشند و اگر کفار در بعض امور موافقت اهل اسلام نمایند مضائقه نیست و علاوه ازین هنود درین رسم هزارها تقیدات و خرافات اینچنین می نمایند که نوبت بشرک میرسد اگر اهل اسلام هم مثل هنود مرتکب خرافات مذکوره شوند بی شک داخل مشابهت است و هرگز جائز نیست گو نیت مشابهت نباشد **قوله** جمهور محققین ائمه دین که مستندین جناب رساله اند در شرح حدیث تصریح فرموده اند که اصل در اشیا حلت و اباحت است پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران نباشد داخل حلال است پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی و بی دیدن شروح درست نیست الخ **اقول** الله الله عجب تماشا است صاحب کلمة الحق حدیث بخاری را الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس و من اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه بدین غرض آورده که هرگاه ادله مانعین و مثبتین در بحث عمل مولد متعارض اند و نص شارع در حرمت و اباحت آن مفقود پس بالضرور عمل مذکور از امور مشتبهات باشد و بحدیث مذکور احتراز ازان لازم حافظ ابن حجر در فتح الباری بذیل حدیث مذکور گفته قوله الحلال بین و الحرام بین الی آخره تقسیم للاحکام الی ثلاثة و هو صحیح لان الشیء اما ان ینص علی طلبه مع الوعید علی ترکه او ینص علی ترکه مع الوعید علی فعله او لا ینص علی احدهما فالاول الحلال البین والثانی الحرام البین فمعنی قوله الحلال بین ای لا یحتاج الی بیانه او یشترک فی معرفته کل و الثالث

مشتبہ لخفائہ فلا یدری ہل ہو حرام او حلال وما کان ہذا سبیلہ ینبغی اجتنابہ لانہ ان کانت فی نفس الامر
حراما فقد بری من تبعتہا وان کانت حلالا فقد اجر علی ترکہا بہذا القصد لان الاصل فی الاشیاء مختلف فیہ
حظرا او اباحۃ و در تفسیر شبہات گفتہ والثالث ما لا یتحقق اصلہ وتردد بین الحظر والاباحۃ فالاولی ترکہ و نیز
گفتہ ولا یبعد ان یکون کل من الاوجہ مرادا او یختلف ذلک باختلاف الناس فالعالم الفطن لا یخفی علیہ
تمییز الاحکام فلا یقع ذلک الا فی الاستکثار من المباح او المکروہ کما تقرر قبل ومن دونہ تقع لہ الشبہات فی
جمیع ما ذکر بحسب اختلاف الاحوال ولا یخفی ان المستکثر من المکروہ تصیر فیہ جراءۃ علی ارتکاب المنہی عنہ
فی الجملۃ انتہی غرضکہ بودن عمل مولد و بدعات مختلف فیہا از شبہات کما حقہ ظاہر ست و مدعاے
صاحب کلمۃ الحق بخوبی حاصل ازینجا ست کہ صاحب حق الیقین بجز گریز از جواب چارہ دیگر ندیدہ
مسئلہ اصل اباحت اشیا میان آوردہ و ندانستہ کہ مسئلہ اباحت را محل دیگر است و در مسئلہ اختلافی
علی الاطلاق دعوی اتفاق نمودن دیگر جہالت و حماقت ست زیرا کہ درین باب علما مختلف اند
بعض اباحت را اصل میگویند و بعض حرمت را و بعض معتقد تقسیم اند در افعال کفر و مضار حرمت را
اصل گویند و اعمال دیگر را مباح الاصل خوانند و بعض علما درین بحث توقف را اختیار کردہ اند
و اعراض را از تصریح تحریم و اباحت صواب دانستہ اند و بحر العلوم در شرح مسلم گفتہ فحینئذ لا یتاتی الخلاف
فی زمان من الازمنۃ وجود الانسان اصلا ولا یتاتی الحکم بالاباحۃ مطلقا ولا بالتحریم مطلقا کیف فی کل
زمان الشریعۃ فیہا تحریم بعض الاشیاء وایجابہ واباحۃ وغیر ذلک فانی لیس الخلاف الا فی زمان
الفترۃ الذی اندرست فیہ الشریعۃ بتقصیر من قبلہم وحاصلہ ان الذین جاؤا بعد اندراس الشریعۃ
وجہل الاحکام فاما جہلہم ہذا یکون عذرا فیجاوز مع الافعال کلہا معاملۃ المباح اعنی لا یواخذ
بالفعل ولا بالترک کما فی المباح وذہب الیہ اکثر الحنفیۃ والشافعیۃ وسموہ اباحۃ اصلیۃ وہذا ہو مراد فخر الاسلام
بقولہ ولسنا نقول بہذا الاصل ای یکون المحرم ناسخا للاباحۃ الاصلیۃ لوضح ان البشر لم یترک سدی
فی شیء من الازمان وانما ہذا ای القول بالاباحۃ الاصلیۃ سار علی زمان الفترۃ قبل بعث نبینا یعنی
اذ لا اباحۃ حقیقۃ بل بمعنی نفی الحرج ولعل المراد من الافعال ما عدا الکفر ونحوہ فان حرمتہا فی کل شرع
بین ظہورا تاما او الا لا یکون عذرا فحینئذ لابد من القول بتحریم الاشیاء کلہا لاختلاط الحلال بالحرام
للجہل بالتعیین فحرمت احتیاطا فصار الاصل التحریم کما عند غیرہم ولعلہم ارادوا ما سوی
الاشیاء الضروریۃ ومن زعم صدر الاسلام ان تحریم الاشیاء اصل ثابت فی کل
شرع لم ینسخ قط فحکم بہ واما غیرہ فقد جہلت وہذا الجہل عذر ولذا فصل ولعل ہذا التفسیر

منه لقول الحنفية والشافعية وفی کلام المصنف اشارة الیه ایضاً انتهی تاج الدین سبکی در جمع الجوامع
نوشته حکم المنافع والمضار قبل الشرع مرّ وبعده والصحیح ان اصل المضار التحریم والمنافع الحل قال
الشیخ الا اموالنا لقوله صلعم ان دماءکم واموالکم علیکم حرام انتهی ومحلی در شرح جمع الجوامع
گفته ومقابل الصحیح ان الاصل فی الاشیاء التحریم وبعضهم ان الاصل فیها الحل انتهی ودر
تفسیر کبیر بذیل آیۀ کریمه ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها مذکور است المسئلة الثانیة هذه الایة
تدل علی ان الاصل فی المضار الحرمة والمنع علی الاطلاق انتهی ودر تعلیقات شرح منار
مرقوم قال اصحابنا الاصل فیها التوقف الخ هذا اصح شیئ عندی فی هذا الباب لان التوقف
اصل التقوی فی الامر المسکوت عنه وهو مذهب ابی بکر وعثمان واتباعهم من الصحابة
رض والصحیح ان الاصل فی الافعال التحریم وهو مذهب علی وائمة من اهل البیت وفی مذهب الکوفیین
منهم ابو حنیفة وهو المروی عن علی فی الخلافة کما سیجیئ والمتروک ان الاصل فی الاشیاء الاباحة
وهو مذهب معاویة ومن معه مروان وابنه یزید وغیرهما والقول بانه مذهب الشافعی رح
لیس عندی شیئ لانه لم ینقل عنه فی الصحیح الا ما توافق التوقف انتهی ازین عبارت روشن
وظاهر است که کسانیکه قایل اباحت اصلیه اند آنرا محصور در زمانه فترت میگویند که قبل از ورود
شریعت بوده نه بعد ظهور البعثت و تبلیغ رسالت پس استدلال بدان بالکل بیکار است و معهذا معنی
اباحت اصلیه رفع حرج ومواخذه است از مرتکبین آن نه ترتب انعام وجزا و مدحت و ستایش بفعل آن که مقتضای
تعبد است لهذا بدینوجه هم در عبادات محدثه توقع جزا و ثواب خیال خام و امید بیجا خواهد بود وحق همین است
که ثبوت عقاید و عبادات از قیاس و رائی به سند اباحت اصلیه بعد تسلیم اینهم بر کرسی نمی نشیند والا لازم آید که
تحذیر وانکار بر هیچیک از رسومات محدثه کردن روا نه بود ولا یقوله الا سفیه پس ازین بیان ثابت شد که در
مشتبهات توقف و ترک لازم است کما قال الشاعر عمدة الدین عندنا کلمات * مسندات من قول خیر البریة
اترک المشتبهات وازهد ودع * ما لیس یعنیک واعملن بنیة * زیرا که ورع و تقوی
در ترک همچنین امور است ولهذا البعض گفته اند الورع ترک ما لا بأس حذراً عما بأس به و سلف صالح را
ازین معنے حظ وافر و نصیب اکبر بود با آنکه بر بسیارے از ایشان سالهائے دراز میگذشت
وتبسم نمیکرد و از محمد بن سیرین مروی است انه اشتری زیتاً للتجارة باربعین الف درهم
فوجد فی زق منه فارة فظن انها وقعت فی المعصرة فاراق الزیت کله ولم ینتفع
بشیئ منه وروی عنه ایضاً انه اشتری شیئاً فاشرف فیه علی ربح بمائتین والف درهم

فمرض فی قلبه شیء فترک قال هشام ما هو والله بهر باد همچنین حکایات سلف بسیار مشهور اند و خشیت
سلف را در ورع مسلکها بوده و اشاره شارع علیه السلام هم بدین جانب است دع ما یریبک الی ما لا یریبک
اخرجه الترمذی وغیره و ارشاد جناب رسالتمآب صلعم و کلام صحابه تا قرون ثلاثه بر تنفر از مشتبهات
جابجا ناطق است اگر فراهم کرده آید دفترے باشد و آنچه عبارت علی قاری وغیره از کتاب الاطعمه
درین مقام نقل کرده خارج از بحث است **قوله** بر اهل تحقیق مخفی نیست که بعد بعثت آنحضرت
صلعم بدلایل کتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب فطرت پس در آنهم بمذهب
جمهور حنفیه و شافعیه مختار اباحت است الخ **اقول** اصلیت اباحت و حلت بعد بعثت آنحضرت
صلعم از کتاب و سنت اگر ثابت هم شود در ایجاد بدعات شرعیه و اختراع عبادات نامرضیه دستاویز
اهل بدعت شدن امکانی ندارد زیرا که شارع حسن فرایض و واجبات و نوافل و قبح شرک
و بدعات و دیگر ممنوعات علی وجه الکمال بکرات و مرات اظهار فرموده و کدامی دقیقه از دقایق
در تشریح و تصریح باقی نگذاشته و از امور مشتبهات هم نهی فرموده پس اگر شارع علیه السلام ذکر
کدامی شیء عموما و خصوصا نفرموده باشند حسب تصریح محققین احتراز و اجتناب از آن واجب
و لازم خواهد بود زیرا که زیادت قول و فعل شارع علیه السلام بدعت است و اقل مرتبه بدعت
کراهت است و منتهای آن تا کفر و الحاد میرسانند لهذا آنرا از مباحات شمردن خلاف
عقل و شرع است **قوله** اولا تبرک بمواضع متبرکه محبوبان حق سبحانه خصوصا مساجد و مشاهد
و آثار آنحضرت صلعم از جمهور صحابه و تابعین و دیگر ائمه دین از سلف تا خلف ثابت و صحیح است
الخ **اقول** این تقریر محض فریب و تزویر است و فی الواقع از محل استدلال و تحقیق هم
بمراحل بعید زیرا که حاصل حجت دائم صاحب کلمة الحق فقط همین است که هرگاه اموریکه اصل آنها
از شرع شریف و دین حنیف ثابت است همچو تبرک بآثار صالحین و تهلیل و تکبیر و تصلیه و تسلیم
و غیر ذلک سلف است و حضرات صحابه ازان هم بوجه افزان لبعض عوارض خفیفه زائده او ممانعت
قلیله محدثه مثل توجه تام و مزید اهتمام که بمرتبه از درجه انها باشد و رفع اصوات و ضم عبارات باذکار
ماثوره منع فرموده اند و بر تارکین آن از افراط و تفریط زجر و توبیخ نموده باشند پس بر محدثات
صرفه و بدعات مخترعه که اصلا و فرعا از محدثات اند حضرات ایشان چه تحذیر و نکیر بلیغ کرده اند
و فاعلین آنرا بتازیانه سیاست و قهر چه تادیب و تنبیه نمیساختند و شک نیست که این
استدلال از جرح و اختلال صحیح و سالم است و تمسک بدان هنوز قایم صاحب حق الیقین

چون دراصل مبحث عاجز متحیر و قاصر و شسته ربود ناچار کلام را از جای بجای کشید که از اصل بحث
بی تعلق و اجنبی محض است زیرا که تبرک بمواضع متبرکه بر سبیل التزام و مزید اهتمام باجتماع و ازدحام
چیزی دیگر است و علی سبیل الاتفاق بلا تعیین هیئت و هنگام چیزی دیگر و بحث و گفتگو در امر
اول است نه در ثانی مؤید است مدعای ما را حدیث مرفوع که بیهقی در شعب الایمان از عبد الرحمن
ابن قراد صحابی روایت کرده که ان النبی صلعم توضأ یوما فجعل اصحابه یتمسحون بوضوئه فقال
لهم النبی صلعم ما یحملکم علی هذا قالوا حب الله ورسوله فقال النبی صلعم من سره ان یحب الله ورسوله او یحبه
الله ورسوله فلیصدق حدیثه اذا حدث ولیؤد امانته اذا ائتمن ولیحسن جوار من جاوره سید در
حاشیه مشکوة تحت حدیث مذکور گفته یعنی ادعاؤکم محبة الله ورسوله لا یتم بتمسح الوضوء بل
بهذه الامور انتهی شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته یعنی دعوی محبت خدا و رسول بامثال
این امور که تمسح بآب وضوء است مثلاً چندان منفعت ندارد و به نفس شاق نیست ثابت نمیگردد
و عمده دران امتثال اوامر و نواهی است از اینجا ثابت و محقق شد که بامور مندوبه مستحبه بیچ فرایض
و واجبات شرعیه پرداختن و اهتمام و سعی زائد در اتیان و بجا آوردن آنها ساختن خلاف منشار
و مرام شارع علیه السلام است چه مندرج است در تفریط و افراط و معدود است از محدثات
و بدعات حضرات صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که ازین امر آگاه و واقف ترین امت
بودند بهمین جهت اینچنین اعمال و افعال را مکروه و محذور و معیوب و ممنوع می پنداشتند اما
بخاری در صحیح خود آورده و کان انس ینفتل عن یمینه و عن یساره و یعیب علی من یتوخی او من
یعمد الانفتال عن یمینه و از اسود روایت کرده قال عبد الله لا یجعل احدکم للشیطان شیئا
من صلاته یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه لقد رأیت النبی صلعم کثیرا ینصرف عن
یساره قسطلانی در شرح حدیث گفته و استنبط ابن المنیر منه ان المندوب ربما انقلب مکروها
اذا خیف علی الناس ان یرفعوه عن رتبته لان التیامن مستحب لکن لما خشی ابن مسعود ان یعتقد
وجوبه اشار الی کراهته قال ابو عبیدة لمن انصرف عن یساره هذا اصاب السنة یرید والله اعلم
حیث لم یلتزم التیامن علی انه سنة مؤکدة او واجب والا فما یظن ان التیاسر سنة حتی یکون
التیامن بدعة انما البدعة فی رفع التیامن عن رتبته قاله فی المصابیح انتهی و همچنین است در
فتح الباری و مجمع البحار و نیل الاوطار و غیره و این شناعت و قباحت دران هنگام هم است
که عامل و کاربند واجبات و فرایض بدستور بوده و در کوشش و همت تعمیل آنها قصور و فتور

تقیید والا این هم اشنع و افضح مراتب خواهد بود و آنچه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در همعات معتکف شدن بمواضع متبرکه هم جائز داشته اند ان بصورت پیش آمدن کدام مانع از حضور مساجد و یا عدم تیسر آن باشد و درین شکل مجبوری اگر کسی در غیر مساجد معتکف شود موجب قباحت نیست و در حقیقت اعتکاف مخصوص بمسجد است آنحضرت صلعم گاهی بجز مسجد بجای دیگر اعتکاف نفرموده و او تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و در حدیث آمده لا اعتکاف الا فی مسجد الجماعة الغرض تعظیم و تکریم مواضع متبرکه هرگاه منحصر بر اذن شارع است پس تخصیص و تقیید در عمل مولد بدون اذن شارع کی جائز و روا خواهد بود پس استدلال صاحب کلمة الحق از روایت مذکوره در باب عدم جواز تخصیص و تقیید زمان و مکان در عبادات بجای خود درست و صحیح است و شکوک و اوهام شیخ المبتدعین که از راه سفاهت و حماقت بوده اند مستاصل شدند و ثانیاً قطع نظر از دیگر آثار صریحه صحیحه که حین انعقاد از مجالس ولالت میدارد و بر استحسان تبرک مشاهد و مساجد آنحضرت صلعم از صحابه و تابعین که در نظر رای الناس ندیدن موجود نبودند ناس درآنوقت مگر صحابه و تابعین الخ اقوال صاحب رساله در نشه تعصب آنقدر سرشار است که بغرض اثبات و تجویز بدعات خامه فرسائی و بیهوده سرائی بکار برده تا حضرات صحابه کرام الزام میرساند اگر بقول شیخ الفراسله از مردمان آن زمان یکی را ترجیح و فضیلت بر دیگری نباشد و افعال و اقوال عوام و خواص مردمان آن زمان مستند و مقبول باشند لازم آید که خلفاء راشدین و دیگر مردمان آن زمان که جهال بادیه نشینان هم بودند متساوی درجه باشند و قول آنحضرات اعلام را بر اقوال عوام ترجیح دادن خطا بود و خطاء معصیت آن مردمان قابل مواخذه و دار و گیر و مستوجب اعتراض و نکیر نه باشد پس لشکر حضرت معاویه و یزید پلید و قاتلان حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهم و مانعین زکوة و غیرهم را که از ناس آن زمان و از صحابه و تابعین بودند مورد بغاوت و انحراف از جاده حق کردن و مستحق طعن و ارتداد و تجهیل دانستن ناحق و خلاف واقع باشد چه ایشان هم با جمعهم از ناس آن زمان و داخل طبقه صحابه و تابعین بودند و لا یقوله الا السفیه او مجنون افضل بودن قدر بعض صحابه بر لاحقین در علم و فضل و رجحان مجتهدین ایشان بر عوام و توقف اسول شرع از مسلمات اهل علم و دین و مذهب ماثور فقها و محدثین است و بر ظاهر است که حضرت

عمر رضا از خلفاء راشدین اند و نووی در شرح مسلم در باب صدقه فطر قول حضرت ابی سعید
وغیره صحابه بسبب طول صحبت و زیادت علم بحال آنحضرت صلعم بر قول حضرت معاویه
ترجیح داده و آنچه که عینی بجواب قول نووی گفته قلنا ان قوله فعل صحابی لا یمنع لانه قد وافقه
غیره من الصحابة الجم الغفیر بدلیل قوله فی الحدیث فاخذ الناس و لفظ الناس للعموم فکان اجماعاً
ولا یضر مخالفة ابی سعید لذلک الخ بچند وجوه مخدوش است اولاً آنکه فعل حضرت معاویه
را در باب اخراج دو مد گندم شامی هرگاه حاضرین قبول نمودند پس دعوی اجماع از
کجاست حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته لکن حدیث ابی سعید دال علی انه لم یوافق
علی ذلک وکذلک ابن عمر فلا اجماع فی هذه المسئلة انتهی و قسطلانی تحت حدیث ابن عمر فرض
النبی صلعم صدقة الفطر او قال رمضان علی الذکر والانثی والحر والمملوک صاعاً من تمر
او صاعاً من شعیر فعدل الناس به نصف صاع من بر گفته والمراد بالناس معاویة ومن معه
لا جمیع الناس حتی یکون اجماعاً کما نقل عن ابی حنیفة رضی الله عنه انه استدل به انتهی ثانیاً از لفظ فاخذ
الناس خود ظاهر است که از زمان آنحضرت صلعم تا آن وقت که حضرت امیر معاویه حکم اخراج
دو مد نمودند عمل ماثور خلاف آن بود ثالثاً حضرت عمر فاروق رضی که بنظر حکمت دینیه و مصلحت
شرعیه در طریق مکه معظمه از حضور مشاهد و مساجد آنحضرت صلعم که بطور هجوم موارد اهتمام
و اهتمام بود مردمان را مانع آمدند اشخاص آن زمان راه مخالفتش نورزیدند پس گویا
برای صواب عمر ابن الخطاب از جمیع اصحاب سکوتی شد بر خلاف قصه وعظ
امیر معاویه که افضلین صحابه مثل حضرت ابی سعید وغیره عدم موافقت راه خلافش پیمودند
و اجتهاد رای ایشان را نه پسندیدند قوله وثالثاً این امر را معارض است دیگر آثار
معروفه که مثبت اهتمام حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی بزیارت آنحضرت صلعم
و مساجد و مشاهد آنحضرت صلعم هستند در جذب القلوب آورده که روزی امیر المؤمنین
عمر رضی بزیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند خدا پیغمبر خدا را دیدم که با اصحاب خود
سنگ برای بنای این مسجد میکشید والله اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالم
می بود جگرهای شتران که در طلب او می زدیم الخ اقول روایت اولی را معارض
این روایت گفتن و در میان ماثور و غیر ماثور فرق نساختن سراسر سفاهت است
زیرا که فضیلت و استحباب زیارت مسجد قبا و ادای نماز در آن از آثار صحیحه احادیث

صحیح ثابت چنانچه در روایت احمد و نسائی و ابن ماجه آمده قال النبی صلعم من تطهر فی بیته فاحسن الطهور ثم اتی مسجد قبا لا یرید الا الصلوة فیه کان له کاجر عمرة و در روایت ترمذی مذکور الصلوة فی مسجد قبا تعدل عمرة و بلکه بقوله آیه کریمه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین درباره مسجد قبا نازل است پس قیاس دیگر مشاهد اتفاقیه که فضیلت آنها در آیت و حدیث غیر وارد است و حضور مشهد مقدس نبوی در آنجا بالتبع والاستطراد واقع شده بر اهتمام زیارت مسجد قبا نمودن قیاس مع الفارق است **قوله** در جذب القلوب آورده که چون امیر المومنین عمر رض فتح شام کرد باهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن الخطاب رض را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت رجوع باوی گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت نبیا کنی صلعم گفته نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینه مطهره الخ **اقول** نمیدانم که صاحب رساله این قصه کعب را که خارج از محل نزاع و بعید از مقصود است چرا آورده کجا زیارت قبر جناب سید المرسلین صلعم که مسنون و افضل مستحبات و موجب برکات و خیرات است و کجا اهتمام و توجه تام بر تبرک دیگر مواضع که بعض صحابه هم آنرا بمصلحت شرعیه تجویز نفرموده اند پس غیر ما نحن فیه را که متنازع فیه است برامر مسنون قیاس کردن و قصه مذکوره را بلا فهم و ادراک معارض حجت دهم صاحب کلمة الحق دانسته در معرض بحث بغرض الزام خصم آوردن بجز سخافت دیگر نیست و علاوه ازین این قصه کعب در کتاب فتوح الشام مذکور است و در فتوح الشام اکاذیب و موضوعات بسیار اند چنانچه صاحب صارم منکی در رد قصه مذکوره که سبکی از فتوح الشام نقل کرده بود گفته وهو مطالب اولا ببیان صحته و ثانیا ببیان دلالته علی مطلوبه لا سبیل الی واحد من الامرین ومن المعلوم ان هذا من الاکاذیب والموضوعات علی عمر ابن الخطاب رض و فتوح الشام فیه کذب کثیر وهذا لا یخفی علی احاد طلبة العلم ولکن شان هذا المعترض الاحتجاج دائما بما نظنه موافقا لهواه ولو کان من المختلقة والمتردیة والموقوذة ولیس هذا شان العلماء بل المستدل بحدیث او اثر علیه ان یبین صحته و دلالته علی مطلوبه و هذا المنقول عن عمر رض لو کان ثابتا عنه لم یکن فیه دلیل علی محل النزاع انتهی **قوله** از کتب معتمده بروایات معتمده ظاهر که شجره که بیعت تحت آن شده بود گم گشته گردیده و دو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران نیفتاده **اقول** ازین اثر مخفی و گم گشته گردیدن شجره متبرکه بر جمیع صحابه مستفاد نمی شود اگرچه اشخاص از همراهیان عبدالله ابن عمر شناخت او نکرده باشند عدم علم کل

صحابہ از آن کجا حاصل میشود بلکہ روایت متفق علیہ بخاری و مسلم از جابر رض صاف صاف برخلاف
ادعائے کلی شہادت میدہد چنانچہ فرمودہ لوکنت ابصر الاریتکم موضع الشجرۃ انتہی حافظ
ابن حجر در فتح الباری گفتہ فقال سعید ابن المسیب ان اصحاب محمد صلعم لم یعلموہا وان علمتموہا
فانتم اعلم قولہ فعمیت علینا ای ابہمت فی روایتہ عفان فعمی علینا مکانہا وزاد فان کانت
بینت لکم فانتم اعلم و نیز گفتہ وانکار سعید ابن المسیب علی من زعم انہ یعرفہا معتمداً علی
قول ابیہ انہم لم یعرفوہا فی العام المقبل لایدل علی رفع معرفتہا اصلا فقد وقع عند المصنف فی
حدیث جابر السابق قریبا لوکنت ابصر الاریتکم مکان الشجرۃ فہذا یدل علی انہ کان یضبط
موضعہا بعینہ دلالتہ علی انہ کان یعرفہا انتہی و زرقانی در مواہب نوشتہ و فی الصحیح عن ابن
عمر والمسیب ابن حزن والد سعید ان الشجرۃ اخفیت والحکمۃ فی ذلک ان لایحصل فتنان
لہا لما وقع تحتہا من الخیر فلو بقیت لما امن من تعظیم الجہال لہا حتی ربما اعتقد ان لہا قوۃ
نفع وضرر کما نشاہدہ الآن فیما دونہا والی ذلک اشار ابن عمر بقولہ کانت رحمۃ من اللہ
ای کان اخفاؤہا رحمۃ من اللہ ویحتمل ان معناہ کانت الشجرۃ موضع رحمۃ اللہ ومحل رضوانہ
لنزول الرضا من المومنین عندہا لکن انکار سعید ابن المسیب علی من زعم انہ یعرفہا معتمداً
علی قول ابیہ انہم لم یعرفوہا فی العام المقبل لایدل علی رفع معرفتہا اصلا کما فی البخاری
عن جابر لوکنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرۃ فہذا یدل علی انہ کان یضبط مکانہا بعینہ
واذا کان فی آخر عمرہ بعد الزمان الطویل اضبط موضعہا ففیہ دلالۃ علی انہ کان یعرفہا
بعینہا لانہا کانت قطعت قبل مقالتہ کما روی عن ابن سعید باسناد صحیح عن نافع ان
عمر بلغہ ان قوما یاتون الشجرۃ فیصلون عندہا فتوعدہم ثم امر بقطعہا فقطعت انتہی و ہرگاہ معرفت
صحابہ موضع شجرہ را بدریافت رسید و علی العموم مجہول بودن آن بہ ثبوت نہ پیوست
پس نسبت آن جہل کل مردمان ظاہر کردن و قطع شجرہ را بردیگر شجرہ مخترعہ محمول
نمودن و آنرا محقق دانستن جہل و سفاہت خود را اظہار نمودن است خفاجی در شرح
شفا گفتہ و فیہ انہ یستحب الاقتداء بافعالہ صلعم تبرکا و تیمنا الا انہ قیل اذا صدر عنہ امر محتمل اتفاقی
بمقتضی الجبلۃ البشریۃ لابنیۃ التعبد ہل یستحب فعلہ ام لا فذہب الاکثرون الی انہ یستحب الا انہ
لاباس بہ وہو الظاہر واما غیرہ فیکرہ الاقتداء بہ فی مثلہ کما یفعلہ بعض الصوفیۃ فی اتباع
آثار مشایخہم ومن ہذا القبیل لبس الخرقۃ انتہی پس از روایات مذکورہ بخوبی ثابت شدہ کہ بعد

بیعت شجرهٔ مذکوره بخیال تعظیم جهال واعتقاد نفع وضرر وظهور صورت تعبد امیر المومنین حضرت عمر
فاروق حکم قطع آن دادند وعلاوه ازین اگر بقول صاحب رسالهٔ شجرهٔ مذکوره مخفی ست مقطوع
تاهم مضر خصم نیست زیراکه ظاهرست که خفاء آن اگر بخوف تعبد جهال وتعظیم عوام ودیگر مفاسد
بظهور آمده باشد پس در قطع هم همین مراتب ملحوظ ومتخیل بودند پس خفا وقطع هر دو بنابر اثبات
مدعای صاحب کلمة الحق یکسان ست وانچه که از ابن عمر اهتمام مشاهد ماثور ست پس قطع نظر
ازینکه ایشان مامون ومصئون بودند از افتنان ودرین باب دیگران مماثل ایشان
شدن نمیتوانستند خود امر ذوقی ووجدانی بود ومتفرد شدند درین امر از دیگر صحابه پس
بفعل ایشان احتجاج ناصواب ست خصوصاً مخالفت امیر المومنین حضرت عمر رضه دران
لازم باشد ازینجاست که امام مالک رحمة الله علیه همچنین امور روا نداشته اند وفعل ابن عمر را
که منافی مصلحت سد ذرایع بود مستند نپنداشته **قوله** اما انچه که در بعض روایات ذکر
امر قطع شجره نسبت حضرت امیر المومنین مروی است پس محققین تحقیق فرموده اند که شجره
دیگر بود وبعض کسان باوجود غائب گردانیده شدن شجرهٔ بیعت آنرا از غلط همان شجرهٔ
بیعت فهمیده بودند پس برای رفع شیوع کذب وافترا امر بقطع کرد الخ **اقول** رد
این توجیه از روایت مصنف ابن ابی شیبه ظاهرست زیراکه لفظ حدیث ان ناسا یاتون الشجرة
التی بویع تحتها فامر بها فقطعت دلالت دارد برینکه شجره که حضرت فاروق حکم بقطع آن
داده خود شجرهٔ بیعة الرضوان ست نه شجرهٔ دیگر فلهذا باقوال سخیفه رفتن وروایت صحیحه را از
دست دادن کردن عقل وانصاف زدن ست وماورای این عبارات ائمه اعلام ناطق
اند بهمین چنانچه قبل ازین معلوم شده وخفاجی در شرح شفا آورده وهذا یدل علی جواز التبرک
بالانبیاء والصالحین وآثارهم وما یتعلق بهم مالم یؤد الی الفتنة او فساد عقیدة وعلی هذا
یحمل ما روی عن عمر انه قطع الشجرة التی وقعت تحتها البیعة لئلا یفتتن بها الناس لقرب
عهدهم بالجاهلیة فلا منافاة بینهما انتهی واحمد ابن عبد الحلیم در صراط المستقیم نوشته وامر عمر رضه بقطع
الشجرة التی توهموا انها الشجرة التی بویع الصحابة تحتها بیعة الرضوان لما رای الناس ینتابونها
ویصلون عندها کانها المسجد الحرام او مسجد المدینة وکذلک لما راهم قد عکفوا علی مکان قد
صلی فیه النبی صلعم عکوفا فنهاهم عن ذلک وقال اتریدون ان تتخذوا آثار انبیائکم مساجد
انتهی وامام ابن القیم در اغاثة اللهفان گفته ولما بلغه ان الناس ینتابون الشجرة التی بایع

تحتہا رسول اللہ صلعم اصحابہ ارسل یقطعہا رواہ ابن اوضاح سے کتابہ قال سمعت عیسے

بن یونس یقول امر عمر ابن الخطاب رض بقطع الشجرة التی بویع تحتہا النبی صلعم لان الناس کانوا

یذہبون فیصلون تحتہا فخاف علیہم الفتنة قال عیسے بن یونس وہو عندنا من حدیث ابن عون

عن نافع فاذا کان ہذا فعل عمر رض بالشجرة التی ذکر اللہ فی القرآن وبایع تحتہا الصحابة

لرسول اللہ صلعم فما ذا حکمہ فے ما عداہا من ہذہ الانصاب التی قد عظمت الفتنة بہا واشتدت

البلیة من المساجد المعمورة علی القبور انتہی وہرگاہ کہ دلیلے این توجیہ کہ مجہول ومخفی بودن

شجرہ است از اصل ساقط شد پس تعلق بغرض ہم خلاف تحقیق است الغرض اہتمام والتزام

زیارت این چنین امور غیر ماثورہ بلا شبہ رفتہ رفتہ نوبت بہ تعبد میرساند چنانچہ عوام

کالانعام بر مزار اولیاے کرام طلب حاجت وبرکت ونکوئی دنیا وعاقبت مے نمایند

وقوت وقدرت نفع وضرر در ذات ایشان می دانند وخواص اہل بدعت اگر بظاہر مرتکب

اینچنین امور بذات خود نمیشوند ولیکن عوام معتقدین خود را مانعت ہم نمی سازند پس حضرت

عمر رض کہ حکیم امت وخبیر مصالح ملت بودند سد الذرائع الشرک کہ امروز مشاہد است حکم بقطع شجرہ

دادند قولہ انکار بر التزام صلوة تحت آن نمودہ آید یا از قطع نمودہ شود بالآخر بالاثر از ان نسبت

کہ حضرت ابن مسعود وغیرہ انکار بر صلوة ضحے میفرمودند معہذا انکار شان وہمچنان اطلاق

بدعت بران کہ بنابر مصلحت تیسیر احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحے وضلالت ملتزم ومداوم

آن نگردیدہ الخ اقول حسن واستحباب صلوة ضحے از احادیث صحیحہ بخوبی متحقق شدہ وانکار

حضرت ابن مسعود وحضرت ابن عمر محمول است بعدم علم ایشان یا بنظر مواظبت والتزام در

مساجد چنانچہ در مواہب لدنیہ مرقوم است ارادانہ صلعم لم یداوم علیہا وان اظہارہا فی المساجد

ونحوہا بدعة وبالجملة فلیس فے احادیث ابن عمر ما یدفع مشروعیة صلوة الضحے وان نفیہ محمول

علی عدم رویتہ لا علے عدم الوقوع فی نفس الامر والذے نفاہ صفة مخصوصة انتہی وحافظ

ابن حجر در نصب الرایة فی تخریج احادیث الہدایہ نوشتہ ان النبی صلعم کان یواظب علے الاربع

فی الضحی مسلم من طریق معاذة انہا سالت عایشة کم کان رسول اللہ صلعم یصلے الضحی قالت

اربع رکعات ویزید ما یشاء اللہ تعالے ولابن لیلی من وجہ آخر عن عایشة قالت کان

رسول اللہ صلعم یصلی اربع رکعات لا یفصل بینہن بکلام واما حدیث عروة عن عایشة ما

صلی النبے صلعم سبحة الضحے قط وانی لاسبحہا اخرجہ البخاری وحدیث عبد اللہ بن شقیق سالت

عایشة هل کان رسول الله یصلی الضحی قالت لا الا ان یجیی من مغیبة فالجمع منهما ان یحمل الانکار

علی المشاهدة والاثبات علی الاخبار عن غیرها والانکار علی الاعلان والاثبات علی الاخفاء

او الانکار علی المواظبة والاثبات علی المعاهدة او الانکار علی صفة مخصوصة فی وقت مخصوص

کما فی رکعات فی الضحی والاثبات علی اربع او ست وفی وقت دون وقت والله اعلم انتهی

**قوله** اولا اگر حضرت ابن مسعود رض بر رافعین اصوات در مسجد بتهلیل وصلوة انکار فرموده وجه غیر معهود

بودن رفع اصوات در عهد انحضرت صلعم بیان نمود مقصود ازان رفع تشویش خاطر

مصلیان بود الخ **اقول** صاحب رساله درین مقام در عبارت کلمة الحق انچنان تحریف

واسقاط بکار آورده که مضمون او را بے معنے وخبط گردانیده یعنے صاحب کلمة الحق از مجالس

عبارت تاتارخانیه وطوالع الانوار باین الفاظ نقل آورده بود وقد صح انه قیل لابن مسعود ان

قوما اجتمعوا فی المسجد یهللون ویصلون علی النبی صلعم ویرفعون اصواتهم فذهب الیهم ابن مسعود رض

وقال ما عهدنا علی عهد رسول الله صلعم وما اراکم الا مبتدعین فمازال یذکر ذلک حتی اخرجهم

من المسجد صاحب رساله آخر عبارت از فذهب الیهم لعد یرفعون اصواتهم ساقط نموده بجایش قول

صاحب مجالس الابرار انجا فهم رسول الله صلعم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مولد النبی داخل کرده

وحمل منشاء ممانعت حضرت ابن مسعود را که بوجه غیر معهود بودن در عهد انحضرت صلعم بود که کلمه

ما عهدنا علی عهد رسول الله صلعم بران شاهد است وبر خلاف الفاظ حدیث وسیاق وسباق

عبارت محمول بر رفع تشویش مصلیان گردانیده حالانکه این تاویل از قبیل توجیه القول بما لا

یرضے به قایله است زیرا که ممانعت وزجر وتوبیخ حضرت ابن مسعود رض صرف بسبب رفع صوت

نه بود بلکه بر مجموع ذکر تهلیل وتصلیه بهیئت اجتماع در مسجد که در عهد انحضرت صلعم معهود ومقرر نه بود

از مسجد حکم اخراج انها دادند چنانچه مقتضای ظاهر عبارت برین معنی شاهد عدل است غایت در

آنکه رفع صوت راهم مجموع منهی عنه متضمن بود واگر نفس رفع صوت را علت نهی حضرت عبد الله گردانیده

شود تعلیل بغیر معهود بودن وخطاب مبتدع دادن فضول ولا یعنے خواهد گشت کما لا یخفی وماورای

این چون رفع صوت در بسیاری از اذکار شرعیه معروف وماثور است چرا حکم استحسان

درینجا نگرفت قاعده اجزاء ومجموع بکار رفت وحسب تسلیم معترض چون دلالتش بر شناعت

ذکر جهر واضح است پس چرا بمقابله خصم در تجویزش عرق ریزی وجهد بلیغ میکنند وخود قول صحابی را

بکدام وجه پس پشت می اندازد ومویه تقریر ماست ممانعت حضرت عبد الله ابن عمر وقت سجود اذ دعای

از افزودن والسلام علی رسول الله بر کلمهٔ الحمد لله چنانچه نافع گفته ان رجلاً عطس الی جنب ابن
عمر فقال الحمد لله والسلام علی رسول الله قال ابن عمر انا اقول الحمد لله وهکذا علمنا رسول الله
صلعم پس سبب مخالفت ابن عمر نیست مگر زیادت بر فعل آنحضرت صلعم و این روایت در
کلمة الحق هم مسطور بود تاویل صاحب حق الیقین را چون دران مساغی نبود بجز اعراض و چشم پوشی
ازان چاره دیگر ندیده بمجبوری تحریف و اسقاط را بعمل آورده چنانکه گذشت **قوله** پس اگر کدامی
مجتهد حسب اجتهاد خود در رفع اصوات تهلیل و تصلیه را هم نزد خود مخالف سنت قرار دهد کی
مستلزم آنست که بر عمل مولد که ائمه دین استحسان آن فرموده اند و معهود بودن اجزای آن
از سنت ثابت نموده اند گو جمیع آن چند عبادات ثابته در جلسه واحده بخصوصها ماثور نباشد
الخ **اقول** هرگاه که عبد الله ابن مسعود بدلیل غیر معهود بودن ذکر مذکور را باوجود حسن
بودن اجزا و افراد مجموع ذکر را در واقع بدعت قرار داده و عبد الله ابن عمر وقت عطس زیادت
کلمه والسلام علی رسول الله را روا نداشته پس در رد دیگر بدعات و محدثات که افراد
آنها مستحسن و ماثور هستند و مجموع بدلیل عدم ماثوریت ممنوع و ناجایز است از قول حضرت
عبد الله ابن مسعود و حضرت ابن عمر و غیرهما صحابه کرام حجت آوردن عین مفید مرام و مناسب
مقام است **قوله** و ثانیاً رفع صوت باذکار در مساجد مسئله ایست فقهیه فرعیه که بعض
فقها باستدلال احادیث مخالفت رفع صوات مکروه میپندارند و دیگران جواب از ان
استدلال داده بجهت دیگر دلایل جایز میپندارند و انکار حضرت ابن مسعود مانند انکار
بعض صحابه کرام بر صلوة ضحی و اطلاق بدعت بران بغرض مصلحت و تمیز احکام میدارند الخ
**اقول** انکار ابن مسعود را محمول بر مصلحت و تمیز احکام نمودن مردود و مخدوش است
زیرا که تهلیل و تصلیه که در نفس الامر محمود و ماثور است بصورت اجتماع آن کدامی امر ظاهر استحسان
پیش آمده که بمقتضای مصلحت قابل انکار گردیده و اگر دران وقت بوجه قرب اسلام و عدم
تدوین احکام در بجا آوردن فعل جدید بدون اذن شارع خوف افتتان و خرابی ایمان و
ارتداد بود پس باید که بعد تدوین احکام و تکمیل شرایط اسلام و رفع خوف ارتداد احداث
و ایجاد و زیادت بر قول و فعل شارع علیه السلام ممنوع نباشد و آحادیث و آثار که در مذمت
فعل بدعت وارد اند مخصوص بزمان اول باشند و انکار ابن مسعود را درین باب انکار
صلوة ضحی قیاس کردن خلاف عقل و دلیل سفاهت است زیرا که اصل صلوة ضحی

از آنحضرت صلعم ماثور است و نیز معمول به صحابه کرام و انکار ابن عمر محمول بر عدم علم ایشان یا ادائش بجماعت است که تفصیلاً مذکور شد و اجتماع مردمان برائے تہلیل و تصلیه خلاف اوست و ماورائے این ابن مسعود که در انکار فعل مذکور ہمچنانکه تشدد نموده اند ابن عمر در انکار صلوة ضحی نکرده اند و چونکه منع الفرا سله در تجویز ذکر بالجہر سعی بلیغ و جد و جهد بسیار میکند لہذا بجوابش درین مقام ذکر اقوال و آثار که در انکارش وارد اند مناسب دانست طیبی در شرح مشکوة گفته قوله اربعوا علی انفسکم ای ارفقوا بها یقال اربع علی نفسک ای انتظر وقیل المعنی اسکتوا عن الجهر وقفوا عنه من اربع الرجل بالمکان اذا وقف عن السیر واقام انتهی و در تفسیر مدارک مرقوم است ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة نصب علی الحال ای ذو تضرع وخفیة والتضرع تفعل من الضراعة وهی الذل تذللاً وتملقاً قال علیه السلام انکم لا تدعون اصم ولا غائباً انما تدعون سمیعاً قریباً انه معکم اینما کنتم وعن الحسن بین دعوة السر والعلانیة سبعون ضعفاً انه لا یحب المعتدین والمجاوزین ما امروا به فی کل شیء من الدعاء وغیره وعن ابن جریج الرافعین اصواتهم بالدعاء وعنه الصیاح فی الدعاء مکروه وبدعة وقیل هو الاسهاب فی الدعاء انتهی در تفسیر کبیر مسطور است واعلم ان الاخفاء معتبر فی الدعاء ویدل علیه وجوه الاول ان هذه الآیة فانها تدل علی انه تعالی امر بالدعاء مقروناً بالاخفاء وظاهر الامر للوجوب فان لم یحصل الوجوب فلا اقل من کونه ندباً قال تعالی بعده انه لا یحب المعتدین والاظهر ان المراد انه لا یحب المعتدین فی ترک هذین الامرین المذکورین وهما التضرع والاخفاء فکان المعنی ان من ترک التضرع والاخفاء فان الله لا یحبه ومحبة الله عبارة عن الثواب فکان المعنی ان من ترک فی الدعاء التضرع والاخفاء فان الله لا یثیبه ولا یحسن الیه ومن کان کذلک کان من اهل العقاب لا محالة فظهر ان قوله تعالی لا یحب المعتدین کالتهدید والتشدید علی ترک التضرع والاخفاء فی الدعاء انتهی و در تفسیر نیشاپوری هم وجوب اخفاء دعاء مرقوم است و ابن همام در فتح القدیر ذکر کرده فقال ابو حنیفة رفع الصوت بالذکر بدعة یخالف الامر فی قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعاً وخیفة ودون الجهر من القول انتهی و در تفسیر مظهری مذکور است ان الذکر علی ثلثة مراتب احدها الجهر ورفع الصوت بها وذلک مکروه اجماعاً اذا دعت الیه داعیة وفیه حکمة فحینئذ قد یکون افضل من الاخفاء کالاذان والتلبیة ونحو ذلک انتهی و در توضیح مذکور است وکل ما لا یعقل له مثل حسبته لا یقضی الا بنص کالوقوف ورمی الجمار والاضحیة وتکبیرات التشریق

فانہا علی صفة الجہر لم تعرف قربة الا فی ہذا الوقت لان الاصل فیہ الاخفاء قال تعالیٰ واذکر ربک
فی نفسک تضرعا وخیفة دون الجہر وقال تعالیٰ ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انتہی ودر اصول سرخسی
مذکور است ولہذا من فاتتہ صلوات فی ایام التکبیر فقضاہا بعد ایام التکبیر لم یکبر عقبہا لان الجہر
بالتکبیر دبر الصلوات غیر مشروع للعبد فی غیر ایام التکبیر بل ہو منہی عنہ انتہی ودر فصول
شرح اصول شاشی مسطور وانما نقول الجہر بالتکبیر بدعة لانہ قال اللہ تعالیٰ ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
الا فی زمان مخصوص فلا یکون لہ التکبیر بالجہر مشروعا فی غیر ہذہ الایام فسقط بفوات المحل انتہی
وصاحب بحر الرائق گفتہ فالحاصل ان الجہر بالتکبیر بدعة فی کل وقت الا فی المواضع المستثناة
وصرح قاضی خان فی فتاواہ بکراہة الذکر جہرا وتبعہ علی ذلک صاحب المصفی وفی الفتاوی
العلامیة ویمنع الصوفیة من رفع الصوت والصفق وصرح بحرمتہ العینی فی شرح التحفة وشنع علی
من یفعلہ مدعیا انہ من الصوفیة انتہی حضرت مجدد الف ثانی در مکاتیب خود نوشتہ اند کہ درمیان
طرق صوفیہ اختیار کردن طریقہ علیہ نقشبندیہ اولی وانسب است چہ این بزرگواران التزام متابعت
سنت نمودہ اند واجتناب از بدعت فرمودہ لہذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال
ہیچ ندارند خورسند اند واگر با وجود احوال در متابعت فتور داشتہ باشند این احوال نمی پسندند ازینجا
کہ سماع ورقص را تجویز نکردہ اند واحوالیکہ بران مترتب شوند اعتبار نہ نمودہ اند بلکہ ذکر جہر را بدعت دانستہ
منع از ان فرمودہ اند وثمراتیکہ مترتب شوند التفات بان نہ نمودہ روزی مجلس طعام در ملازمت
حضرت خواجہ باقی باللہ حاضر بودم شیخ کمال کہ از مخلصان حضرت خواجہ ما بود وقت اجتماع
طعام در حضور ایشان بسم اللہ را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بمرتبہ کہ زجر بلیغ فرمودہ اند
کہ اورا منع کنند کہ در مجلس طعام حاضر نشود واز حضرت ایشان یعنی از حضرت خواجہ خود شنیدم
کہ حضرت خواجہ نقشبند علماء بخارا را جمع کردہ بخانقاہ حضرت امیر گفتند کہ ذکر جہر بدعت است
نکنند ایشان در جواب فرمودند کہ چون اکابر این طریقہ در منع جہر این ہمہ مبالغہ نمایند
از سماع ورقص وتواجد چہ گویند انتہی وابن حاج در مدخل در منع ذکر جہر گفتہ ان بطالة
ذلک الوقت بالنوم افضل من الذکر بالجہر ان کان الذکر جہرا سالما من الدسائس المحذورة
المتوقعة فیہ فان دخلہ شیء من الدسائس فہو الخسران والعیاذ باللہ من الخسران وانچہ کہ آثار در
جواز ذکر بالجہر آوردہ اند ابن حاج جوابش گفتہ فان قیل قد وردت احادیث تدل علی جواز الذکر
والقراءة جہرا وجماعة فالجواب ان الاحادیث الواردة فی ذلک محتملة للوجہین وجاز فعل السلف

ياحد همانعلاشك انه المرجوع اليه واما ما رواه عبد الله بن الزبير رض قال كان رسول الله صلعم اذا سلم
من الصلوة قد يقول بصوته الاعلى لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل
شيء قدير لا حول ولا قوة الا بالله ولا نعبد الا اياه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن الجميل
لا اله الا الله مخلصين له الدين ولو كره الكافرون وما رواه البخاري عن ابن عباس رض ان
رفع الصوت بالذكر حين ينصرف الناس من المكتوبة كان على عهد رسول الله صلعم فالجواب
من وجهين احدهما ما ذكره الامام الشافعي في الام حيث قال واختار للامام والماموم ان يذكر الله
بعد الانصراف من الصلوة ويخفيا الذكر الا ان يكون اماما يجب ان يتعلم منه فيجهر حتى يرى انه قد
تعلم منه ثم يسر فان الله تعالى يقول ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها والله اعلم بالدعاء
لا تجهر ترفع ولا تخافت حتى لا تسمع نفسك واحسب ما روى ابن الزبير من تهليل النبي صلعم وما روي
عن ابن عباس من تكبيره كما رويناه انما جهر قليلا ليتعلم الناس منه وذلك ان عامة الروايات التي
كتبناها مع هذا وغيره ليس يذكر فيها بعد التسليم تهليل ولا تكبير وقد يذكر انه ذكر بعد الصلوات بما وصفت
ويذكر انصرافه بلا ذكر وقد ذكرت ام سلمة مكثه ولم يذكر جهرا واحسب انه لم يمكث الا ليذكر ذكرا غير جهر
انتهى ودر بيان جواب ثانى گفته والجواب الثاني ما ذكره الشيخ الامام
ابو الحسن ابن بطال في شرح صحيح البخاري لما ان تكلم على حديث ابن عباس فقال يحتمل
ان يكون اراد به المجاهدين فان كان كذلك فهو الى الآن وعليه العمل وهو ان المجاهدين اذا
صلوا الخمس فليستحب لهم ان يكبروا ويجهروا يرفعون اصواتهم ليرهبوا العدو وقال فان لم يحمل على هذا
فيكون منسوخا بالاجماع قال لانه لا يعلم احد من العلماء يقول به والاجماع لا تحتج عليه انتهى پس
هرگاه كيفيت ذكر بالجهر اينچنين باشد مجلس عمل مولد كه محدث و مشتمل بر قيود غير مشروعه است بچه طور
مشروع خواهد شد **قوله** آرے امريكه بهيچگونه مزاحم ومغير واجب وسنت نباشد و در عبادات
عامه ومندوبات مطلقه شارع مندرج باشد گو هيئت كذائيه خاصه از آنحضرت ماثور نباشد اما ائمه
دين استحسان آن فرموده باشند همچو امر را باعتبار اصل عام سنت وباعتبار خصوص بدعت
حسنه فرموده اند الخ **اقول** سنت وبدعت حسنه را شئ واحد تصور كردن و عبادات محدثه را باوجود
عدم ماثوريت از مستحسنات شمردن علاوه مخالفت اصول دين متين الزام ضلالت وجهالت
بر اصحاب كرام ومجتهدين عظام نهادن است زيرا كه حضرات ايشان بر صد ها امور كه از قسم عبادات
وحسنات ومندرج عبادات عامه ومندوبات مطلقه اند ومزاحم ومغير كدامے واجب وسنت

نیستند حکم بدعت و کراہت دادہ اند کما مر ذکرہ مفصلاً و از ہمین قبیل ست وقت عطسہ انکار زیادت کلمہ والسلام علے رسول اللہ بر الحمد للہ و انکار از اجتماع مردمان در مسجد بنا بر تہلیل و تصلیہ **قولہ** اولاً کہ علمار محققین نوشتہ اند کہ اصل در ہر مسئلہ صحت ست پس کسیکہ در خصوص عملی کہ فسادش منصوص نیست قائل صحت گردد ہمان است متمسک باصل کہ در اثبات ان حاجت دلیل دیگر ندارد البتہ کسیکہ دعوے خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی ست برای ابطال خصوص آن عمل **اقول** علی سبیل الاطلاق صحت را اصل گفتن غلط است زیرا کہ بعض حرمت را اصل میگویند وبعض اباحت را وبعض معتقد تقسیم اند و علاوہ ازین مسئلہ اباحت اشیا را در ہر مقام علی العموم جاری کردن بیجا و ناصواب ست زیرا کہ علمار محققین او متعلق افعال قبل بعثت قرار دادہ اند چنانچہ در تلویح مسطور ست المسئلۃ انما ہی لبیان حکم الافعال قبل البعثۃ فاکان اضطراریا کالتنفس ونحوہ فہو لیس بممنوع الا من جوز تکلیف المحال وانکان اختیاریا کاکل الفواکہ فحکمہ حکم الاباحۃ عند بعض المعتزلہ وبعض الفقہاء من الحنفیۃ والشافعیۃ والحرمۃ عند المعتزلۃ البغدادیۃ وبعض الشیعۃ والتوقف عند الاشعرے والصیرفی انتہی پس بعد زمان بعثت و شریعت تمسک بدان نمودن و بر استحسان امور محدثہ غیر ماثورہ باو حجت گرفتن وجہے ندارد و اگر بعد شریعت ہم حکمش تسلیم کردہ آید مراد ازان اباحت ماکولات دینویہ خواہد بود نہ جواز طاعات و عبادات مخترعہ زیرا کہ برای اثبات و تجویز طاعات و عبادات وجود سند از کتاب و سنت ضرور ولابد ست و بصورت نہ موجود بودن سند داخل بدعات و محدثات اند و فعل محدث را بدلیل اباحت اصلیہ جائز و روا داشتن آثار و احادیث را کہ در مذمت فعل بدعت وارد اند نعوذ باللہ محض بیکار و فضول گمان کردن ست **قولہ** و شکی نیست کہ علم بحرمت و بطلان مجلس مولد شریف و ضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا کہ عدم ثبوت خصوص این عمل و ضلالت مجوزین آن از مخصوص کتاب و سنت مثل دیگر ممنوعات مخصوصہ محتاج بیان نیست الخ **اقول** دلائل قاطعہ و براہین ساطعہ عدم جواز مجلس عمل مولد سابقاً ذکر کردہ ایم درینمقام اعادہ آن موجب تطویل ست و ہر گاہ کہ باتفاق طرفین عمل مولد مثل دیگر محدثات بدعت ست و در مذمت و اجتناب از فعل محدث و بدعت کتاب و سنت ناطق پس در آوردن دلیل دیگر عدم جواز چہ احتیاج و حسب قاعدہ مسلمۃ اہل مناظرہ در جوازش آوردن دلیلے از دلائل شرعیہ بر مجوزین ست نہ بر مانعین **قولہ** اما عدم ثبوت تحریم و ممانعت از قیاس

پس ازان جہت کہ اجتہاد از شروط قیاس ست وہمچنان است عدم ثبوت از اجماع چہ در
تحریم و مخالفت آن قول مجتہد واحد نیز منقول نشده الخ قول ہرگاه کہ در زمان ائمہ مجتہدین وجود
عمل مولد نبود وبعد زمان بسیار مخترع شد پس قبل از وجود شئے در انکارش دلائل واقوال
سابقین خواستن چہ معنے دارد واگر این دلیل صاحب رسالہ در تجویز عمل مولد مسلم داشتہ
شود لازم آید کہ روافض وخوارج در اثبات مذہب خود اگر بدلیل مذکور حجت گیرند بیجا نباشد
زیراکہ شارع علیہ السلام بالتخصیص مذمت روافض وخوارج ارشاد نفرموده واگر گفتہ شود
کہ مذمت عقاید ایشان در احادیث اجمالاً مسطور ہست پس میگوئیم کہ در اقوال مجتہدین ہم مذمت
فعل محدث وبدعت وتوصیف اتباع شارع وتمسک بکتاب وسنت جابجا کہ مذکور است
ہمان دلیل عدم جواز عمل مولد ست فما المرجح لقولکم قولہ وصاحب مدارک بذیل آیۃ کریمہ
قل لا اجد فیما اوحی الی الآیۃ مے نویسد وفیہ تنبیہ علی ان التحریم انما یثبت بوحی اللہ
وشرعہ لا بہوی النفس الخ اقول حکم آیۃ کریمہ متعلق بماکولات ست وادعاے صاحب
تفسیر مدارک ہم از لفظ تحریم تحریم ماکولات ست نہ علی العموم چنانچہ امام فخر الدین رازی در
تفسیر کبیر بذیل آیۃ کریمہ نوشتہ المسئلۃ الثانیۃ لما بین اللہ تعالے ان التحریم والتحلیل لا یثبت الا
بوحی اللہ قال قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمہ علی اکل بالکلیۃ وذکر ہذا لیظہر منہ
ان المراد منہ بیان ما یحل ویحرم من الماکولات انتہی قولہ اگر گوئی کہ در صورت نزاع عمل نا
احتیاط در قول بکراہت ست گوئیم این ہم مخالف تحقیق محققین ست الخ اقول امر محقق را غیر محقق
گفتن سراسر جہل ست قاعده مقرره اہل علم ست کہ در حالیکہ نزاع بین الکراہت وغیر
کراہت وبین البدعت وغیر بدعت کدامی فعل باشد ترک آن فعل لازم ست زیراکہ در حالت
نزاع واختلاف اگر حق بجانب مجوزین ست پس بصورت ترک آن فعل تارک ومانع آثم
وگنہگار نخواہد شد واگر حق بجانب مانعین ست پس فعل آن موجب عصیان وعقاب ست
چنانچہ شیخ ابن ہمام در فتح القدیر نوشتہ ما تردد بین السنۃ والبدعۃ فترکہ لازم واداء السنۃ
غیر لازم انتہے در طریقہ محمدیہ مرقوم ست ان الفقہاء قالوا اذا تردد فی شئے بین کونہ سنۃ
وبدعۃ فترکہ لازم انتہی قولہ خلاصہ اش آنکہ بدعت بدان معنی کہ عموماً مذموم ست بر عمل مولد صادق
نیست وبدان معنی کہ اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارع از عموم وکلیت در
ذم بدعت نیست الخ اقول ہرگاه کہ عمل مولد فعل محدث وبدعت ست ودر شریعت

فعل بدعت بحکم حدیث شریف کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة داخل ضلالت است پس در مستحسن
بدعت از طرف خود خلاف منشار و حکم حضرت شارع علیه السلام تشقیق نمودن و فعل محدث را از مستحسنات
شمردن صریح راه مخالفت آثار صریحه و احادیث صحیحه پیمودن ست کما مرّ سابقاً قوله اولاً درین قول ذکر
مباح ست پس اموریکه قربت اند مثل ذکر شمائل و ارهاصات و معجزات آنجناب و دعوت احباب
و اعطاء صدقات و شکر نعمت و فرحت بذکر آنحضرت صلعم کی مندرج درین قول تواند شد که همه
این امور ثابت از سنت اند الخ اقول اولاً دعوت احباب و اعطاء صدقات و بجا آوری
شکر نعمت و غیرها را از عمل مولد هیچ سروکار نیست ثانیاً امور مذکوره را اگر از افراد و اجزاء
عمل مولد شمارند تا هم حسب قاعده مقرره که از حسن افراد در مجموع حسن پیدا نمیگردد مشروعیت عمل
مذکور لازم نمی آید قوله ثانیاً همان فقها این هم نوشته اند که استعمال مکروه بچند معنی می آید مکروه تحریمی
و مکروه تنزیهی و خلاف اولی و نیز تصریح می نمایند که بے ثبوت دلیل خاص ممانعت حکم مکروه تحریمی
صرف بوجه عدم ماثوریت از سنت بلکه از ترک هم لازم نمیگردد الی قوله پس در امر مباح هم صرف
بدلیل مکروه نوشتن بوجه عدم ماثوریت نهی خاص حکم کراهت تحریمی هم لازم نخواهد بود الخ اقول
ازین تقریر صاحب رساله در دلیل دوازدهم صاحب کلمة الحق خللے و نقصانے نمی آید زیرا که مکروه
بهر معنے که مراد گرفته شود عمل مذکور از معنے کراهت بیرون نشد و هو المطلوب و در دلیل مذکور که بر سبیل
تنزل و را مباح فرض کرده بسبب اعتقاد البدعت بوجوب و سنت بودن آن بموجب قاعده مقرره فقها کل مباح
یؤدی الی اعتقاد الوجوب او السنة فهو مکروه نوشته است بر جای خود قایم است و در حقیقت در آنجا از مکروه همان
معنی مراد است که فقهاء حنفیه در همچنین امور مراد گرفته باشند چنانچه در فتاوی عالمگیریه مرقوم است وما یفعل عقیب
الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یؤدی الیه فمکروه هکذا فی الزاهدی در محیط
مذکور است قرأة الکافرون مع الجمع مکروه لانها بدعة لم ینقل عن الصحابة والتابعین انتهی و علاوه ازین
اگر درینجا از مکروه خاص مکروه تحریمی مراد گیریم و عدم نقل را دلیل نهی آریم همچنانکه فقها مثل صاحب محیط و بدایه
و غیرهما در بیان کراهت امور محدثه از عدم نقل حجت گرفته اند بجا و عین صواب است قوله حسبیکه
مطالعه شروح احادیث از ائمه اهل سنت کرده است نیکو میداند که مراد در احادیث شریفه ذم هر امری است
که مخالف و مزاحم و مغیر کدامی سنت محدوده مخصوصه باشد الخ اقول اولاً در احادیث شریفه چنانکه مذمت
امر مخالف و مزاحم فعل مسنون وارد است مذمت فعل بدعت زاید از آن مذکور ست کما ذکرت
سابقاً ثانیاً خود فعل بدعت رافع و مخالف سنت میباشد کما جاء فی الحدیث ما احدث قوم بدعة

الا رفع مثلها من السنة وابن الملک در شرح مصابیح نوشته ولکن المراد بالبدعة فی لا حیاء سنت

المخالفة للسنة ای کل خصلة اسے بہا جدیداً لم یقلها النبی صلعم فہی مخالفة للسنة والمخالف للسنة ضلالة

انتہی پس چیزیکہ محدث ونو پیدا ست اگرچہ بظاہر مندرج عمومات ومندوبات شرعیہ باشد

عامتر ازینکہ مزاحم ومخالف خاص کدامے سنت باشد یا نہ بحکم احادیث مذکورہ داخل ضلالت

وموجب ظلمت ہست شیخ عبد الحق دہلوی در ترجمہ مشکوٰة در مذمت بدعت خوب گفتہ چون

احداث بدعت رافع سنت باشد بہمین قیاس سنت قامع بدعت خواہد شد پس چنگ

درزدن بہ سنت اگرچہ اندک باشد بہتر ست از نو پیدا کردن بدعت اگرچہ حسنہ است زیراکہ

باتباع سنت پیدا میشود نور وگرفتارے بدعت در مے آید ظلمت انتہی قولہ وازہمین قبیل است

عمل مولد کہ قطع نظر از ثبوت اجزای آن از سنت ہیئت کذائیہ کہ عبارت از جمع چند

عبادات متفرقہ در جلسہ واحدہ است ہیچگونہ مزاحم ومخالف کدامی سنت نیست الخ اقول بہ

تشریح تام وتفصیل مالا کلام در ماسبق دلایل وبراہین مذمت وقبایح عمل مولد باحسن الوجوہ

مرقوم گشتہ اند درینجا باز اعادہ وتقریر مذکور کردن بے سود است قولہ جواب این مغالطہ سابقا

بطور نقض وحل مرقوم گردید اقول آنچہ کہ درین باب صاحب رسالہ در ماسبق خامہ فرسائے

وبیہودہ سرای بکار آوردہ بود بعنایت الہی باحسن الوجوہ از آثار واحادیث سرکوبی او نمودہ

شد قولہ اما این قدر درینجا دانستنی است کہ ادعاء عام عدم وقوع علے الاطلاق در صدر

اول وقرون سابقہ بے احاطہ علمی بجزئیات جمیع افعال اکابر صدر اول وقرون سابقہ

محل کلام است الخ اقول در عدم ماثوریت عمل مولد از قرون ثلاثہ تامل وکلام نمودن

بچند وجوہ دلیل جہالت وسفاہت است اولاً آنکہ خود صاحب رسالہ عدم ماثوریت ہیئت کذائیہ

خاصہ عمل مولد درہمین کتاب تسلیم نمودہ است ثانیاً حافظ ابن حجر وسخاوی وغیرہما اقرار

وادعاء عدم وقوع آن در قرون ثلاثہ کردہ اند چنانچہ حافظ گفتہ اصل المولد لم ینقل عن احد من السلف

الصالح من القرون الثلثة وتاج الدین فاکہانی کہ جلال الدین سیوطی جابجا از ایشان استناد مسکنید نوشتہ

لا اعلم لہذا المولد اصلاً فی کتاب ولا سنة ولا ینقل عملہ عن احد من علماء الامة الذین ہم القدوة فی الدین المتمسکون

بآثار المتقدمین بل ہو بدعة احدثہا البطالون انتہی ثالثاً حالات وافعال واقوال آنحضرت صلعم راکہ صحابہ کرام دیدہ وشنیدہ بودند

آنرا از اتباع خود نقل فرمودند واز اتباع ایشان دیگران باستقراء تام وجستجوی مالا کلام

اخذ وحفظ نمودہ جمع کردہ اند ہمان مدار ثبوت احکام شرعیہ ہستند وامور زایدہ آن حکم ضلالت وبدعت میدارند

وباگر بقول صاحب رساله امکان وقوع عمل مولد در صدر اول تسلیم کرده شود قباحت عظیم پیدا شود و باب فتنه و فساد و شرک و الحاد مفتوح گردد و هر شخص برین قیاس مرتکب افعال شرک و بدعات میتواند شد واگر بفرض محال حالات آنروز کائنات در تحریر نیامدند وباوجود محنت و عرق ریزے حضرات محدثین سراغش هم نرسید جملهٔ آنها کالم یکن هستند قوله همه دین و محققین شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث سید المرسلین صلعم فضیلت و شرف ازمنه لاحقه لنظیر ازمنه سابقه اند بجهت آنچه دران زمانه از نعم الهیه ظاهر گردید ثابت فرموده اند و نزول نعمت را دریک زمان سبب تخصیص و تشریف نظائر آن قرار داده اند واین امر منافے به سیال وغیر قار بودن زمان ندارد الخ اقول قیاس فضیلت ازمنه لاحقه برازمنه سابقه عام و شامل جمیع افراد نیست بلکه حسب تحقیق مختص بان مقام است که در شرع هم مچو مقیس علیه سبب رنج وراحت یا الم و نعمت متجدد شود مثل عید الفطر و عید الضحی که سبب سرور یعنی صیام رمضان و حج خانه کعبه در هر سال می آید ازینجاست که شریع شریف حکم اعیاد و مواسم بر امر ماضے محض مبنی نکرده است بلکه هر رنج والم و شادی و سرور را خاص بزمانش مخصوص نموده است ولهذا گذشتن ایام فرحت و الم تاهنم منقرض و ماضی میشود سر این همه جزئیات همین کلیه است چنانکه محققین باز ابه تحقیق رسانیده اند و آنچه که صاحب رساله درین باب از آیهٔ کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن بنهج استدلال آورده که فضیلت و شرف ماه رمضان از نزول قرآن است حالانکه نزول قرآن دریک زمان واقع شده بود سال بسال متجدد نیست سفسطه محض است زیراکه بر فضائل ماه رمضان بے شمار احادیث و آثار ناطق اند علت فضیلت ماه رمضان منحصر در نزول قرآن نیست بلکه حکم صیام ماه مذکور عمده ارکان است درین باب آری اگر فرضیت صیام رمضان یا استحباب قیام در لیالے آن ایام مبنے بر نزول قرآن در رمضان میبود استدلال معترض از بحث بیگانه نمی نمود و قوت میداد مدعاے او را فرضیت صیام رمضان مبارک در امم سابقه چنانکه مفسرین در تفسیر آیهٔ کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب علے الذین من قبلکم تصریحش فرموده اند در تفسیر ابی السعود مرقوم است ان صوم رمضان کان مکتوبا علے الیهود والنصارے اما الیهود فقد ترکه فصاموا یوما من السنة زعموا انه یوم غرق فرعون وکذبوا فی ذلک فانه کان یوم عاشوراء واما النصارے فانهم صاموا حرا شدیدا انهم

که قبل از نزول قرآن هم فاضل و متبرک بودن ماه رمضان از ان ظاهر میشود خصوصاً بعد وضوح
اینکه هم ورود قرآن مجید نزول دیگر کتب سماویه و صحف هم در ماه رمضان واقع شده کما جاء فی الحدیث

عن النبی صلعم انزلت صحف ابراهیم اول لیلة من رمضان و انزل التوراة لست مضین منه
والانجیل لثلاث عشرة منه پس درینصورت کجا گنجایش استدلال مذکور هست زیرا که برین تقدیر
آیت مخبر است از فضیلت شهر رمضان که از قبل او را حاصل بود و همان فضیلت زاید از
شهور مخصص نزول قرآن بر رمضان از سایر دهور گشته است و تقدیم جار و مجرور برمرفوع
که مفید وجود اختصاص و مرجح است در آیت مشعر این معنی است و معذلک معنی آیهٔ کریمه که مختار
بعض مفسرین است استدلال مذکور را بمراحل بعیده می افگند امام رازی در تفسیر کبیر ذیل آیهٔ
کریمه مذکوره نوشته القول الثانی فی تفسیر قوله انزل فیه القران معناه فی فضله القرآن

و هذا اختیار الحسین بن الفضل قال و مثله ان یقال انزل فی الصدیق کذا آیة یریدان فی فضله
انتهی و بعض گفته اند که انزل فیه القرآن بمعنے انزل فی ایجابه القران چنانکه در تفسیر مسطور مرقوم است

قال ابن الانباری انزل فی ایجاب صوم عن الخلق القرآن کما تقول انزل فی الزکوة
کذا و کذا یرید فی ایجابها و انزل فی الخمر کذا یرید فی تحریمها غرضکه درین هر دو صورت هم احتجاج از
آیت بکرسی صداقت نمی نشیند و بر سبیل تنزل ازین جمله بیان اعراض کرده اگر حجت
معترض را مسلم هم داریم هیچ ضررے بما نخواهد رسانید تا وقتیکه ظاهر نکنند که فلان عبادت
و عمل از فرض و نفل مبنی بر شرف و فضل متنازع فیه است تا سند عمل مولد باشد
والا از نفس فضیلت قیاسے کاری نمیکشاید و بلا تجدد مایه بهجت و شادی در هر سال بر ولادت
آنحضرت صلعم کمال سرور و فرحت نمودن مثل خیال روافض است که در هر سال غم و ماتم
بروز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام میکنند شاه عبد العزیز صاحب دهلوی در رد
این عقیده روافض شرط تجدد مایه سرور و شادی نموده اند و اعاده معدوم را در تحفه بدلیل
زمان سیال غیر قار ممنوع نوشته اند چنانچه گفته که این روز فاصله هزار و دو صد سال
دارد و این روز را بان روز چه اتحاد و کدام مناسبت و روز عید الفطر و عید النحر را برین قیاس
نباید کرد که دران جا مایه سرور و شادی سال بسال متجدد است یعنی اداے روزهٔ رمضان
و ادای حج خانه کعبه انتهے قوله قال رسول الله صلعم نے جواب من سال عن صوم یوم الاثنین

فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری در مرقات نوشته فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و کذا

الامکان الخ اقول صاحب رسالہ کہ پیدایش آنجناب صلعم روز دوشنبہ علت صوم مذکور قرار
داد بچند وجوہ محل کلام است اولاً آنکہ در حدیث مذکور بعد فیہ ولدت وفیہ انزل علیّ ہم موجودست
کہ شیخ الفراسلہ ذکرش نکردہ پس خاص ولادت را علت صوم گفتن و نزول قرآن امتروک ساختن
ترجیح بلامرجح است ثانیاً ذکر فیہ ولادت وفیہ انزل علیّ بطور بیان واقع و اظہار امور عظام
متعلقہ آن روزست نہ علت اختیار صوم وحدیث دیگر کہ در فضیلت روز جمعہ وارد است بر
مدعای ما احسن شاہد است قال النبی صلعم خیر یوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم وفیہ ادخل الجنۃ وفیہ
اخرج منہا ولا تقوم الساعۃ الا فی یوم الجمعۃ قاضی عیاض تحت حدیث مذکور گفتہ الظاہر ان ہذہ الفضائل
لیست لذکر فضیلتہ لان اخراج آدم وقیام الساعۃ لا تعد فضیلۃ وانما ہو بیان لما وقع فیہ من الامور العظام وما سیقع
لیتاہب العبد فیہ بالاعمال الصالحۃ لنیل رحمۃ اللہ ودفع نقمتہ انتہی وسبب اصلی اختیار صوم
یوم دوشنبہ این است کہ دران روز اعمال عباد روبروے احکم الحاکمین پیش و عرض میشوند
آنحضرت صلعم بدین خیال کہ بروز رفع وعرض اعمال صائم بودن خوشتر است در یوم
الاثنین اختیار صوم فرمود چنانکہ در ترمذی از حضرت ابی ہریرہ مروی است قال قال
رسول اللہ صلعم تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس فاحب ان یعرض علی وانا صائم
واخرج احمد فی مسندہ وابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ ان النبی صلعم کان یصوم یوم الاثنین
والخمیس فقیل یا رسول اللہ انک تصوم یوم الاثنین والخمیس فقال یغفر اللہ فیہما لکل مسلم الا ذا ہاجرین
و شیرازی در القاب مثل روایت ترمذی از ابی ہریرۃ آوردہ پس قیاس عمل موارد کہ محدث
و بدعت است بر فضیلت یوم الاثنین نمودن قیاس مع الفارق است و بدون اظہار
این معنے کہ فلان عبادت و عمل مبنے بر شرف و فضل متنازع فیہ است نفس فضیلت
قیاسے دہور و شہور در اثبات عمل مولد فائدہ نخواہد بخشید کما بیناہ سابقاً قولہ قول
صاحب تحفہ اولاً خارج از بحث است کہ یک چیز را لعینہ دانستن چیزے دیگرست و اعتقاد
بقار شرف و برکت در نظایر زمان نزول نعمت چیزی دیگرست الخ قول عبارت تحفہ
را خارج از بحث گفتن انکار بداہت کردن است زیراکہ روافض غم و ماتم حضرت امام حسین
علیہ السلام کہ در ہر سال بروز شہادت آنجناب میکنند این روز را لعینہ روز شہادت
نمیدانند بلکہ باین خیال و اعتقاد کہ این روز نظیر آن روزست کہ شہادت مذکورہ دران
روز واقع شدہ بود غم و الم بعمل مے آرند و ہمین است اعتقاد و حال اہل بدعت کہ در ہر سال

بروز ولادت آنحضرت صلعم مجلس سرور و فرحت منعقد نمایند و این روز را نظیر آن روز میدانند پس صاحب تحفه که بدون تجدد مایهٔ غم والم بعد انقضای سالهاے دراز در نظیر همان روز اول اظهار غم والم کردن بیجا و خلاف شرع دانسته بر فعل روافض رد کرده است در عمل مولد هم همان وجه ممانعت و عدم مشروعیت موجود است پس تفریق از کجا است **قوله ثانیاً** بر تقدیر تسلیم اینکه قول تحفه موافق مدعاے صاحب رساله باشد معارض ست انچه در تفسیر جابجا مشرف گردیدن زمان لاحق نسبت نزول نعمت در زمان سابق بیان نموده اند از ان جمله در وجوه خصوصیات وقت ضحے نوشته اند الخ **اقول** عبارت تحفه را معارض تفسیر دانستن مبنے بر عدم فهم مرام و بخبر دلیست زیرا که صاحب تفسیر تکلم باری تعالی بحضرت موسے علیه السلام و ایمان آوردن ساحران فرعون را در وقت ضحی علت مشروعیت و استحباب صلوة ضحے ننوشته اند چنانکه اهل بدعت ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در یوم الاثنین و ماه ربیع الاول علت عمل مولد در آن ماه و روز میدانند بلکه امور یکه وقوع آنها در وقت مذکور گشته است موافق عادات اهل تاریخ حضرت شاه صاحب آنها را مسطور فرموده اند از ان حجتے بر مدعاے معترض بوجهی قایم نمیشود زیرا که از وقوع فتن و شرور و نزول قهر و عذاب چنانکه حکم نحوست و بدی در ایام اسبوع و شهور ساری نمیشود همچنان از وقایع حسنه و مراحم جمیله کدامی وقت را سعید و خیر نتوان گفت همین وقت ضحے که جامع چندین فضائل است و خود خداے پاک او را وقت نزول عذاب قرار داده پر خطر گردانیده است چنانکه فرموده او امن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی وهم یلعبون افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و اگر آنرا علت صلوة ضحی قرار داده شود لازم آید که از خلق آدم تا ایندم که در وقت ضحے پیدایش هزارها اشقیا و مشرکین گشته جمله علت استحباب صلوة مذکوره باشند و ماوراے این در غیر وقت ضحی که وجود صدها حسنات و خیرات و برکات در عالم گشته آن امور چرا علت تقرر کدامی صلوة مثل ضحے نشدند حق این است که اینچنین رنگ آمیزیها از قبیل نکات بعد الوقوع و خطابیات است نه اظهار اصل و قانون کلے ست برای اختیار محدثات و بدعات پس قیاس یکے بر دیگر و استدلال بدان همه خبط و وسواس ست و همین است جواب از فضیلة لیلة القدر هم **قوله ثالثاً** استحسان والتزام مجلس شریف و اعراس کبرا و خویش از جد صاحب تحفه و والد و مرشد صاحب تحفه د

خود صاحب تحفه و برادران و تلامذه رشیدین ایشان نه چنان است که بر کسے مخفی تواند شد الخ اقول هرگز انعقاد مجلس مولد و اعراس بهیئت مروجه از صاحب تحفه و کبرا شان ثابت نیست بلکه صریح افترا و بهتان است بر اکابر دین اجتناب والد ماجد صاحب تحفه از شرک و بدعات و ترویج مسایل سنت از تالیفات ایشان مثل حجة الله البالغه وغیره بر همگنان اظهر من الشمس است واگر والد ماجد صاحب تحفه ملتزم و مروج بدعات مثل عمل مولد و عرس وغیره مے بودند مولوی فضل رسول والد صاحب رساله در بوارق بر جناب شاه صاحب و مولانا می شهید رحمهما الله تعالے طعن و تشنیع بسیار نمی نمود و ذات ایشان را از نواصب و خوارج نمی شمرد چنانکه گفته است واضح باد که اکثر ظاهریه ملعه از نصب و خروج هم داشتند شاه ولی الله دهلوی که برکت این قوم مشرف گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریه دخل یافته انتهی ملخصا قوله هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموفقت یهود بوجه احیاے سنت موسی علیه السلام اعتراف نموده وسوسه طعن صاحب رساله از ایمه اسلام باطل گردید الخ اقول آنحضرت صلعم که به یوم عاشورا اختیار صوم فرمود بنایش بر موافقت یهود نه بود بلکه بنظر اتباع و احیاے سنت حضرت موسی علیه السلام بود چنانچه در صحیحین مروی ست فصامه موسی شکرا الله فنحن نصومه فقال رسول الله صلعم نحن احق بموسے منکم شیخ عبد الحق در لمعات ترجمه مشکوة گفته یعنی نحن نصوم موافقة بموسے لا موافقة لکم و علاوه ازین قبل از استفسار یهود هم داشتن روزه مذکوره از آنحضرت صلعم ثابت است چنانچه از حضرت عایشه مروی ست که کان یصومه قبل ذلک و برین تقدیر استفسار مذکور از یهود بطریق لا علمی نخواهد بود و نه مقیس علیه عمل مولد تواند شد ازینجا ظاهر شد که روزه عاشورا از جناب رسول خدا صلعم باظهار فرح و سرور غرق فرعون نبود بلکه برای احیای سنت حضرت موسی علیه السلام بود مطابق ارشاد الهی اولئک الذین هدا هم الله فبهداهم اقتده چنانچه لفظ نحن احق بموسے منکم صاف صاف برین معنی دلالت وارد آرے اگر این فعل ابتداءً از آنحضرت صلعم بنابر اظهار فرحت و نجات موسی علیه السلام و غرق فرعون بلا وجود سند و نظیر مثل عمل مولد بوقوع مے آمد یا کدامی کلمه مشعر بسببیت نسبت زوال کامیابی حضرت موسے علیه السلام بابت صوم عاشورا میفرمود البته از حدیث مذکور فی الجمله استشهاد در اثبات مولد میتواند شد و همبرین قیاس اگر گاہے بغرض اظهار سرور ولادت خود آنحضرت صلعم یا اصحاب و اهل بیت ایشان بکرتبه هم روزه میداشتند یا دران روز انعقاد مجلس

حال شاه ولی الله صاحب دهلوی

صوم عاشورا

شادی میکردند در این روز هم ارتکاب این فعل داخل بدعات نمی شد بلکه مثل صوم مذکور احیای سنت میبود و هرگاه که این عمل از آنحضرت با وجود مقتضی و عدم مانع بوقوع نیامده معلوم شد که محدث و بدعت است الغرض اشکالی که بر مولد وارد است بر صوم عاشورا لازم نمی آید پس ازین تقریر بوضوح پیوست که آنچه حافظ ابن حجر درینباب تقریر کرده اند نعش ایشانست لیاقت احتجاج ندارد لکل جواد کبوة قول مشهورست علامه شوکانی رحمة الله علیه در فتوای منع عمل مولد بر حجت حافظ رد و قدح بسیار نموده اند من شاء التفصیل فلیرجع الیه قوله اما آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود است این قول حسب تحقیق مستندین او مردود است تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف و عظمت ایام ولادت و استحباب اعادهٔ شکران نعمت به تصریح موجود است الخ اقول علامه ابن حاج که بقاء شرف و فضیلت شهر ولادت آنحضرت صلعم دانسته حکم کثرت خیرات و زیادت حسنات دران شهر داده در اثبات عمل مولد حجت و دلیل نمی باشد زیرا که اعتقاد ابن حاج در بقاء شرف زمان سابق بدون تجدد سبب و علت شرف درین باب از ذوقی و وجدانی ایشانست و اگر بر سبیل تنزل مقوله ایشان را تسلیم کرده شود تاهم از خیال شرف شهر مذکور کثرت خیرات و حسنات دران نمودن داخل دیگر بدعات و محدثات که مشتمل بر هیئات محدثه و تخصیصات و تقییدات غیر مشروعه هستند نمیشود که بهمین وجه علامه مذکور عمل مولد را بسبب احترام و تکریم و شرف ماه مذکور نشمرده در زمرهٔ غیر مشروع و بدعت بودنش در مدخل دلائل شرعیه و براهین مرضیه آورده است

كما قال الا ترى انهم لما خالفوا السنة المطهرة وفعلوا المولد ولم يقتصروا على فعله بل زادوا عليه ما تقدم ذكره من الاباطيل المتعددة فالسعيد السعيد من شد يده على امتثال الكتاب والسنة والطريق الموصلة الى ذلك هي اتباع السلف الماضين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين لانهم اعلم بالسنة منا وهم اعرف بالمقال وافقه بالحال وكذلك الاقتداء بمن تبعهم باحسان الى يوم الدين وليحذر من عوائد اهل الوقت وممن يفعل العوائد الردية وهذه المفاسد مركبة على فعل المولد اذا عمل بالسماع فان خلا منه وعمل طعاما فقط ونوى به المولد ودعا اليه الاخوان وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة بنفس نيته فقط لان ذلك زيادة في الدين وليس من عمل السلف الماضين واتباع السلف اولى بل اوجب من ان يزيد نية مخالفة لما كانوا عليه لانهم اشد اتباعا

اتباعاً لسنة رسول الله صلعم وتعظیما له ولسنة الرسول صلعم ولہم قدم السبق فی المبادرة الی ذلک ولم
ینقل عن احد منہم انہ نوی المولد ونحن لہم تبع فیسعنا ما وسعہم ونیز ابن الحاج در مدخل نوشتہ
ولو قال قائل انا اعمل المولد للفرح والسرور بولادتہ صلعم ثم اعمل یوما آخر للماتم والحزن
والبکاء علیہ فالجواب انہ قد تقدم ان من عمل طعاما بنیة المولد ولیس الا جمع لہ الاخوان فان
ذلک بدعة ہذا ہو فعل واحد ظاہرہ البر والتقرب لیس الا فکیف ہذا الذی جمع بدعا جمة فی
مرة واحدة فکیف اذا کرر ذلک مرتین مرة للفرح ومرة للحزن فتتزید البدع ویکثر اللوم
علیہ من جہة الشرع واللہ اعلم ونیز ابن الحاج رحمہ اللہ نوشتہ ثم نرجع الآن الی ما کنا بسبیلہ
من ذکر شیئ من مسایل المولد فمن ذلک ان بعضہم یتورع عن فعل المولد بالمعانی المتقدم ذکرہا و
یعوض عن ذلک القراء والفقراء الذین یذکرون مجتمعین برفع الاصوات والہنوک کما علم من عادة القراء
فی ہذا الزمان وکذالک الفقراء وقد تقدم الدلیل علے منع ذلک فی غیر المولد فکیف بہ فی
المولد وقد تقدم انہ اذا اطعم الاخوان لیس الا بنیة المولد ان ذلک بدعة فکیف بہ ہہنا فمن باب
احری المنع منہ وقد یحصل فی ہذا من المفاسد بعض ما تقدم ذکرہ او اکثر او مثلہ وبعضہم یتورع
عن ہذا ویعمل المولد لقراءة البخاری وغیرہ عوضا عن ذلک وہذا وان کانت قراءة الحدیث
فی نفسہا من اکبر القرب والعبادات وفیہا البرکة العظیمة والخیر الکثیر لکن اذا فعل ذلک
بشرط اللائق بہ علی الوجہ الشرعی کما ینبغی لا بنیة المولد الا تری ان الصلوة من اعظم القرب الی اللہ
تعالے ومع ذلک فلو فعلہا انسان فی غیر الوقت المشروع لہا لکان مذموما مخالفا فاذا
کانت الصلوة بہذہ المثابة فما بالک بغیرہا انتہے قولہ وجہ تصحیح استناد بکتاب مجہول مصری مجہول
وموجب ترجیح ایشان بر ایمہ مشہورین شرع محمدی بوجہیکہ مثبت تجویز حکم ضلالت بر تعیین مخصوص
باشد چیست اقول کتابت قول منعہ مجہول نیست در بعض کتب خانہ ہند حسب شہادت صحابہ
مطرقة الاسلام موجود وعلاوہ ازین مصنفش احمد بن محمد اسکندری مصری مالکی از علماء متقدمین و
مستندین مشہورین است ترجمہ اش در کتاب قبض حاوی کہ از مولفات شیخ ابن الدین عمر
ابن احمد الشجاع الحلبی تلمیذ سخاوی متوفی سنہ ٩٣٦ است موجود وعلاوہ ازین در کتاب مذکور در
منع مولد اقوال چند علماء محققین مثل علامہ ابن حاج وعلامہ معز الدین حسن و ابو الحسن علے بن
الفضل المقدسی المالکی و شیخ الحنابلہ شرف الدین احمد و تاج الدین فاکہانی وغیرہم ہم
منقول اند و درحالیکہ اشخاص مذکورین از مشاہیر اند واقوال ایشان در منع عمل مولد مسطور
پس

کتاب مذکور را که صاحب رساله مجهول مینویسید اگر در نفس الامر موجود هم بود هرگز نافعین ذکرش
بلا فائده در مصنفات خود نمیکردند البته والد صاحب رساله از کتب مجهوله وغیر موجوده مثل مقصد
احمدیه ولمعه مکیه وغیرهما که استناد گرفته است در عالم وجود نشان نیست وجهالت عمر بن محمد ملا مصنف
مولد بوجوهات مذکوره بر جاے خود قائم است وصاحب سیرت شامی که از قائلین استحسان
عمل مولد اند اغراق ومبالغه شان در مدحش قابل حجت نیست قوله ابن حاج مذکور در خلال
همان قول منقول ومسطور بعد ازان که ترک نمودن آنحضرت صلعم عمل را بجهت خود بخوف فرضیت
وسزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت باوجود عدم زیادت حضرت بیان فرموده
الخ **اقول** جواب این قول آنچه که بما سبق گذشت کافی ووافی است اعاده اش موجب
تطویل است کما مر **قوله** ونیز حافظ سیوطی که مستند طائفه است جرح وتنقیح تقریر ابن حاج فرموده
چنانکه از سیرت شامی ظاهر است الی قوله ونیز محققین بر کتاب ابن الحاج کلامها نموده اند
الخ **اقول** علامه ابن الحاج فاضل جلیل القدر است اگر کسے از راه تعصب تفتیش نماید در کمال
وفضل شان خلل وفرقے نمی آید علماء زمان بمدحش مبالغه نموده اند چنانچه مستند صاحب
رساله علامه زرقانی در شرح مواهب گفته وطنب ابن الحاج ابو عبد الله محمد بن محمد العبدری
احد علماء العاملین المشهورین بالزهد والصلاح من اصحاب ابی حمزة کان فقیها عارفا بمذهب
مالک وصحب جماعة من ارباب القلوب مات بالقاهرة سنة سبع وثلاثین وسبع مائة فی کتاب
المدخل المسمى تنمیة الاعمال بتحسین النیات والتنبیه علی کثیر من البدع المحدثة والفوائد المنتحلة انتهى
وابن فرحون در دیباج مدخل گفته وهو کتاب مفضل جمع فیه علما غزیرا والاهتمام بالوقوف علیه متعین
ویجب علی من لیس له فی العلم قدم راسخ ان یهتم بالوقوف علیه انتهى وحافظ ابن حجر بمدحش گفته
وهو کثیر الفوائد کشف فیه عن معائب وبدع یفعلها الناس ویتساهلون فیه فاکثرها مما ینکر
بعضها مما یحتمل وصاحب کشف الظنون در حالش نوشته مدخل الشرع الشریف علی المذاهب الاربعة
للامام ابن الحاج ابی عبد الله محمد بن محمد العبدری الفاسی المالکی المتوفی سنة ۷۳۷ قال ابن حجر
هو کثیر الفوائد کشف فیه عن معائب وبدع یفعلها الناس یتساهلون فیها واکثرها مما ینکر وبعضها
مما یحتمل ذکر فیه ان شیخه ابا محمد عبد الله بن ابی حمزة اشار الی تعلیم الناس مقاصدهم فی اعمالهم
فکتبه وسماه المدخل الی تنمیة الاعمال بتحسین النیات علی بعض البدع والعوائد التی انتحلت فی
بیان شناعتها انتهى وآنچه که صاحب بستان المحدثین از ابن زروق عدم اعتبار ابن ابی حمزه

وتلمیذ آن ابن حاج در باب نقل مذاهب معتبر ندانسته مضر و منافی مقصود خصم نیست زیرا که اولاً قول
واحد ابن مرزوق بلا دلیل و وجه ثبوت مقبول نیست ثانیاً بر تقدیر فرض اگر در نقل مذاهب قول
علامه قبول نگردد در جلالت ان به علوم متعارفه ازچنین اندک نقصان خلل نمی آید و ازهمچنین
نقصانات اغلب که در جهان یکی هم از علمائے خالی نخواهد بود در جمله اصول و فروع
دینیه شرعیه و احکام مبانی علوم عقلیه کمتر کسی را اعتبارے باشد معهذا حواله اهلسنت
بابن حاج در رد بدعت است نه نقل مذاهب پس آوردن این بحث بالکل از بحث بیگانه
است قوله و سیوطی در شرح ابن ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلم
انکارها و فی عزمی انشاء الله تعالی ان اختصره و اهذبه و اجرده الخ اقول هرگاه که در
مدخل انکار بر عمل مولد و شناعت فاعلین مرقوم است و سیوطی از مجوزین است بدینوجه
قولش بنسبت کتاب مذکور بوجه تعصب مقبول و قابل اعتبار نیست و علاوه ازین
سیوطی اگرچه کثیر التصانیف و کثیر النظر است و در جمیع علوم و فنون مهارتے دارد و لیکن
حاطب اللیل و جامع هر رطب و یابس است از تحقیق و تنقیح چندان سروکار نمیدارد
بدینوجه از تصانیفش همچنانکه فائده و نفع گردید ضرر هم رسیده روافض و دیگر فرقه ضاله اهل بدعت
بلکه نصاری هم بمقابله اهل اسلام از کتب شان استناد میگیرند و خود هم از لغزش سالم نماند
چنانچه در اسلام ابوین آنحضرت صلعم که رسائل متعدده نوشته نزد اهل تحقیق همه انها از مسقطات
و سقطهایش نیست ازینجاست که حافظ سخاوی در ضوء لامع القدر سب و شتم و اظهار خطایات
شان کرده و الزام تصحیف و تحریف نهاده که بدین تعلق دارد چنانچه صاحب بدر طالع در حال

جلال الدین سیوطی می نگارد قال السخاوی فی الضوء اللامع و هو من اقرانه ترجمه ترجمة

مفصلة غالباً ثلث فضیح و سب شنیع و انتقاص مفرط لمناقبه تصریحاً و تلویحاً انتهی و سیوطی هم
در جوابش رساله کاوی لدماغ السخاوی نوشته است گر این فعل یعنی سب و شتم را اینقدر نمیکرد که
از شان این چنین علماء ثقات از بس بعید است پس ازین بیان غرض و مقصود خاکسار
همین قدر است که اگر یکدامی سبب و وجه خاص سیوطی بنسبت فضیلت علامه مذکور یا
بکتاب او کلام کرده مثل اقوال سخاوی محمول بر تعصب است قابل التفات اهل علم نیست
که فضل و کمال علامه همچنانکه هست در عالم مشهور است قوله اولاً قول فاکهانی که بر عدم علم
ایشان مبنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح بدان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح

میدارد الخ **اقول** درحالیکہ علامہ فاکہانی در انکار این عمل منفرد نیست و دیگر علماء محققین مثل شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن قیم و علامہ ابن حاج و حضرت مجدد الف ثانی و قاضی القضاۃ علامہ شوکانی و شارح طریقہ محمدیہ وغیرہم درین انکار شریک آن ہستند و دلائل منع مدت خود میدارند پس درین باب ترجیحش بر غیر آن ظاہر قولہ ثانیًا قول مذکور باوجودیکہ بے دلیل ست متشددین صاحب رسالہ مثل حافظ سیوطی و علامہ ابن حجر رد آن نمودہ اند الخ اقول اینچنین قول مدلل را غیر مدلل گفتن انکار بدیہیات ست زیرا کہ فاکہانی در ردش دلیل بس نفیس آوردہ ست چنانچہ گفتہ بل ہو بدعۃ احدثہا البطالون وشہوۃ نفس اعتنی بہا الا کالون بدلیل انا اذا اوردنا علیہا الاحکام الخمسۃ قلنا اما ان یکون واجبًا او مندوبًا او مباحًا او مکروہًا او محرمًا و لیس بواجب و لامندوبًا لان حقیقۃ المندوب ما طلبہ الشرع من غیر ذنب علی ترکہ و ہذا لم یاذن بہ الشرع و لا فعلہ الصحابۃ والتابعون المتدینون فیما علمت و ہذا جوابی بین یدی اللہ عزوجل ان عنہ سئلت و لا جائز ان یکون مباحًا لان الابتداع فی الدین لیس مباحًا باجماع المسلمین فلم یبق الا ان یکون مکروہًا او حرامًا انتہی آنچہ کہ سیوطی وغیرہ جواب قول فاکہانی نگاشتہ اند بعض ناصرین ایشان ردش حرف بحرف بوجہ احسن نمودہ اند چنانچہ در رسالہ غایۃ الکلام شطری ازان مسطور ست پس ذکر اقوال سیوطی باوجود اطلاع رد میان آوردن خالی از سفاہت نیست قولہ ثالثًا بیان وجہ ترجیح اقوال کتب مسطورہ بر تحقیقات محققین مشہورین متشددین صاحب رسالہ بر ذمہ وی ضرور ست

**اقول** درصورت عجز از اثبات دعوی از مانع تلاش و جستجوی دلیل ہرچند خلاف قاعدہ مسلمہ مناظرہ ست کما لایخفی مگر باین ہمہ تبرعًا میگویم وجہ ترجیح قول مانعین اظہر من الشمس و ابین من الامس ست حاجت وضاحت ندارد کہ باوجود مقتضی و عدم مانع وجودش ہرگاہ کہ در زمان مشہود لہا بالخیر یافتہ نشد پس بالیقین از محدثات ردیہ و بدعات سیئہ خواہد بود و عمومات احادیث کہ در منع از بدعات و ذم محدثات بتمام تاکید و تحذیر وارد اند و تشدید و اہتمام صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ مجتہدین و جماعہ محدثین کہ درین باب ماثور ست حجت قاطع اند بر رد این عمل چنانکہ گذشت قولہ رابعًا مہذا کلہ حکم تفسیق و تجہیل دیگر ایہ درین کہ مجوزین این عمل اند و تبعین ایشان از دیانت و انصاف نہایت دور ست الخ **اقول** حکم تفسیق و تضلیل بر علماء مجوزین سابقین احدے از مانعین نکردہ ست بلکہ ہمین قدر گفتہ مے شود کہ بمقتضای بشریت

در جوازش خاطی شدند البته اگر مجوزین زمانه حال حکم مذکور کرده آید مناسب و صواب است که ایشان
از حالت و کیفیت افعال متقدمین در گذشته اند و در حقیقت از کراهت نوبت به تحریم رسانیده
اند که بیچارگان مجوزین سابقین روادار و مرتکب اینچنین افعال ذمیمه نبودند و اهل بدعت که در
رسائل خود بر مانعین این عمل که اکثر از آن از متقدمین و مستندین اند زبان طعن و تشنیع کشوده
اند و از الفاظ سخت و نامناسب یاد کرده اند اگر اهل حق در بعض مقام جواب ترکی بترکی
دهند مضایقه نیست و علاوه ازین بر وقت ذکر و بحث کدامی مسئله در حق مخالف الفاظ
نامناسب بر زبان آوردن معمول به قدیم است چنانچه در روایت بخاری وارد است که چون
بحضرت ابن عباس مقوله نوف بکالی تابعی نقل نمودند که موسی صاحب خضر را غیر موسای
بنی اسرائیل میگویند حضرت ابن عباس از خلاف واقع بودن این معنی در حق ایشان
کذب عدو الله گفتند حالانکه مومن و مسلم بودن نوف بکالی از مسلمات حضرت ابن عباس
هم است و همچنین حضرت حسن بصری نسبت کسانیکه ابلیس را از ملائکه می شمردند بلفظ قاتل الله
اقواما دعای بد کردند حالانکه حضرت ابن عباس هم از جنس همین قائلین اند که شیطان را
از ملائکه گردانند قوله اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود کلام شیخ را
که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل ایمه دین پیش نمی نمود و عبارتیکه مرتبط
با ول باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحت منع خاص از مولد مجوث عنه در آن مسطور نیست
هیچ مفید نیست الخ اقول چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ازاول تا
آخر در مکتوب دوصد و هفتاد و سوم بوضاحت تمام شناعت بدعت و اهل بدعت
و کراهیت این عمل متنازع فیه مذکور و بقول صاحب رساله در حالت ارتباط کلام آخر
با ول خود ظاهر که آخر مکتوب مذکور نتیجه و مفهوم اول مکتوب خواهد بود پس اگر صاحب کلمة الحق
بوجه طوالت عبارت ما سبق را بلا وجه دیگر حذف نموده بر عبارت اخیره که موافق اول است
اقتصار کرده مضائقه ندارد و این معنی اکثر در کلام اهل مناظره موجود است و تعجب می آید
که صاحب رساله دیده و دانسته عبارت مذکور را بچه وجه خارج از بحث نگاشته حالانکه
شیخ موصوف علی الاعلان در پی انکار این عمل است چنانچه گفته اگر فرضا حضرت
ایشان درین آوان در دنیا آمده می بودند و این مجلس و اجتماع منعقد می شد آیا این
امر راضی می شدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی را

تجویز نمی فرمودند بلکہ انکار سے نمودند مقصود فقیر را اعلام باید کرد قبول کند یا نکند مضایقہ و گنجایش مشاجرہ نہ اگر مخدوم زادہا و یاران آنجا بر ہمان وضع مستقیم باشند ما فقیران را غیر از حرمان چارہ نیست زیادہ چہ تصدیعہ دہد انتہے پس مے پرسیم کہ از عقل و فراست و گیاست از روے انصاف صاحب حق الیقین حظے نمیدارد یا خصم آن قولہ ہمان شیخ در مکتوب صد و ہفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشتہ اند دیگر انچہ در باب مولد خوانی اندراج یافتہ بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن چہ مضائقہ است ممنوع تحریف و تغیر حروف قرآن ست الخ اقول مکتوب مذکور در بیان سبب فتور در نسبت رابطہ بخواجہ محمد اشرف است از بحث عمل مولد تعلق ندارد و عبارت مذکورہ دران غیر موجود البتہ در مکتوب ہفتاد و دوم بعد تلاش بسیار عبارت مذکورہ بہم رسیدہ مگر مضمونیکہ خارج از بحث بود صاحب رسالہ ذکرش بمیان آوردہ و مضمون آخر ہمان مکتوب کہ موافق خود ندیدہ حذف نمودہ و او این است مخدوما بخاطر فقیر میرسد از ین باب مطلق نکنند بوالہوسان ممنوع نمیکردند اگر اندک تجویز کردند منجر بہ بسیار خواہد شد قلیلہ یفضی الی کثیرہ قول مشہور است والسلام انتہے پس علاوہ کذب و افترا درین مقام خیانت و تغلیط عوام ہم بکار بردہ و انچہ کہ حضرت مجدد خواندن قرآن و قصائد نعت و منقبت را بصوت حسن بلا تغیر و تحریف و بلا رعایت مقامات نغمہ ممنوع نوشتہ نمیدانم کہ او چہ مفید صاحب رسالہ است زیراکہ دران مکتوب نہ ذکر انعقاد مجلس و تعین روز و ماہ است و نہ ذکر دیگر قیود و تخصیصات و خواندن قرآن و قصائد نعت و منقبت را عمل مولد نمیگویند مگر بنظر احتیاط و خوف فتنہ بدعت آخرش ازین فعل ہم مطلقا ممانعت کردہ اند کما مر پس امر خارج از مبحث را ذکر نمودن صریح دلیل نافہمے و جہالت صاحب رسالہ است قولہ ثبوت استحسان بدعات حسنہ از صحابہ کرام و دیگر ائمہ عظام از حنفیہ و شافعیہ و غیرہم از ماسبق بوضوح رسیدہ و موجب ثواب و عدم ملام بودنش بدلیل اتفاق محققین از مستندین صاحب رسالہ نقل گردیدہ الخ اقول چون احادیث صحیحہ

مرفوعہ ہمچو کل محدثۃ بدعۃ و کل بدعۃ ضلالۃ و من احدث فی امرنا ہذا ما لیس منہ فہو رد و شر الامور

محدثاتہا و من وقر صاحب بدعۃ فقد اعان علی ہدم الاسلام و لا یقبل اللہ لصاحب بدعۃ صوما و لا صلوۃ و لا حجا و لا عمرۃ بر مذمت مطلق بدعات و عدم تقسیم آن بسوی حسنہ و سیئہ دال اند و بر خلاف آن و تحسین بدعت ارشاد آنحضرت صلعم منقول نیست پس بمقابلہ احادیث صحیحہ

مرفوعه حاجت ذکر اقوال دیگران نیست معهذا علاوه اقوال علماء محققین بالتعیین خود از مستندین صاحب رساله مثل شیخ عبدالحق و علی قاری وغیره بها مذمت بدعت حسنه سابق ذکر کرده ایم و از حضرات صحابهٔ کرام هرگز استحسان بدعات ماثور نیست وانچه که بعض اهل علم از حدیث صلوة تراویح و صلوة ضحی انقسام بدعت تصور دیده اند جوابش دندان شکن از دیگر احادیث و اقوال محدثین محققین داده ام من شاء فیرجع الیه و عبارت حضرت مجدد الف ثانی که از علماء حنفیه اند در مذمت بدعت حسنه کافی ست چنانچه گفته دیگر بزعم فقیر التزام متابعت سنت سنیه ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت سیه احتراز ننماید بوی دولت بمشام جان او نرسد این معنی امروز متعسر است و در ظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال ست که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت لب کشاید اکثر علماء اینوقت مروج بدعتها اند و محو کنندهای سنت بدعتهای پهن شده را تعامل دانسته بجواز آن بلکه باستحسان آن فتو میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند انتهی پس در استحسان بدعت اتفاق محققین بیان نمودن علاوه مخالفت احادیث صحیحه آنحضرت صلعم چه قدر کذب و افترا ست قوله بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیه بران پرداخته که قولش شجره خبیثه وسوسه روافض و اسماعیلیه و وهابیه را از بیخ و بن قطع ساخته الخ اقول درین باب قول صاحب تنبیه السفیه را موافق مرام خود دانسته قبول میکند وانچه که آنصاحب در تحفه در بحث زمان سیال غیر قار اظهار غم وفات حضرت امام حسین علیه السلام را بسبب عدم تجدد ماهیه غم و محال بودن اعادهٔ معدوم جایز نداشته اند و در رجوم الشیاطین به نقل عبارت امام غزالی رحمة الله علیه در عبادات بدنیه مثل صوم و صلوة و زکوة و غسل وغیره انحصار بدعت سیه نموده اند و بدعت حسنه را در عبادات مالیه مثل بناء مدارس وغیره میگویند کلام مذکره از چشم انصاف نمی بینند که ازین هر دو کتاب وساوس باطله و خیالات فاسده فرا سلسله که در استحسان این عمل به تغلیط بدعت حسنه ظاهر نموده بودند کجا رفتند وانچه که در تنبیه السفیه بجواز بدعت حسنه نگاشته که هیچکس از فرق اسلام این قسم بدعت را مذموم نمی شمارد محمول بر همان معنی است که در رجوم الشیاطین ذکر فرموده است یعنی در عبادات مالیه مثل بناء مدارس وغیره این قسم بدعت باتفاق فرق اسلامیه مذموم نیست و اگر بقول

که عالم در دریای بدعت غرق گشته است

صاحب رسالہ در عبادت بدینہ جوازش مراد گرفتہ شود لیس درحالیکہ کثیر محققین بر
خلاف آن یعنی بجانب عدم تقسیم بدعت بمعنی مذکور رفتہ اند ذکر دعوی اتفاق فرق
اسلامیہ لغو خواہد شد **قولہ** واستناد محققین شافعیہ برائے تائید کلام جزری دیگر است
و تقلید مذہب شان امرے دیگر است الخ **اقول** صاحب کلمۃ الحق کجا گفتہ است کہ
استناد بعلمائے شافعیہ عبارت از تقلید است کہ صاحب رسالہ از تقریر تفرقہ استناد
و تقلید خواہ مخواہ دفع اعتراض میکند و بصورت ایراد منشائے غلطی را از مغالطہ دہی
بیان میسازد در کلمۃ الحق صاف صاف مسطور است استناد باشخاص مقلدین مجتہد دیگر
معتبر نیست انتہی آری بمقتضای اتخذوا احبارہم ورہبانہم اربابا من دون اللہ آنچہ
مرض ذات الجنب کہ درپہلوی صاحب رسالہ عارض است آنرا ضبط نتوانست کرد
و بمحل دیمو قع زبان خود را بدان بیالود و علاوہ ازین چونکہ بانیان مجلس میلاد مروجین آن
ہمچو عمر بن محمد ملا و ابن دحیہ و مظفر الدین شاہ اربل وغیرہم و ناصرین و مستدلین بر جواز
عمل مذکور مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی و علامہ جزری صاحب
حصن حصین و قسطلانی و صاحب سیرت شامی و ابوشامہ و امثالہم راکہ دعائم محکم این
عرش اند از مقلدین مذہب امام ابوحنیفہ بودن ثابت کند و روایات صحیحہ از کتب طبقات
پیش نماید تا واضح گردد کہ مجوزین این عمل متبع احناف اند نہ مقلدین شوافع و بعض حنفیہ
کہ در قرون متوسطہ تجویز این عمل نمودہ اند ہمچو شیخ عبدالحق و ملا علی قاری وغیرہما
بنائی ایشان ہم بر تقلید بزرگوران مذکورین است اگر مصنف حق الیقین بذات خود تقلید
شافعیہ اختیار نکردہ است چون ماشش ہمان است کہ ازو احتراز ورزید لامحالہ این
ہمہ تقریر عبث و بے فائدہ گردید و اگر آنحضرت را از محققین مستندین درین مسئلہ می پندارد
باید کہ آمین بالجہر و رفع الیدین و قرأت فاتحہ خلف امام وغیرہا راکہ نزد شوافع
مسنون اند و از احادیث صحیحہ باہم مذہب ایشان را قوت و صحت و حقیت ایشان
مے نماید لاجرم آنہا را معیوب ندانستہ بلا نظر اقتدا و تقلید مذہب حنفی بران ہم عمل کردن
نیک داند و آنچہ کہ مانعین این عمل اقوال مقلدین ائمہ اربعہ نقل میکنند بنابر الزام مخالفین است
ورنہ عمل و اعتقاد ایشان مقصور است بر آیہ کریمہ ما آتکم الرسول فخذوہ و ما نہکم عنہ فانتہوا
و برین حدیث الحلال بین والحرام بین و بینہما مشتبہات لا یعلمہن کثیر من الناس

فمن اتقی الشبہات استبراء لدینہ وعرضہ پس ازین تقریر اعتراض مذکور بر کرسی قوت نشست قولہ
و امور یکہ انہا را سنت قرار دادہ این طعن بسنا ید اجلہ مجتہدین بسیاری ازان امور مخصوصہ خود ممانعت
و منسوخیت از احادیث شریفہ خاص مستنبط فرمودہ اند اقول صاحب کلمۃ الحق کہ آمین بالجہر و رفع الیدین
و ترجیع فی التشہادتین معمول بہ شوافع را از امور مسنونہ نگاشتہ بود صاحب سالہ کہ انہا را مرجوح و
منسوخ قرار دادہ بیہودہ سرائی نمودہ محض جہالت و سفاہت است کہ ہرگاہ ماثور و مسنون بودن افعال
مذکورہ از احادیث صحیحہ صحاح ستہ و غیرہا بوجہ احسن ثابت و دلیل نسخ از قول و فعل شارع علیہ السلام
مفقود پس بلا وجود سند این چنین دعوی غلط و افترا عظیم کردن بار عذاب الیم بر گردن خود نہادن
است صاحب سالہ را اگر طاقت و قدرت فہم معانی احادیث میسر نبود بجانب تراجم احادیث چرا
رجوع نہ نمود تا باحادیث و آثار کہ موید طریقہ شوافع و محدثین اند اطلاع یافتی و کلمہ منسوخیت و مرجوحیت انہا
بر زبان نیاوردی و درین مقام ذکر چند احادیث صحیحہ کہ محدثین در اثبات افعال مذکورہ می ارند
بنا بر تسکین و اطلاع صاحب سالہ کردہ میشود چنانچہ در باب آمین بالجہر در ابوداود و ابن ماجہ از ابی ہریرہ مروی
است قال کان رسول اللہ صلعم اذا تلی غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقال آمین حتی یسمع من یلیہ من
الصف الاول وقال حتی یسمعہا اہل الصف الاول فیرتج بہا المسجد وعن وائل بن حجر قال سمعت رسول
اللہ صلعم قرء غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقال آمین یمد بہا صوتہ رواہ احمد و ابوداود والترمذی وحسنہ
والنسائی و ابن ماجہ والحاکم وصححہ والبیہقی فی سننہ واخرج ابو یعلی و ابن مردویہ بسند جید عن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلعم اذا قال الامام غیر المغضوب علیہم ولا الضالین وقال الذین خلفہ آمین التقت
من اہل السماء والارض آمین غفر اللہ ما تقدم من ذنبہ و در روایت دارقطنی از ابی ہریرۃ مروی است
قال کان رسول اللہ صلعم اذا فرغ من قراۃ ام القران رفع صوتہ وقال آمین و حاکم نیز بتصحیح این
روایت کردہ است و ہمچنین در ثبوت رفع الیدین روایات بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
و مسند احمد موجود اند و در صحیحین از ابن عمر مروی است قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام
الی الصلوۃ رفع یدیہ حتی یکونا بحذو منکبیہ ثم یکبر فاذا اراد ان یرکع رفعہما مثل ذالک و اذا رفع راسہ من
الرکوع رفعہما کذلک ایضا وقال سمع اللہ لمن حمدہ ربنا ولک الحمد متفق علیہ وللبخاری لا یفعل
ذلک حین یسجد ولا حین یرفع راسہ من السجود ولمسلم ولا یفعلہ حین یرفع راسہ
من السجود ولہ ایضا ولا یرفعہما بین السجدتین وعن نافع ان ابن عمر کان اذا دخل فی
الصلوۃ کبر و رفع یدیہ و اذا رکع رفع یدیہ و اذا قال سمع اللہ لمن حمدہ رفع یدیہ و اذا قام من الرکعتین

آمین بالجہر

رفع الیدین

رفع یدیہ و رفع ذلک ابن عمر الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رواہ البخاری والنسائی وابوداؤد
وعن علی بن ابی طالب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان اذا قام الی الصلوۃ المکتوبۃ کبر
رفع یدیہ حذو منکبیہ ویصنع مثل ذلک اذا قضی قراءتہ واراد ان یرکع ویصنعہ اذا رفع راسہ من
الرکوع ولا یرفع یدیہ فی شیء من الصلوۃ وہو قاعد واذا قام من السجدتین رفع یدیہ کذلک و
کبر رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وصححہ فی المنتقی وقد صح التکبیر فی المواضع الاربعۃ فی حدیث
ابی حمید الساعدی مستندکرہ انشاء اللہ وعن ابی قلابۃ انہ رای مالک بن الحویرث اذا
صلی کبر ورفع یدیہ واذا اراد ان یرکع رفع یدیہ واذا رفع راسہ رفع یدیہ وحدث
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صنع ہکذا متفق علیہ وفی روایۃ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کان اذا کبر رفع یدیہ حتی یحاذی بہما اذنیہ واذا رکع رفع یدیہ حتی یحاذی بہما اذنیہ
واذا رفع راسہ من الرکوع فقال سمع اللہ لمن حمدہ فعل ذلک رواہ احمد ومسلم وفی لفظ لہما حتی
یحاذی بہما فروع اذنیہ وعن ابی حمید الساعدی انہ قال وہو فی عشرۃ من اصحاب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم احدہم ابو قتادۃ انا اعلمکم بصلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالوا ما کنت اقدم
لہ منا صحبۃ ولا اکثرنا لہ اتیانا قال بلی قالوا فاعرض فقال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ اذا
قام الی الصلوۃ اعتدل قائما ورفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ ثم یکبر فاذا اراد ان یرکع
رفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ ثم قال اللہ اکبر ورکع ثم اعتدل فلم یصوب راسہ ولم یقنع ووضع
یدیہ علی رکبتیہ ثم قال سمع اللہ لمن حمدہ ورفع یدیہ واعتدل حتی رجع کل عظم فی موضعہ معتدلا
ثم ہوی الی الارض ساجدا ثم قال اللہ اکبر ثم ثنی رجلہ وقعد علیہا واعتدل حتی یرجع کل عضو
فی موضعہ ثم نہض ثم صنع فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک حتی اذا قام من السجدتین کبر ورفع یدیہ
حتی یحاذی بہما منکبیہ کما صنع حین افتتح الصلوۃ ثم صنع کذلک حتی اذا کانت الرکعۃ
التی تنقضی فیہا صلوتہ اخر رجلہ الیسری وقعد علی شقہ متورکا ثم سلم قالوا صدقت
ہکذا صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رواہ الخمسۃ الا النسائی وصححہ الترمذی ورواہ البخاری
مختصرا و در باب ترجیع فی الشہادتین روایت ابی محذورہ کہ در صحیح مسلم وغیرہ
مروی است در تحقیقش کافی است عن ابی محذورۃ ان رسول اللہ صلعم علمہ ہذا الاذان
اللہ اکبر اللہ اکبر اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمد رسول
اللہ اشہد ان محمد رسول اللہ ثم یعود فیقول اشہد ان لا الہ الا اللہ مرتین

اشهد ان محمد رسول الله مرتین حی علی الصلوة مرتین حی علی الفلاح مرتین الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه

مسلم والنسائی وذکر التکبیر فی اوله اربعا والخمسة عن ابی محذورة ان النبی صلعم علمه الاذان تسع

عشرة کلمة والاقامة سبع عشرة قال الترمذی حدیث حسن صحیح قوله درحق قائلین استحسان
عمل مکرم ومعاقدین مجلس ذکر معظم باین طعن فاسد وناصواب پرداختن نزد اولو الالباب خاک
برآفتاب انداختن است الخ اقول هرگاه که بدعت ومذموم بودن عمل مولد بخوبی ثابت و
محقق گردید پس اگر بعض محققین باوجود اقرار بدعت او را جائز نوشته اند خطا کرده اند قوله
تقریر علمای اهل سنت را که از تزویر خود بحذف بعض مقدمات وقلب بعض وعدم فهم مراد در
بعض بلفظ شبه تعبیر مینماید وبنام جواب پرچه در دست می اید بی باکانه می سراید الخ اقول
چونکه صاحب کلمة الحق دام اقباله بعد بیان شانزده دلائل ممنوعیت عمل مذکور بنا بر تکمیل بحث
قصد رد دلائل وشبهات مجوزین کرده لهذا هر دلیل مخالف را علیحده علیحده قائم کرده
بوجه احسن جمله دلائل جواز را انچنان مردود ساخته که نزدیک اهل انصاف اهل بدعت
راجای دم زدن باقی نگذاشته وصاحب رساله که الزام تحریف وحذف وغیره در بیان
تقریر اهل علم السنت صاحب کلمة الحق درین مقام میدهد لازم است که ثابت کند ولیکن
هرگز ثابت نخواهد کرد قوله از ماسبق ثابت گردید که انچه در مقدمه بنام تحقیق آورده مخالف
تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق است اقول انچه که در کلمة الحق از دلائل منع عمل مولد ورد
شبهات مجوزین به تحقیق تمام وتنقیح مالاکلام بحواله ایات واحادیث سید الانام مسطور است
بچه طور مخالف تحقیق واتفاق خواهد بود وصاحب رساله که از راه نافهمی وجهالت خواه
بنیت فساد وشرارت بر تحقیقات مذکوره خامه فرسای نموده بود بفضله تعالی بطور احسن
از جوابات لائقه گوشمالیش کرده شد قوله از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت
صلعم بسیاری از امور خیر را باوجودیکه محبوب طبع مبارک میبود صرف شفقة علی الامة
هم بکراهت لزوم حرج بر ایشان ترک میفرمود الخ اقول آنحضرت صلعم که بعض افعال
محبوبه ومرغوبه خود را باین خیال که او تعالی آنرا واجب وفرض نگرداند شفقة علی الامة ترک
میفرمودند ضرور است که یک دو مرتبه وجود ان فعل ازانجناب بظهور آمده است مثل

ادای نماز تراویح بجماعت چنانچه در صحیحین از حضرت عائشه مروی است ان النبی صلعم

صلی فی المسجد فصلی بصلوته ناس ثم صلی الثانیة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة او

دار البعة فلم یخرج الیهم رسول الله صلعم فلما اصبح قال رأیت الذی صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی
خشیت ان یفترض علیکم وذلک فی رمضان انتهی. بخاری عمل مولد که صراحة واشارة از آنحضرت صلعم ماثور و
منقول نیست صاحب رساله از ابرار امور مذکوره بکدام وجه قیاس میکند وعلاوه ازین بالفرض
اگر او تعالی از اهتمام آنحضرت صلعم بجا آوری این عمل بعد هر یک سال واجب ولازم فرمودی چه حرج و
دقت لاحق حال امت گشتی پس قیاس یکی بدیگری قیاس مع الفارق است قوله بالجمله
ترک آنحضرت صلعم را علی الاطلاق تحریم وممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه
حسب فهم مجتهدین واجتناب از کدامی فعل دلالت کند آن وقت ترک آنحضرت صلعم بآن
معنی دلیل ممانعت میتواند شد الخ اقول هرگاه که حسب تصریح مستندین صاحب رساله این قاعده
کلیه که المتابعة کما تکون فی الفعل تکون فی الترک از مسلمات است پس تلاش کدامی قرینه
خاصه برای اجتناب وترک فعل چه ضرور است اگر با وجود مقتضی وعدم مانع دران زمان سعادت
وجود این عمل نگردید ویا شارع ترغیب آن نفرمود بالیقین داخل بدعات وممنوعات است
چنانچه در مجالس الابرار مرقوم است واما ما کان المقتضی لفعله فی عهده صلعم موجودا من غیر وجود المانع
منه ومع ذلک لم یفعله صلعم فاحداثه تغییر لدین الله تعالی اذ لو کان فیه مصلحة لفعله او حث علیه
صلعم انه لیس فیه مصلحة بل هو بدعة قبیحة سیئة مثاله الاذان فی العیدین فانه لما احدثه بعض السلاطین
انکره العلماء وحملوا بکراهته فلو لم یکن کونه بدعة دلیلا علی کراهته لقیل هذا ذکر الله ودعاء الخلق الی
عبادة الله فیقاس علی اذان الجمعة او یدخل فی العمومات التی من جملتها قوله تعالی واذکروا الله
ذکرا کثیرا ومن احسن قولا ممن دعا الی الله لکن لم یقولوا ذلک بل قالوا کما ان فعل ما فعله صلعم کان
سنة کذلک ترک ما ترکه صلعم مع موجود المقتضی وعدم المانع منه کان سنة انتهی واگر کدامی مصلحت
وحکمت در اختیارش بوده آنحضرت صلعم واصحاب کرام از اجرا اختیار نفرمودند پس درحقیقت
صاحب رساله عوام را اینچنان در چاه ضلالت انداخته که راه نجات ایشان دشوار گردیده است
قوله اولاً ذکر رسول الله صلعم را که علی الاطلاق مرغوب شارع است وتقیید بهیئتی مخصوص
بقیدی نیست بر خصوص تقریر سنت اذان برای عیدین که سنت مخصوص فرائض است
قیاس نمودن وازان حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است الخ اقول این
کلام فساد التیام بچند وجه مخدوش است اولاً آنکه از ماسبق واضح شده که در مطلق عبادت
اختراع وابتداع ناجائز است پس در ذکر آنحضرت صلعم هم که از عبادات است ایجاد

واحداث کردن لامحاله داخل ممنوعات خواهد شد ثانیاً چنانکه ذکر رسول الله صلعم علی الاطلاق
مرغوب و محبوب است مطلق عبادت و ذکر الٰهی هم مطلوب و مرغوب است و هرگاه در عبادات
زیادت و اختراع و تقیید وقت و تخصیص ہیئت وغیره ممنوع گشت در ذکر جناب رسالت مآب
صلعم هم زیادت بانواعها ممنوع خواهد شد ثالثاً علاوه اذان معهود و ماثور که در عهد سرور کائنات
صلعم بود در صلوٰة جمعه حضرت عثمان رضی الله عنه بنابر اعلام عام اذان ثالث را زائد فرمودند
که معمول به و مقبول جمهور صحابه و اهل علم گردید همچنین اگر در صلوٰة عیدین کسی از علماء کبار بضرورت
اعلام و دعاء خلق تجویز اذان فرمودی هر آئینه کمتر از بدعات مروجه و موجب مزید قباحت نبودی
ولیکن هرگاه که وجوه شرع در زمان مبارک یافته نشد علماء محققین بوجه عدم ماثوریت او را اختیار
نکردند و رنه باعتبار ضرورت اذان ثالث جمعه و اذان عیدین متساوی اند بلکه زائد از ان
رابعاً ادعای کلی تخصیص اذان بفرائض غلط است زیرا که گفتن اذان در گوش مولود نو
و برای دفع بلیات و ارواح خبیثه و دفع آتش زدگی و آفات شدیده هم از احادیث ثابت
است خامساً بعد تسلیم دعوی تخصیص میگوییم که این تخصیص را دلیل اگر تقریر و ارشاد آنحضرت صلعم
است از اینش کند زیرا که برای هر ممنوع شرعی بودن دلیل خاص نزد معترض ضرور است
و اگر عدم عمل آن سرور را حجت میگیرد باید که از جمله بدعات محدثه دست شوید قوله علما تصریح
فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی ذکر دیگر نه بطور سنت بلکه بلحاظ دعاء خلق گفته
شود البته حسن است که مشرح است در عمومات شارع الخ اقول هرگاه که گفتن اذان
در عیدین بوجه عدم ماثوریت مکروه و بدعت قرار یافت حالانکه الفاظش مطابق سنت
و ماثور از آنحضرت صلعم اند اختراع الفاظ دیگر بجای اذان مثل الصلوٰة جامعة یا الصلوٰة عید الفطر
و یا الصلوٰة عید الضحی در عیدین گفتن بدرجه اولی ناجائز و ناروا خواهد بود و آنچه که ملا علی
قاری بجای اذان عیدین الصلوٰة جامعة گفتن تجویز نموده خطای ایشان است چنانچه
تحقیق این معنی در قسطلانی بتصریح تمام موجود است کما قال وفی روایة یحیی بن القطان
عن ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس قال لابن الزبیر لا تؤذن لها ولا تقم اخرجه ابن
ابی شیبة ولمسلم عن عطاء عن جابر فبدء بالصلوٰة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة وعنده
ایضاً من طریق عبد الرزاق عن ابن جریج عن عطاء عن جابر قال لا تؤذن لصلوٰة
یوم العید ولا اقامة ولا شیء واستدل المالکیة والجمهور بقوله لا اقامة ولا شیء انه لا یقال

قبلها الصلوة جامعته ولا الصلوة انتهى قوله قطع نظر ازان میگویم که همان حضرت علی کرم الله وجهه
قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلعم در عید فطر ترک آن فرموده اند
الخ اقول مقصود صاحب رساله ازین تقریر نیز دیراگر اظهار ایراد و قدح است بر حضرت علی کرم
الله وجهه باین نهج که جناب شان جهر تکبیر در عید فطر شعار خود ساختند حالانکه جهر مخالفت
صریحه دارد بالفعل و سنت آنحضرت علیه الصلوة والتحیة لهذا احتجاج بقول ایشان در
ممانعت تنفل قبل از صلوة عید روا نیست پس قطع نظر از خلاف تحقیق بودنش چنانچه بیاید این
مقوله صاحب رساله عین دلیل خروج از نصب و گستاخی و سوء ادب است بجناب مرتضوی
علی کرم الله وجهه زیراکه ایشان هرگز استیناف شرع جدید و دیده و دانسته تجدید امری
خلاف سنت در عید وغیره نفرموده اند که ورود این طعن معاذ الله روا باشد حسن ظن بحضرات
صحابه کرام خصوصاً بخلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین مقتضی آنست که در صورت مخالفت
سنت اقوال و افعال ایشانرا بر عدم اطلاع و خبر حقیقت و استدلال بحجت دیگر یا قیاس با
بمقدمات قیاسیه محمول نمایم و اگر مقصود اعتراض بر صاحب کلمة الحق یا دیگر اهل حق است
بمخالفت حضرت علی کرم الله وجهه در خفاء جهر تکبیر بنابش سفاهت و جهل است از مذهب
مختار جناب ممدوح زیراکه در کتاب بدور الاهله وغیره صاف صاف تصریح فرموده اند جهر
کردن تکبیر فطر و ضحی چنانچه بر ناظرین ظاهر و هویدا است و اگر بالفرض درین مسئله خاص بمخالفت
هم میبود همان قدر عار و زیانی میشد که در حق امام ابوحنیفه رح توان گفت نه زائد ازان بلکه ازان
هم کم چه صاحب کلمة الحق آثار موقوفه را حجت دینی و دلیل شرعی نمی گردانند و استدلال بحجت نیز
بقول ایشان از جهت موافقت شرعیه و اخبار صحیحه است که بر وی بحجت ناطق اند تحقیق مسئله آنکه
درین باب آنست که گفتن تکبیر در راه عیدگاه در کدامی روایت صحیح متصل الاسناد از آنحضرت صلعم
مروی نشده است سرا باشد یا جهراً و نه کدامی ارشاد در تخصیص سر و جهر وارد است و درین حکم
روز عید نحر و فطر هر دو برابر اند بر معترض لازم بود که مدعای خود را اول از حدیث صحیح ثابت
نمیمود و ثانیاً زبان ایراد میکشود و آنچه از رجوع بطرف کتب حدیث واضح شده همین روایت
مرفوع است نزد حاکم و بیهقی که از عبدالله بن عمر مروی است و دلالت دارد بر جهر تکبیر فطر
قال ان النبی صلعم کان یرفع صوته بالتکبیر والتهلیل حال خروجه الی العید یوم الفطر حتی یاتی
المصلی و این روایت اگرچه ضعیف است اما نقل راوی این حدیث حضرت عبدالله ابن عمر

که جهر بتکبیر فطر است سن وجهنه مظنون الصحت است خصوصاً ازین جهت که انهماک فعله ایشان در اتباع
سنن والتزام استحباب بر همگنان روشن است پس درین روایت اگر جناب مرتضی علی
کرم الله وجهه در تکبیر عید فطر تجویز جهر نموده‌اند موافق خواهد بود بقول وفعل آنحضرت علیه الصلوة والتحیه
ومخالف آن وباورای این هم میگوییم که بر جهر بتکبیر فطر از حضرت علی رضی الله عنه سندی
از کتب حدیث پیش نما بصرف اوردن عبارات فقها درین باب کفایت نکند قوله
حافظ ابوالفضل ابن حجر بجهت دفع این وهم اصلی برای استحباب اعاده شکر نعمت وادای آن بعد
مرور زمان ونظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده اقول حافظ ابن حجر که از صوم عاشورا
در استحباب عمل مولد حجت گرفته اند جوابش بتفصیل تمام آنچه که بما سبق گذشت کافی است
وعلاوه دیگر دلائل سابقه بالیقین ظاهر است که از صوم مذکور مقصود آنحضرت صلعم اظهار
سرور وفرحت بر نجات حضرت موسی علیه السلام وغرق فرعون نبود ورنه بمرور دهور
که حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را که در آتش انداخته بود وبحکم آیه کریمه قلنا یا نار کونی
برداً وسلاماً علی ابراهیم آتش مذکور هیچ ضرر بآنحضرت نرسانید وچنین بار دوم که برای الزام
آنحضرت علیه السلام آن مردود از لشکر کثیر در میدان بمقابله آمده بود وخدای تعالی از آسمان
پشه‌های بیشمار برای ذلت وهلاکت آن بدکردار فرستاده خلیل خود را مظفر ومنصور وکفار را خائب
وذلیل گردانید جناب رسالت مآب خاتم المرسلین سید العالمین صلعم بغرض اظهار سرور و
فرحت نجات جد امجد خود اختیار صوم ضرور مثل عاشورا فرمودی که بنسبت حضرت موسی کلیم الله
علیه السلام برای اظهار سرور حضرت ابراهیم خلیل الله بوجوه احق بود زیرا که شریعت وملت محمدیه وملت و
شریعت حضرت خلیل الله باهم مناسبت تمام دارد وحق تعالی هم آنحضرت صلعم حکم اتباع ملت حضرت
ابراهیم بآیه کریمه واتبع ملة ابراهیم حنیفا فرموده پس معلوم شد که صوم عاشوره محض بموافقت
واحیای سنت حضرت موسی علیه السلام بود قوله بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب ابی لهب این
مقال فاسد است چه از آن روایت که ظهور این نعمت با برکت در هر یوم الاثنین وپسندیدگی
حق تعالی اظهار فرحت ولادت را ظاهر است الخ اقول در صحت روایت تخفیف عذاب ابی
لهب بسبب آزاد کردن جاریه روز ولادت آنحضرت صلعم بچند وجوه کلام است فثبوتش از روایات
صحیحه بهم نمی رسد اولاً آنکه این حدیث که روایتش عروه میکند مرسل است وحدیث مرسل نزد اکثر
از روی تحقیق قابل احتجاج نباشد چنانچه حافظ ابن حجر در فتح الباری بجواب حدیث مذکور

صوم عاشوره

تخفیف عذاب ابی لهب

میگویند جیب اولاً بان الخبر مرسل ارسله عروة ولم یذکر من حدثه به وقسطلانی هم او را معتبر نداشته ثانیاً این قصه خواب حضرت عباس است وقصه خواب غیر نبی قابل حجت وثبت احکام شرعیه نمیشود کما قال الحافظ فی الفتح فالذی فی الخبر رؤیا منام فلا حجة فیه ودر ارشاد الساری شرح صحیح البخاری مرقوم است فلا یحتج به اذ هو رؤیا منام لا یثبت به حکم شرعی ودر شرح منار مرقوم است ولا اعتبار بالهام غیر النبی ورؤیاه انتهی وثالثاً شاید این خواب حضرت عباس قبل از زمان ایمان باشد وخواب زمان جاهلیت بدرجه اولی حجت نخواهد شد چنانچه عبارت فتح الباری شاهد اوست کما قال ولعل الذی رآها لم یکن اذ ذاک اسلم فلا یحتج به انتهی رابعاً متحقق ومقرر است که برای نجات آخرت وحصول ثواب ونتیجه خیرات واعمال صالحات ایمان شرط است اگر ایمان نیست اعمال صالحه هیچ سود نخواهند بخشید در قسطلانی شرح بخاری مذکور است واستدل بهذا علی ان الکافر قد ینفعه العمل الصالح وهو مردود لظاهر قوله تعالی وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً انتهی وابن حجر در فتح الباری گفته وفی الحدیث دلالة علی ان الکافر قد ینفعه العمل الصالح فی الآخرة لکنه مخالف لظاهر القرآن انتهی وعلاوه ازین دیگر آیات قرآنیه موید او هستند قال الله تعالی فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً ذا مقربة او مسکیناً ذا متربة ثم کان من الذین آمنوا خامساً این فعل ابی لهب یعنی آزاد کردن جاریه در یوم ولادت آنجناب صلعم بحالت لاعلمی از نبوت بخیال رشته قرابت بود نه بخیال عظمت وشان نبوت بلکه بعد استماع خبر نبوت ورسالت آنحضرت صلعم ابی لهب مردود از انواع واقسام ایذا رسانی وتکلیف دهی آنحضرت صلعم سعی وکوشش نموده بود که از آن سبب مستحق عذاب شدید گشت وحق تعالی در مذمت ونکوهش آن سوره تبت نازل فرمود وظاهر است اینجا که حضرت عباس او در خواب معلوم گردید مقوله ابی لهب است ودر حالیکه قول وفعل کافر بحالت حیات شرعاً معتبر نیست پس بعد ممات بحالت خواب چگونه معتبر خواهد شد وهرگاه که روایت مذکوره بوجوه متذکره حسب تصریح محدثین از درجه احتجاج وقبول ساقط گردید پس آنچه که اهل بدعت خیالات فاسده بران مرتب ساخته بودند همه مستاصل شدند ثبت العرش ثم انقش فیها قوله این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علماء اعلام واعاظم دین واکابر مسلمین وجم غفیر از اعاظم عرب وعجم بوده پس گو بمعنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار از ثبوت توارث از جم غفیر جماعت کثیر علماء اعلام وقضاة مقتدیان اسلام واعاظم دین واکابر مسلمین نتوان نمود

اقول تعامل و توارث در شریعت نزدیک اہل التحقیق معتبر و مقبول ہمان است کہ از صدر اول
علی سبیل الاستمرار آمدہ باشد کما تقرر فی موضعہ و ظاہر است کہ از قرن اول تا قرون ثلاثہ نشانی
ازین عمل نبودہ و بعد صدہا سال محدث گردیدہ پس ادعاء توارث بران عمل محض لغو است
و اگر بعضی از علما تجویزش نمودہ اند جم غفیر از اکابر محققین بردش پرداختہ اند و علاوہ ازین مقابلہ
ارشاد آنحضرت صلعم ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثۃ بدعۃ و کل بدعۃ ضلالۃ و من احدث
فی امرنا ہذا ما لیس منہ فہو رد توارث بعض اشخاص از اہل علم بر استحسان عمل مولد کہ باتفاق
طرفین محدث و بدعت است ہرگز قابل قبول نخواہد شد چنانچہ صاحب ہدایہ مستند صاحب
رسالہ در بحث اذان فجر قبل از وقت خلاف ارشاد آنحضرت صلعم توارث اہل حرمین را معتبر
نداشتہ چنانچہ گفتہ قال ابی یوسف و ہو قول الشافعی یجوز للفجر فی النصف الاخیر من اللیل لتوارث
اہل الحرمین و الحجۃ علی الکل قولہ علیہ السلام لبلال تؤذن حتی یستبین لک الفجر ہکذا و مد یدیہ عرضا
انتہی و آنچہ کہ اہل بدعت در جواز این عمل از فعل و توارث اہل حرمین حجت می ارند ازین
تقریر صاحب ہدایہ باطل و مندفع گردید قولہ محققین مستندین صاحب رسالہ کہ در مسائل
مختارہ خود ہا بدلیل توارث حسن آن ثابت مینمایند الخ اقول ہرگاہ کہ خصوم صاحب حق الیقین از
اصل و مدار ثبوت احکام و مسائل شرعیہ کتاب و سنت را مید ارند و در تصانیف خود
جا بجا تذکرہ اش مینمایند پس بدون وجود دلیل شرعی محض از توارث در اثبات و استحسان
کدامی فعل محدث چگونہ حجت خواہند گرفت قولہ اگرچہ اجتہاد شرط اجماع اصطلاحی اہل
اصول است اما در مسائل فرعیہ اتفاق محققین ہم با وجود عدم انحصار برای حجیت مثل
اجماع مصطلح کفایت میکند الخ اقول ہرگاہ کہ بموجب اصطلاح اہل اصول در مطلق اجماع
اجتہاد شرط است عام است کہ در مسائل اصلیہ باشد یا فرعیہ پس تا وقتیکہ اہل اجماع
از مجتہدین نباشند بشرط مذکور بالضرور نفس اجماع مصداق اجماع نخواہد شد و آنچہ از
مسلم نقل کردہ کہ اتفاق علما محققین بمنزلہ اجماع حجت میباشد در تجویز عمل مولد فائدہ
نمی بخشد کہ اتفاق دران غیر حاصل و اگر قول بعض را اتفاق و اجماع قرار میدہند پس
بعنایت الہی بہ نسبت مجوزین مانعین خطی از تحقیق زائد میدارند قولہ پس استحسان این
ائمہ کرام کہ موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات مندوبات شریعت و غیر مزاحم
و مخالف بکدامی سنت است البتہ صالح عمل مستحسن است الخ اقول جواب این قول تفصیلاً مرۃ بعد اخری

وکرة بعد اخری سابق ذکر کرده ایم اعاده اش موجب تطویل است قوله این قدر خیال نکرده که صاحب مجالس درین قول استثنا نموده است و متصل همین قول نوشته الا ان یکون موافقا للاصول والکتاب المعتبر الخ اقول زهاد و عباد که لیاقت و صلاحیت اجتهاد نمیدارند صاحب مجالس که کلام ایشان را غیر معتد به نگاشته بود صاحب کلمة الحق در تایید مرام خود ازان استدلال نموده بود و استثنا مذکور که خارج از مبحث بود بدان توجه نفرمود که بصورت موافق بودن عمل با یکی از اصول شرعیه در قبول و تسلیم آن کلامی نیست و ظاهر است که عمل مولد محدث و خارج از اصول شرعیه است صاحب تفهیم که در بحث استمداد باهل قبور عبارت ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق که دران انکار اکثر فقها در استمداد باهل قبور مسطور است و شیخ مذکور از اکابر مقتدایان و مستندین فرق اسلامیه اند بدین غرض آورده است که جماعت مانعین علی رغم المبتدعین درین مسئله چون متمسک بدلیل کتاب و سنت اند و حجت شرعی جانب ایشان قائم همچنین الزام شدند و مخالفت سواد اعظم هم از ایشان بی اصل و حقیقت است چه کثرت ایشان خود از قول مجوزین ثابت است پس حاصلش احتجاج است بکثرت علما سنت بعد لحاظ دلیل و حجت و این امر بر ناظرین تفهیم المسائل و غایة الکلام وغیرهما پر ظاهر است بنا علی هذا در عبارت تفهیم و کلمة الحق که صاحب ساله از بی فهمی خود اثبات مخالفت میکند ناشی است از عدم فهم مرام هر دو کتاب علاوه ازین هرگاه که اهل تحقیق در شرح حدیث فعلیکم بالسواد الاعظم بلا اخیال قلت و کثرت اقتدا حق و اهل حق که متمسک بکتاب و سنت اند و از احداث و اختراع احتراز میدارند نگاشته اند اندرین صورت تقریر پر تزویر صاحب ساله که در کثرت مجوزین نوشته اگر صحیح هم باشند محض بی سود است و الفاظیکه مثل جامه و جماعه در احادیث در هر باب وارد اند مراد ازان جماعت صحابه و اهل حدیث هستند نه غیر آن و صاحب کلمة الحق که درین مقام ذکر مسئله حسن و قبح عقلی فرموده بود صاحب الیقین چونکه تاب جوابش ندیدار بحثش اعراض ورزید قوله برای ابطال استدلال برای اتباع سواد اعظم بذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آن پرداختن و این امر که از بار حق اندک بوده اند و خواهند بود ازان ثابت ساختن الی قوله اتباع سواد اعظم است که این قسم پیش نموده ابحق ابطال ورد ان فرموده اند الخ اقول روافض که بر صدق حقیت مذهب خود از این ایما استدلال میکنند مدار استدلال شان اثبات قلت محض است در فرقه خود و ازین جا الزام حق بودن مذاهب خوارج و نواصب و زیدیه و مجسمه و غیرها

که از جماعت فرقه اثنا عشریه هم کم اند بر ایشان حاکم گشته بخلاف اهل سنت که بعد اثبات هر مسئله
از کتاب و سنت و موافقت کتاب و خبر را در هر علم و عمل مقدم گرده بر قلت خود شاکر اند و آیات
و احادیث کثیره موید حال ایشان هستند پس در هر دو صورت تفاوتی بین و قیاس یکی بر دیگر
بلا وجود جامع است و چونکه درین زمان قلت اهل حق و غربت دین حسب ارشاد جناب سید المرسلین
صلعم بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا و لاتزال طائفة من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم
حتی تقوم الساعة و در روایت دیگر آمده لاتزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم
من خالفهم حتی یاتی امر الله و ظاهر است که لفظ طائفه دال بر قلت است نه بر کثرت لازم
این وقت است پس قلیل بودن اهل حق که متمسک بکتاب و سنت آمد دلیل حقیت ایشان
است و آنچه که در کلمة الحق بطور احتمال ثانی در قلیل بودن اهل حق باین طور مذکور بود که اگر سواد اعظم
مقید است بامت محمدیه پس درین امت مرحومه نیز اصحاب فرق باطله نسبت اهل حق سواد اعظم اند
صاحب رساله بجوابش درین بحث خلاف بداهت تقریر امکان پیش آورده یعنی گفته که از کثرت
فرق کثرت اشخاص لازم نمی آید که جائز است اشخاص فرقه واحده از اشخاص سائر فرق اکثر
باشند و چنان ندانسته که صاحب کلمة الحق ادعا وجود و وقوع کثرت فرق باطله در عالم میکند
پس پیدا کردن احتمال عقلی مذکور بجز سفسطه محض امری دیگر نیست زیراکه بر هر متنفس واضح و غیر
مخفی است که خوارج و روافض و گور پرست و اهل بدعت و اهل رای و ملحد و نیچر و غیرهم که از ارباب
زمان مشهود لها بالخیر صریح مخالف هستند و عقاید و خیالات تراشیده طبایع خود را صحیح و حق
گمان میدارند نسبت پیروان مسلک شریعت و رهروان طریق سنت جم غفیر و انبوه کثیر هستند
و ما ورای ذلک احتجاج بسواد اعظم گرفتن و کثرت جهلا و عوام الناس را که از قلیل گور پرستان
و تعزیه داران و عبید مشائخ و سگان زر و سیم و هوا پرستان اند و بسیاری فقهای حیران مقلد
کم فهمان و علمای دنیا طلبان را مفید مدعای خود شمردن جهالت واضحه و سفاهت صریحه است
از مبانی قرآن و حدیث و معانی کتاب و سنت زیراکه برای شناخت حق و باطل و تمیز غلط
و صحیح محض کثرت قائلین و معتقدین را الا مطابقت کتاب و سنت شریعت مطهره معیار و
مناط قرار نداده خصوصا بمقابله متمسکین آیات الهی و متشبثین اخبار رسالت پناهی بر اثبات
بدعات مخترعه و محدثات شائعه از آن سند جستن و دلیل خود سند داشتن از ابطل الاباطیل
و افسد الخیالات است چه دلیل و حجت حسب ارشاد صاحب نبوت علیه الصلوة و التحیة مقصور است

در کتاب و سنت نه غیر آن علی الخصوص درین زمان پر شور و طغیان که بعد قرون ثلثه مشهود لها بالخیر
که مطابق پیشین گوئی جناب مخبر صادق صلعم جہالت و ضلالت عالم را فرا گرفته زور و کذب محدثات و
بدعات و رسوم کفر و شرک در عامه عرب و عجم نشو و نما قرار واقعی یافته و اعیان ضلالت یعنی علماء سوء
مصداق ضلوا فاضلوا هر جانب پیدا گشته و حکام فساق و فجار بلکه کفار اشرار لکع بن لکع
و از جنس حفاة و عراة و اراذل و رعاة بر کرسی امارت نشسته غرضکه هر امر دین و دنیا بنا اهلان
موسد و متعلق است و جماعت مسلمین پریشان و متفرق است و لفظ و ترکیب حدیث لا تزال
طائفة من امتی منصورین علی الحق از جهت تنکیر و تبعیض که بر قلت اهل الحق و ندرت متبعین آنها دلالت دارد گویا
ازین زمانه پر آشوب خبر میدهد که از یکصد شخص بلکه از هزار هم فردی بر کتاب و سنت عقائد و
اعمال را عرض میکند اختلافات کثیره در اصول و فروع جمله مسائل مسلمه اسلامیه نمودار است
کل نفس و نیها مشاهد و پدیدار طالب حق درینچنین حالت اعمال خود را موافق کدام جماعت سازد
و از بیشمار بدعات محدثات و تنازعات و اختلافات کدام کدام را حق و ناحق پندارد
آیا ممکن است که خدا و رسول درینچنین ورطه ظلما و فتنه عمیاء دستگیری بالفرما یند و هدایت ایشان
مستلزم و متضمن جمله مفاهیم مختلفه باشد و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا العیاذ بالله
منه بلکه ظاهر است مفاد حدیث علیکم بالسواد الاعظم و من شذ شذ فی النار و ید الله علی الجماعة
و غیرها که درین باب وارد اند حکمت بلزوم جماعت مومنین و نصرت و اعانت خلفا و ائمه
دین در تجویز مصالح و اصلاح منافع مسلمین و فکر قلع و قمع کفار مشرکین که محمول است بالاتفاق و اجتماع
اهل عقد و حل و این امر همان وقت است که جماعت اهل اسلام قائم و ملت حقه را استحکام
ارکان و دعائم کما حقه بود چنانکه در صدر اول بود و اما الیوم که حالت بنهایت غربت اسلام
رسیده است و علم از حکومت و دین از دنیا بالکل جدا گردیده حکمش بمجبوری مرتفع است
چنانچه این حدیث حضرت حذیفه که در صحیحین مروی است ازین معنی خبر میدهد قال کان الناس یسألون
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخیر و کنت اسأله عن الشر مخافة ان یدرکنی قال قلت یا رسول
الله انا کنا فی جاهلیة و شر فجاءنا الله بهذا الخیر فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت و هل بعد ذلک
الشر من خیر قال نعم و فیه دخن قلت و ما دخنه قال قوم یستنون بغیر سنتی و یهدون بغیر هدیی تعرف
منهم و تنکر قلت فهل بعد ذلک الخیر من شر قال نعم دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها
قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال هم من جلدتنا و یتکلمون بالسنتنا قلت فما تأمرنی

ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین و امامهم قلت فان لم یکن لهم جماعة و لا امام قال فاعتزل
تلک الفرق کلها و لو ان تعض باصل شجرة حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک متفق علیه و فی روایة
لمسلم قال یکون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای و لا یستنون بسنتی و سیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین
فی جثمان انس قال حذیفة قلت کیف اصنع یا رسول الله ان ادرکت ذلک قال تسمع و تطیع الامیر
و ان ضرب ظهرک و اخذ مالک فاسمع و اطع و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
بادروا بالاعمال فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل مومنا و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا یبیع دینه
بعرض من الدنیا رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون فتن القاعد فیها
خیر من القائم و القائم فیها خیر من الماشی و الماشی فیها خیر من الساعی من تشرف لها تستشرفه فمن وجد
ملجأ او معاذا فلیعذ به متفق علیه و فی روایة لمسلم قال تکون فتنة النائم فیها خیر من الیقظان و الیقظان
فیها خیر من القائم و القائم فیها خیر من الساعی فمن وجد ملجأ او معاذا فلیستعذ به و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یتقارب الزمان و ینقص العلم و تظهر الفتن و یلقی الشح و یکثر الهرج قالوا و ما
الهرج قال القتل متفق علیه و عن الزبیر بن عدی قال اتینا انس بن مالک فشکونا الیه ما نلقی من
الحجاج فقال اصبروا فانه لا یاتی علیکم زمان الا الذی بعده اشر منه حتی تلقوا ربکم سمعته من نبیکم
صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
کیف بک اذا ابقیت فی حثالة من الناس مرجت عهودهم و اماناتهم و اختلفوا فکانوا هکذا و شبک
بین اصابعه قال فبم تامرنی قال علیک بما تعرف و دع ما تنکر و علیک بخاصة نفسک و ایاک و عوامهم
و فی روایة الزم بیتک و املک علیک لسانک و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیک بامر خاصة
نفسک و دع امر العامة رواه الترمذی و صححه **قوله** که افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین
در جامع اختصار علی مهر الاعصار از کتب معتبره علما - دین ثابت است **اقول** فضیلت و تبحر و
اتقای منکرین این عمل مثل علامه فاکهانی و تقی الدین ابن تیمیه و حافظ شمس الدین ابن قیم و علامه ابن
حاج و ابو شامه استاد نووی و قاضی القضاة علامه شوکانی و حضرت مجدد الف ثانی و غیرهم مثل
سفیده صبح روشن و آشکار است و محض کثرت مجوزین بدون دلائل شرعیه کتاب و سنت بی سود
و هرگاه که عمل مذکور محدث است و سندش در کتاب و سنت مفقود پس بالضرور در جواز و عدم جوازش
نظر بر قوت دلیل باید نه بر کثرت و قلت **قوله** اولاً هرگاه که سکوت شارع علیه السلام در بیان احکام
مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس تا بدیگران چه رسد الخ **اقول** بنا دین اسلام و مدار احکام

بر قول و فعل شارع علیه السلام است چیزیکه از جناب علیه الصلوة والسلام یا از صحابه کرام که بحسب
ارشاد آن علیه السلام علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین که فعل ایشان هم واجب
الاتباع و سنت میباشد قولاً یا فعلاً ماثور و منقول نیست محدث و بدعت است و بحدیث ایاکم
و محدثات الامور و من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد فعل محدث ممنوع قابل احتراز است
پس امر غیر ماذون و مسکوت عنه را ممنوع نا مسنون بعمل آوردن اولاً صریح مخالفت کتاب
و سنت است ثانیاً فقهاء حنفیه و دیگر علماء راسخین که جابجا در عبادات شرعیه سکوت یعنی صرف
عدم نقل را دلیل ممانعت و تحریم قرار داده اند بی اصل و لغو خواهند شد کما مر سابقاً قوله ثانیاً
میگوییم که بدلیل استحسان اجله صدر اول بسیاری از امور خیر را با وجود اطلاق محدث
و بدعت و اقرار عدم ثبوت بخصوصها از سنت گنجایش آن است که بجهت ثبوت استحسان بعض
حسنه از صدر اول صدر اول را با مجوزین در بیناب یکذات گفته آید الخ اقول آنچه که از
صدر اول در بعض مقام مثل تراویح و صلوة ضحی اطلاق بدعت آمده محمول بر معنی لغوی است که
تفصیلش بالا گذشت پس صدر اول و مجوزین فعل محدث که هر یکی ضد دیگر است چگونه متحد
یکذات باشند قوله اینقدر دیگر بخیال آرد که بودن امام ابن جزری و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی
و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در اعصار خود ها از علماء راسخین و متین حامیان
شرع متین و بهترین مردم روشن چون آفتاب است الی قوله در ثبوت آن از سواد اعظم هیچ
ارتیاب است الخ اقول همچنانکه ابن جزری و غیره از مجوزین اند علامه ابن حاج رحمه الله
و تاج الدین فاکهانی و غیرهما از علماء محققین و کبرای راسخین و حامیان دین متین از منکرین هم اند
و با آثار و احادیث ثبوت قول خود می رسانند و در فعل و ترک اتباع قول و فعل شارع علیه
السلام مقدم میدارند پس مراد از سواد اعظم که جماعت صحابه و متبعین ایشان اند مجوزین این عمل را
قرار دادن خبط و حماقت است قوله شراح حدیث از محققین بتصریح فرموده اند که سن بمعنی
مطلق شرع و اتی بطریقه است که شامل است احیاء طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه از خود هم را
سن منافی ابدع نیست الخ اقول لفظ سن به ابهام و شامل بمعنی اخترع و ابدع و احدث
گفتن بوجوه غلط است اولاً آنکه احداث و ایجاد در شرع بدلیل قول آنحضرت صلعم من احدث
فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد ممنوع است پس اگر سن اشامل بمعنی احدث گفته شود لازم آید
که سنت هر دو حدیث تخالف واقع گردد ثانیاً آنکه آنحضرت صلعم در حق ایشان ارشاد

مذکوره فرموده ترویج سنت نموده بودند نه احداث و ابداع که از سیاق و سباق حدیث که در صحیح مسلم
واقع است صاف ظاهر است ثالثاً در حدیث دیگر ترمذی شریف بجای لفظ سن لفظ احیی
موجود است قال قال رسول الله صلعم من احیی سنة من سنتی قد امیتت بعدی فان له
من الاجر مثل اجر من عمل بها و ظاهر است که یک حدیث تفسیر حدیث دیگر میشود پس متحقق گردید
که لفظ سن بمعنی احیی و روج است نه بمعنی احدث و اخترع قوله بسیاری ائمه دین و علما
راسخین تصحیح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین در بلاد خود ها اگرچه بعد عصر صدر اول
باشد داخل استحسان و استحباب بلکه بموجب ارشاد حدیث شریف حکما داخل سنت است
الخ اقول تفصیل و بحث معنی تعامل انچه که گذشت برای سرکوبی اهل بدعت کافی و وافی است
و حیف است که بلا وجه بنظر تغلیط عوام بار بار اعاده امور مردوده میکنند و کلام و عبارات
مستندین خود نمی بینند شامی در حاشیه در مختار و غیره ش که از مستندین شما هست تعامل جمهور
صحابه و مجتهدین را معتبر و حجت نمیدانند و هر گاه که عمل مولد نه در صدر اول بود نه در عهد
مجتهدین سابقین پس تعامل از کجا آمد قوله حجة الاسلام در کیمیاء سعادت در آداب جمعه
فرموده و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن نه هر چه بدعت بود
نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود که مخالف سنتی بود الخ –
اقول قول استحسان اکثر بدعات اولاً مخالف قول حضرت خیر البریات است و ثانیاً
غزالی بر حسن این بدعتی دلیل قائم نموده ثالثاً مخالف است انچه که خود در احیاء العلوم
انحصار بدعت حسنه در عادات کرده و بدعت سیئه در عبادات کما قال و عند الاستقراء لا توجد
تلک البدعة الغیر السیئة فی العبادات البدنیة المحضة کالصوم و الصلوة و قراءة القرآن و اوصاف
کل منها بل لا تکون بدعة فیها الا سیئة لان عدم وقوع الفعل فی الصدر الاول لیس الا لعدم
الحاجة الیه او لوجود مانع منه او لعدم التنبه له او لتکاسل عنه او لکراهته و عدم مشروعیته
و الاولان منتفیان فی العبادة البدنیة المحضة لان الحاجة الی التقرب الی الله بالعبادة لا تنقطع
و بعد ظهور الاسلام لم یکن مانع و کذا عدم التنبه بها و التکاسل عنها منتف ایضاً اذ لا یجوز ان یظن ذلک
بالنبی صلعم و جمیع اصحابه فلم یبق الا کونها بدعة مکروهة غیر مشروعة انتهی قوله ثانیاً علماء مذکورین
که اعتبار اتفاق و بودنش از صدر اول شرط میکنند مراد نیست که تعامل میکه صلاحیت تقیید
اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد الخ

اقول علمای محققین و فقہا مستندین صاحب رساله که در معنی تعامل اتفاق صدر اول شرط میکنند مراد ایشان ہمین است که چیزی که علی سبیل الاستمرار از صدر اول مروج و مستعمل بلا نکیر باشد حجت و معتبر است نه تعامل و اتفاق عرف و بلده خاص چنانچه از عبارت حضرت مجدد و رحج و صدر شہید و غیرہما واضح و اگر تعامل اتفاق بلده خاص مراد گرفته شود علاوه مخالفت تصریح محققین قباحتهای بسیار پیدا خواہند شد یعنی اگر چند صاحبان بلد خاص بحجت تعامل خود از صراط مستقیم دور افتاده ابواب بدعت و محدثات خلاف جمہور خود مفتوح سازند و ہر یکی از اہل بلاد از تعامل عرف و بلده خاص خود حجت گیرد لازم آید که مردود نباشد و علاوه ازین بصورت اختلاف باہمی چند اہل بلاد در مسئله خاص ہرگاه که ہر اہل بلد از تعامل عرف و بلده خاص بر حقیت خود حجت گیرد در انوقت اگر تعامل ہر اہل بلد صحیح دانسته شود لازم آید که ہمه بر حق باشند و ہو محال و اگر یکے را از ایشان بر صواب دانند ترجیح بلا مرجح پیدا خواہد شد و ہو ایضاً باطل پس تعامل صدر اول و عرف عام در حقیقت حجت است و مصداقش معاملات مثل بیع و شرا و غیرہما ہستند چنانچه در فصول الحواشی شرح اصول شاشی مسطور است والتعامل ہو عادات الناس فی المعاملات من البیع والشراء والاجارة و غیرہا و در کشف المنار مرقوم و اما التعامل ای عمل جری به العادة فی المعاملات و در اشباه والنظائر مذکور فلهذا اعتبر العرف فی المعاملات ولم یعتبر فی التعلیق فیبقی علی عمومه ولا یخصصه العرف و حموی در حاشیه اشباه گفته قال بعضهم العادة الغالبة انما تؤثر فی المعاملات لکثرة وقوعها ورغبة الناس فیما یروج فی البقعة غالباً ولا تؤثر فی التعلیق والاقرار والدعوی بل یبقی اللفظ علی عمومه فیها انتہی قوله بدان معنی لفظ بدعت ہیچ منافی بحسن نه ارد الخ

اقول اگر از بدعت معنی لغوی مراد است صحیح و درست و اگر معنی شرعی مراد است پس بدعت شرعی را که موجب ضلالت و آفت است از حسن و قربت چه تعلق و باہم ہر دو منافات ظاہر و آنچه که در کلام بعض حضرات بر بعض مستحسنات اطلاق بدعت آمده بمعنی لغوی است کما ہو قوله تعامل حرمین شریفین زادہما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن مندوبیت و مخالفت آن مستلزم قبح و کراہت نگاشته اند اقول شارع علیه السلام انحصار اعتبار حسن و قبح افعال بر کتاب و سنت فرموده است کما قال وان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و رسوله نه بر فعل علما حضرات حرمین شریفین و اگر انحصار حسن و قبح موقوف بر موافقت

و مخالفت آنحضرت باشد لازم آید کہ اہل حرمین شریفین ہرچہ از قسم بدعات و مکروہات بعمل آرند
حسب قول صاحب رسالہ ہمہ محمود و مستحسن باشد چنانچہ درین قرب زمان ہرچہ در آنجا از قلت علم و
کثرت جہل و حب دنیا میشود بر ہمگنان مخفی نیست الا من حفظہ اللہ تعالی چنانچہ قرطبی گفتہ فیہ
تنبیہ علی صحۃ مذہب اہل المدینۃ و سلامتہم من البدع و ان عملہم حجۃ کما رواہ مالک قلت ہذا انما کان فی زمن النبی
صلعم و الخلفاء الراشدین الی انقضاء القرون الثلاثۃ وہی تسعون سنۃ و اما بعد فقد تغیرت
الاحوال و کثرۃ البدع خصوصا فی زماننا ہذا انتہی و ملا علی قاری در مرقاۃ در باب بیان قیام
رمضان بعد اظہار ابتلاء اہل حرمین شریفین در بدعات و فساد گفتہ ولو ادرک الاولون
ما انتہی الیہ الاخرون کما علیہ اہل زماننا تحلو البحرمۃ المجاورۃ فی الحرمین الشریفین من شیوع الظلم
و کثرۃ الجہل و قلۃ العلم و ظہور المنکرات و فشو البدع و السیئات و الحلال و الحرام و الشبہات
انتہی پس با وجود اینچنین حالت در استحسان عمل مذکور از عمل اہل حرمین شریفین حجت
گرفتن از بس عجب است و حق اینست کہ بقول علامہ قرطبی تا نود سال بعد وفات جناب
رسالت مآب صلعم کہ انتہاء مدت قرون ثلاثہ بود فعل حضرات مذکورین قابل احتجاج بود
نہ الی یوم القیامۃ قولہ البتہ بی شک و شبہ یکہ در حرمین طیبین محرمات شرعیہ بعمل آرد
آن افعال او لیاقت اتباع ندارند الخ اقول ہرگاہ کہ افعال اہل حرمین بدون وجود
سند کتاب و سنت حسب تصریح محققین لایق احتجاج و استناد نیستند پس فعل و عمل آنحضرت
درین عمل محدث مقبول نخواہد شد عام است ازینکہ فعل عالم باشد یا جاہل قولہ فقہا
کرام و محدثین عظام حدیث ما راہ المسلمون حسنا را مرفوعا ہم از آنحضرت صلعم روایت نمودہ
اند و بدان جابجا در کتب مشہورہ معتمدہ برای استحسان مستحبات ائمہ است و فعل اہل عرف و
عادت استدلال فرمودہ اند الخ اقول اولا در مرفوع بودنش کلام است در اشباہ
مذکور است قال العلائی لم اجدہ مرفوعا فی شیء من کتب الحدیث اصلا و لو بسند ضعیف
بعد طول البحث و کثرۃ الکشف و السوال و انما ہو قول عبد اللہ ابن مسعود موقوفا علیہ اخرجہ احمد
فی مسندہ انتہی ثانیا قطع نظر از مرفوع و موقوف بودن حدیث مذکور مدعای اہل بدعت
بثبوت نمی رسد زیرا کہ حسب تحقیق محققین در ما راہ المسلمون الف لام برای عہد است و مراد
از ان [المسلمون] صحابہ کرام اند چرا کہ در ان حدیث ذکر و مدح اصحاب موجود است و تخصیص
بخصوصیت صحابہ [illegible] از ان [illegible] لیاقت و صلاحیت [illegible] رای و [illegible]

ایشان قابل وثوق و اعتماد باشد کما لا یخفے پس با وصف موجود بودن قرینہ از مسلمون مفہوم معہود مراد نگرفتن و تعمیش نمودن سراسر بیجا است و اگر بقول صاحب رسالہ الف لام جنس مراد گرفتہ شود تاہم در اثبات عمل مولد از حدیث مذکور حجت گرفتن راست نمے آید کہ ہمچنانکہ چند علماء زمان تجویزش کردہ اند دیگر علماء راسخین راہ انکارش ہم پیمودہ اند پس بر بناء ما راٰہ المسلمون قبیحاً فہو عند اللہ قبیح از انکار مانعین بالضرور عمل مذکور قبیح خواہد شد البتہ اگر عمل مولد در عالم بلا نکیر استعمال و رواج یافتے در انوقت از مسلمون مطلق جنس مسلمین مراد گرفتن و در اثبات مدعا از ان حجت آوردن سزاوار بودے و ہرگاہ کہ عمل مذکور مختلف فیہ و از مشتبہات گشت و احتراز از مشتبہات ضرور و ہم چنین دفع مضرت از جلب منفعت اولی و مقدم بنا علیہ ترک عمل مذکور لابد و ضرور است و علاوہ ازین از حدیث مذکور دران مقام حجت گرفتہ میشود کہ مضاد آن دلائل شرعیہ موجود نباشند و حالانکہ در مذمت این عمل بوجہ بدعت و محدث بودنش احادیث بسیار وارد اند کما مر الغرض بعد زمان مشہود لہا بالخیر کہ احاطہ کذب و فتن و شرور گردیدہ و بر اقوال علماء این زمان حسب ارشاد جناب سید الکونین صلعم خیر القرون قرنے ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم ثم یفشو الکذب فلا تعتمدوا اقوالہم قابل وثوق و اعتماد نماندہ از حدیث مذکور بر استحسان بدعات مخترعات خود استدلال آوردن سراسر بیجا و خلاف منشاء شارع علیہ السلام است و صاحب مجالس رحمہ اللہ درین باب تقریر دلپذیر نگاشتہ است کما قال فان قیل قد اعتاد کثیر من الناس ان یستدلوا علی عدم کراہۃ ما اعتادوا من البدعۃ بحدیث شائع بینہم وہو ما راٰہ المسلمون حسناً فہو عند اللہ حسن و ما راٰہ المسلمون قبیحاً فہو عند اللہ قبیح فہل یصح ہذا الاستدلال منہم ام لا یصح فالجواب علی ما ذکرہ بعض الفضلاء ان ہذا الاستدلال لا یصح والحدیث حجۃ علیہم لا لہم لانہ بعض حدیث موقوف علی ابن مسعود رواہ احمد والبزار والطبرانی والطیالسی و ابو نعیم ہکذا ان اللہ تعالیٰ نظر فی قلوب العباد فاختار محمداً فبعثہ برسالتہ ثم نظر فی قلوب العباد فاختار لہ اصحاباً فجعلہم انصار دینہ و وزراء نبیہ فما راٰہ المسلمون حسناً فہو عند اللہ حسن و ما راٰہ المسلمون قبیحاً فہو عند اللہ قبیح ولا شک ان اللام فی المسلمین لیس لاستغراق الجنس لان الحدیث حینئذ یکون مخالفاً لقولہ علیہ السلام ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقۃ کلہم فی النار الا واحدۃ لان کلاً من فرق الامۃ مسلم یرے مذہبہ حسناً فیلزم ان لا تکون فرقۃ منہا فی النار و کذا بعض المسلمین یری شیئاً حسناً و بعضہم یراہ قبیحاً فیلزم ان لا یتمیز الحسن من القبیح بل ہو اما للعہد والمعہود ما ذکر سے قولہ فاختار لہ اصحاباً فیکون المراد الصحابۃ فقط او الاستغراق

خصائص الجنس فیراد بالمسلمین اہل الاجتہاد الذین ہم الکاملون فی صفۃ الاسلام صرفا للمطلق الی الکمال

لان المطلق عند عدم القرینۃ ینصرف الی الفرد الکامل وہو المجتہد فیکون المعنی ما راہ الصحابۃ

او اہل الاجتہاد حسنا فہو عند اللہ حسن وما راہ الصحابۃ او اہل الاجتہاد قبیحا فہو عند اللہ قبیح ویجوز ان

یکون الاستغراق الحقیقی مرادا فیکون المعنی ما راہ جمیع المسلمین حسنا فہو عند اللہ حسن وما راہ جمیع

المسلمین قبیحا فہو عند اللہ قبیح وما اختلف فیہ فالعبرۃ حینئذ للقرون المشہود لہم بالخیر لا للقرون المشہود

لہم بالکذب فی قولہ علیہ السلام خیر القرون قرنی الذین بعثت فیہم ثم الذین یلونہم ثم یفشو الکذب

فلا تعتمد اقوالہم وافعالہم ولا ریب ان الصحابۃ والتابعین والائمۃ المجتہدین کانوا یرون ما

جاوز قدر الضرورۃ من البدع قبیحا فہو عند اللہ قبیح **قولہ** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات

اجماع واتفاق مروج قاطبۃ برائے استحسان چہ ضرور است چہ دران الف لام استغراق

مفید مفاد کل افرادے مذہب منصور است الی قولہ بموجب تدقیق این ارباب تحقیق این

معنی خواہد شد کہ پسندیدہ ہر مومن پسندیدہ پروردگار است حالا صاحب سالہ فرماید

کہ تقدیر استغراق صاحب سالہ را چہ مفید کار است الخ **اقول** کج فہمی صاحب سالہ ازینجا

باید دریافت کہ چہ قدر دور از قواعد بحث ومناظرہ افتاد وتعصبش در بدعات از کجا

بکجا کشیدہ انچہ درینجا بر عبارت کلمۃ الحق منع وارد کردہ این منع است بمقابلہ منع زیراکہ

عبارت مسطورہ و تواند شد کہ الف لام برائے استغراق حقیقی باشد دلالت واضحہ

دارد بر منع از استدلال بحدیث ما راہ المسلمون حسنا کہ حجت اہل بدعت است

ومقصود از ان ابطال احتجاج ست بابداع تاویل و احتمال اگرچہ من وجہ متضمن ضعفے

باشد بمقابلہ مانع چنین تقریر پیش آوردن کہ بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع

واتفاق مردم قاطبۃ برائے استحسان چہ ضرور است ایراد منع است بر کلام مانع حالانکہ

ناروا بودن این امر بر مبتدیان ہم پوشیدہ نیست تا بہ منتہیان چہ رسد وانچہ سرائیدہ

کہ بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذہب منصور است الخ ہمہ اش بے

سروپا و از علم و عقل ہر دو دور است زیراکہ در استغراق اجماع واتفاق تمامے افراد

از مسلمات جملہ محققین اہل اصول است ازینجاست انچہ صاحب توضیح در ثبوت اجماع

از حدیث لا تجتمع امتی علی الضلالۃ وقولہ علیہ السلام ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن

حجت گرفتہ گفتہ بذہ ہی الادلۃ المشہورۃ علی ان الاجماع حجۃ وقاضی عضد در شرح مختصر ابن

صاحب درخصوص این حدیث نوشته قالوا ثانیا قال صلعم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله

حسن دل علی ان ما راه الناس فی عاداتهم و نظر عقولهم مستحسنا فهو حق فی الواقع اذ ما یستقبح فلیس

بحسن عند الله الجواب المسلمون صفة عموم فالمعنی ما راه جمیع المسلمون حسنا انتهی و ابهری در حاشیه

شرح مختصر در بحث استغراق نگاشته و قوله المستغرق ارید به معناه اللغوی وهو ان لا یخرج عنه

شئی من المتعدد الذی یمکن ان یعضده اللفظ و اگر بقول شیخ المبتدعین معتبر داستغراق کل افرادے

بلا لحاظ اتفاق باشد لازم آید عدم امتیاز حق از باطل و تجویز سایر بدعات حسنه و سیئه و اجتماع

حسن و قبح از جهت واحده و عدم تفرقه زشت از خوب و نجات هر فریق از فرق هفتاد و سه امت

محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و مخالفت بحدیث ستفترق امتی و غیر ذلک من الاباطیل

کما شرحه المولف دام اقباله که معترض ازان بالکل ساکت و عاجز مانده ورنه چون مزعوم خود را

منصور گفته بودے بایست که یگان یگان اعتراض را هم از وے دفع مینمود و انی له ذلک هر که

استغراق جمع را مانند استغراق مفرد گفته مراد اوش در تعلق حکم بهر واحد از افراد است نه آنکه بودن

اتفاق و اجتماع دران مصادمراد ست و اگر استغراق افرادی بلا اتفاق هم مفاد حدیث باشد

چنانکه زعم ابن الفرسول ست در تجویز و تحسین امور این لابد و ضرورست که بعد ظهور نکیر و تقبیح او از

احدی بوقوع نیاید حذرا عن الخبط و التناقض و مسئله مولد و غیره چون ازین قبیل نیست لاجرم

استدلال بدان ساقط است این تطویل بپاس خاطر مخاطب ما هم کرده ایم و الا از اصل حجت

گرفتن بدین حدیث موقوف که قول صحابیے ست در تجویز محدثات که از جنس تشریع ما لم یشرعه

الله و رسوله است و مخالف است آیات و احادیث صحیحه مرفوعه که در رد عامه بدعات نص اند وارد

توهم و تخمین جواز هم نمیکند ظن و یقین کجا قوله همین یک دلیل که دلیلی بر حرمت ان قایم نیست برائے

جواز کفایت می نمود الخ اقول قطع نظر ازین که دلائل متعدده بر ممانعت عمل مذکور اهل حق قایم و ظاهر

نموده اند بر تقدیر تسلیم دلیل مذکور سوائی ان محرمات و منهیات که صراحة در شریعت مذکور ست دیگر

منهیات و رسومات شرک و بدعات که خاص دلیل بر حرمت آن مذکور و منصوص نیست و صاحب رساله

و مقتدایانش هم اکثر آنها را بدلیل عدم ثبوت حرام و مکروه میدانند ممنوع نباشند و احادیثیکه در

حرمت بدعت و فعل محدث وارد اند لاحاصل شوند کما لا یخفی قوله اگر این دلیل مستلزم ضلالت

این عمل است البته ضلالت جمیع مستحبات فقهاء کرام ازان لازم است الخ اقول هرگاه که

خود فقهاء حنفیه از ترک آنحضرت صلعم و عدم نقل و کراهت و عدم جواز فعل حجت گرفته اند اگر

مانعین این عمل ہم بدان حجت گیرند مضایقہ ندارد و انچہ کہ بعض فقہا بر خلاف ان بعض بدعات
را بلا دلیل از مستحسنات شمردہ اند جوابش بتفصیل تمام بالا گذشت **قولہ** بر تقدیر صحت نہایش در عدالت
صدر اول ہم کہ بسیاری از امور زائدہ بر قدر مسنون و ماثور را باوجود ترک آنحضرت صلعم و قرار
عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل مستحسنات و مندوبات ساختہ اند خللے عظیم می اندازد
الخ **اقول** در عدالت صدر اول خیال خلل نمودن ناشی از جہل است زیرا کہ انحضرات در فعل
و ترک اقتدار شارع علیہ السلام بر ذمہ خود لازم میدانستند کہ از کتب حدیث واضح است
و در بعض افعال مثل تراویح وغیرہ اہتمام جماعت نمودن آنحضرات کرام داخل بدعت و زیادت
نیست کہ اصلش از فعل شارع علیہ السلام ثابت است و اطلاق بدعت بران بمقتضای معنے
لغوے است و برہمین قیاس است صلوۃ ضحے و ہرگاہ کہ خود فعل حضرات صحابہ کرام بموجب ارشاد
جناب رسالتمآب صلعم سنت و واجب الاتباع است پس قیاس بدعات خود برافعال
آن حضرات نمودن سفسطہ محض است **قولہ** و ہرچند ضرور نیست کہ ہرچہ از کشف و الہام و واقعات
و منام صلحاء کرام و اولیائی عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت باشد الی قولہ انچہ ازان مخالف بحکم
شارع علیہ السلام نداشتہ باشد قبول باید کرد الخ **اقول** حالات کشف و اخبار خواب و منام اگر
مطابق حکم حضرت سید الانام باشند بالضرور قابل قبول و تسلیم ہستند و بصورت مخالفت یا زیادت
بر قدر مسنون داخل خرافات اند بدینوجہہ حضرات صحابہ کرام و اہلبیت عظام و محققین صوفیہ عالی
مقام گاہی در امور شرعیہ صرف بر واقعات منام و کشف بدون موازنہ از کتاب و سنت حکم نمی فرمودند
چنانچہ در مجالس الابرار مرقوم است صرح العلماء بان الالہام وکذالک الرویا فی المنام لیس
شئی منہما من اسباب المعرفۃ بالاحکام خصوصاً اذا خالف کل منہما کتاب اللہ تعالی وسنۃ
رسولہ علیہ الصلوۃ والسلام فان عمر بن الخطاب رض مع کونہ سید المرسلین و المحدثین کان اذا وقع
فی قلبہ الخواطر لا یلتفت الیہا ولا یحکم بہا ولا یعمل بہا حتی یعرضہا علی الکتاب و السنۃ ولا یلتفت
الیہا والمحققون من علماء الطریقۃ قد تمسکوا بالکتاب و السنۃ ووزنوا بہما افعالہم واقوالہم و
مجاہداتہم ومکاشفاتہم فما وجدوہ غیر موزون بہذین المیزانین و غیر ثابت بہذین الشاہدین لم
یعتبروہ ولم یلتفتوا الیہ انتہی و علاوہ ازین اعتبار کشف در طریقت است نہ در شریعت حضرت
مرزا مظہر جان جانان در مکاتیب خود نوشتہ اند کشف در امور طریقت معتبر است و در احکام
شریعت حجت نیست و انچہ کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در قرۃ العینین

حالات کشف والہام وخواب

فی تفضیل الشیخین فرمود که آنحضرت صلعم بعد وفات شریف در حالت خواب بروقت رفتن باران
قحط شخصے را حکم فرمودند که ائت عمر فمره ان یستسقے للناس بر تقدیر صحت سند حضرت ندارد که هرگاه
که اصل استسقا بروقت امساک باران مسنون و ماثور است اگر آنحضرت صلعم در حالت رویا
برائی ادای آن ارشاد فرموده چه محذور البته اگر بدون ماثوریت صرف بر بنای خواب مذکور
حضرت عمرؓ ابتداءً بران عمل فرمودی آنوقت حکم خواب مذکور قابل احتجاج و لائق ذکر درینباب میبود
و اذ لیس فلیس و دیگر حکایات و امثال خواب و کشف که صاحب رساله درینمقام ذکر کرده
همه لاطائل است بدون وجود نصوص کتاب و سنت در احکام شرعیه موثر نمیشوند چنانچه
در قسطلانی شرح صحیح بخاری در قصه خواب حضرت عباسؓ درباب تخفیف عذاب ابی
لهب مرقوم است فلا یحتج به اذ هو رویا منام لا یثبت به حکم شرعے و در فتح الباری مذکور
است فالذی فے الخبر رویا منام فلا حجة فیه انتهی و در شرح منام مسطور و لا اعتبار بالهام
غیر النبے و رویاه و قاضی شوکانی رح فرموده و لا یخفاک ان الشرع الذی شرعه الله تعالی
علی لسان نبینا صلے الله علیه وسلم قد کمله الله عزوجل و قال الیوم اکملت لکم دینکم و لم یاتنا
دلیل یدل علے ان رویته فے النوم بعد موته صلعم اذا قال فیها بقول او فعل فیها فعلاً یکون
دلیلاً و حجة بل قد قبضه الله الیه عند ان کمل لهذه الامة ما شرعه لها علی لسانه و لم یبق بعد ذالک
حاجة للامة فے امر دینها و قد انقطعت البعثة لتبلیغ الشرائع و تبیینها بالموت و ان کان رسولاً حیاً
و میتاً و بهذا نعلم ان لو قدرنا ضبط النائم لم یکن ما راه من قوله صلعم او فعله حجة علیه و لا علی غیره من
الامة انتهی و آنحضرت صلعم که در حالت خواب یک شخص را فرمود که بفلان موضع برو رکاز
بدست تو خواهد آمد و نیست در ان خمس بر تو چنانچه شخص مذکور بهمان جا رفت و رکاز یافت آنوقت
رای بعض بران شد که خمس بروی نیست مگر شیخ عزالدین بن عبدالسلام فتوی به بودن خمس
بروی باین وجه داد که در حدیث صحیحین در رکاز وجوب خمس وارد است کما قال و قد عارضه
ما هو اصح و هو الحدیث المخرج فے الصحیحین فیقدم علیه انتهی پس ثابت شد که بحالت مخالفت
یا کمی و زیادت از کتاب و سنت حالات رویا در شریعت حجت نمیباشد کما لا یخفی قوله پس
اگر کسے مولودیان محبان و محبوبان بارگاه نبوی را دشمن رسول قرار دهد یا در شان آنحضرت
کلمه شنیعه گروه ضلالت پژوه در معرض بیان آرد الی قوله هرچه در شانش گفته آید کمتر است الخ
**اقول** طاعت حضرت رب العالمین و محبت جناب خاتم النبیین صلعم و اتباع سنت و

اجتناب از رسوم شرک و بدعت است کما قال تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
پس آنانکه از سنت سروکار ندارند و هر وقت در بدعات منہمک و مشغول باشند از طریقہ مرضیہ
اجتناب بعد کلے دارند و خود را از محبوبان بارگاه نبوی گویند برعکس نهند نام زنگی کافور ست
کما قال الشاعر تعصی الله وانت تظهر حبه ۔ هذا لعمری فی القیاس بدیع ✕ لو کان حبک صادقاً
لاطعته ✕ ان المحب لمن یحب مطیع ✕ تم باید دید که باوجودیکه آنحضرت صلعم در ہیئت طواف
بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمانی و رکن
اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معهذا محققین
در شروح صحاح احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری وغیره روایت میفرمایند که مذہب
حضرت امام حسن و امام حسین رض استحباب و جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است
الخ اقول باید دانست که در استلام ارکان باهم صحابہ کرام وغیرہم مختلف اند
اکثری بر آنند که بر رکن یمانی و حجر اسود اقتصار باید کرد و بعض بر آنند که چیزے
از بیت لایق ترک نیست استلام ارکان اربعه نماید پس مذہب اول مطابق فعل
جناب شارع علیه السلام ست و مذہب ثانی مطابق قیاس و عقل و ظاهر ست که
بمقابله فعل رسول الله صلعم عقل و قیاس را مداخلت نیست چنانچه در فتح الباری مرقوم
است وقال بعض اهل العلم اختصاص الرکن معین بالسنة ومستند التعمیم القیاس واجاب
الشافعی عن قول من قال لیس شیئ من البیت مهجوراً بانا لم ندع استلامهما هجراً للبیت
وکیف نهجره ونحن نطوف به ولکنا نتبع السنة فعلاً او ترکاً ولو کان ترک استلامهما
هجراً لهما لکان ترک استلام ما بین الارکان هجراً لها ولا قائل به ویؤخذ منه حفظ المراتب
واعطاء کل ذی حق حقه وتنزیل کل احد منزلته انتهی و بظاهر مفهوم میشود که حضرات مذہب
ثانی از فعل آنحضرت صلعم آگاه نبودند که بطرف قیاس مائل شدند چنانچه عند المناظره هرگاه
که حضرت ابن عباس به امیر معاویه در ترک رکن شامی و عراقی حواله فعل رسول الله صلعم
بمیان آوردند امیر معاویه بجوابش در آنوقت ساکت شدند و حجت قیاس بمیان نیاوردند
بلکه تسلیم و تصدیقش کردند چنانچه حافظ ابن حجر بعد ذکر و بحث مذکور در فتح الباری
تجویز عقلے را رد نموده است کما قال وروی الشافعی من طریق محمد بن کعب القرظی ان
ابن عباس کان یمسح الرکن الیمانی والحجر وکان ابن الزبیر یمسح الارکان کلها ویقول

لیس شئی من البیت مہجورا فیقول ابن عباس لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ ولفظ روایۃ
مجاہد المذکورۃ عن ابن عباس انہ طاف مع معاویۃ فقال معاویۃ لیس شئی من البیت مہجورا فیقول
ابن عباس لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ فقال معویۃ صدقت وبہذا یبین ضعف
من حملہ علی التعدد وان اجتہاد کل منہما یعتبر علی ما انکرہ علی الاخر وانما قلت ذالک
لان مخرج الحدیثین واحد وہو قتادۃ عن ابی الطفیل وقد جزم احمد بان شعبۃ قلبہ فسقط التجویز
العقلی انتہی الغرض از ہمچنین اختلاف کہ مابین صحابہ وتابعین در اکثر مسائل واقع است
تنقیص وتجہیل آنحضرات لازم نمی آید وانچہ کہ شیخ المبتدعین درین مسئلہ از فعل حضرت
امام حسن وامام حسین علیہما السلام در استلام ارکان اربعہ حجت گرفتہ محدثات وبدعات خود
را بران قیاس می نماید سراسر جہل وسفاہت است زیراکہ ہرگاہ کہ حضرت ابن عباس
در ہمانوقت بایۃ کریمہ لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ رد وانکار نمودہ اند وبعد ازان
امام شافعی وغیرہ ہم جوابش بدلیل لزوم اتباع فعل رسول اللہ صلعم دادہ اند ودیگر ایمہ
مجتہدین وعلماء محققین فعل شارع علیہ السلام را معمول بہ خود ساختہ اند پس درینمقام قول
شاذ وغیر مقبول را کہ بنایش عدم اطلاع بر فعل آنحضرت صلعم است ذکر کردن ریگ دریا
بمشت پیمودن وخاک صحرا بر سر افشاندن ست وعلاوہ این چہ ضرورست کہ تمام اقوال
جملہ صحابہ کرام واتباع ایشان محقق وموثق باشند وگاہی مورد خطا نشوند گرچہ حضرات مذکورین
در حالت خطا ہم بحسن نیت خود مصیب ہستند ونمیدانم کہ شیخ الفراسلہ نزد خود قول حضرت
حسنین علیہما السلام را در استلام ارکان اربعہ پسند وقبول می نماید یا نی بر تقدیر اول مخالفت
جناب خاتم الرسالت وجمہور علماء امت کہ صریح مذموم وممنوع است بر خود گوارا کردن
است وبر تقدیر ثانی وجہ انکار چیست آیا زیادت بر فعل رسول مقبول وعدم ماثوریت
است یا غیر آن اگر زیادت وعدم ماثوریت سبب انکارست پس انچہ کہ صاحب سالہ از
راہ جہالت درینمقام بر صاحب کلمۃ الحق ایرادہا نمودہ ہمہ بران عاید اند نما ہو جوابکم فہو
جوابنا واگر غیر آن ست تصریحش نماید قولہ حال دیانت این حضرات دیدنی است کہ عبارات
از کتابی ذکر میکنند وبرای تغلیط عوام انچہ مخالف ہوائی خود می باشد از اول ودرمیان
وآخر بہ تحریف حذف میکنند عبارت محدث دہلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نمودہ
الخ اقول باید دانست کہ اہل بدعت بظاہر دعوی محبت ان سرور علیہ السلام ہم

زبان خود میرانند و اظهارش از انعقاد مجالس میلاد و دیگر بدعات که ترویجش موجب خرابی ایمان
و مخالفت ارشاد آنجناب است میسازند و بذکر مناقب و فضائل اهل بیت اطهار و تفقد و ذکر
حالات سادات ابرار که بطرز مسنون شرعاً از حسنات و باعث رضائی سید الکائنات
است توجه نمیدارند رئیس المحققین صاحب کلمة الحق دام اقباله بدینوجه برحال بدمآل فرقه
فرا اسف حیف و تاسف خورده بذکر فضائل اهل بیت عظام و سادات کرام متوجه گشت
و علاوه دیگر کتب از کتاب اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی هم اخذ نموده چونکه عبارت
کتاب مذکور طول و طویل و مشتمل بر قصص و حکایات راست و ناراست بوده بخوف
تطویل از همه در گذشته فقرهٔ چند که در ذکر فضائل سادات کرام مناسب مقام بود نقل
نموده و عبارتیکه حذف و ساقط فرموده هیچ وجه مضر صاحب کلمة الحق و مفید سرگروه اهل
بدعت نه بود پس اندرین صورت الزام خیانت بر صاحب کلمة الحق عاید کردن سفاهت
صاحب رساله است و شک نیست که بعض حالات مندرجه کتاب مذکور که متروک شد
اند خلاف عقائد اهل سنت هستند چنانچه در حال شیخ مذکور گفته که در عشره عاشورا
و دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و جامه شسته نپوشیدی و در میان این
ایام جز بر خاک نخفتی پس میگوییم که ذکر اینچنین خرافات که روافض در عشره میکنند و اهل
سنت بفضله تعالی ازان محفوظ و مصون اند صاحب رساله را چه مفید بود که در غیظ و غضب
آمده از عدم ذکر خرافات مذکوره ناحق الزام خیانت و تحریف بر صاحب کلمة الحق نهاده
قوله این ادعای ست مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علمائی دین الی قوله در
در مختار گفته و فی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام و لو
للقاری بین یدی العالم الخ اقول مذمت قیام تعظیمی که جابجا در احادیث صحیحه و کتب
مرضیه مذکور است آنرا مندوب و مستحسن دانستن و بر مانعین آن الزام مخالفت جمهور نهادن
کذب صریح و قول قبیح است چنانچه در ترمذی در باب کراهة قیام الرجل للرجل مذکور است
عن ابی مجلز قال خرج معاویة فقام عبد الله ابن الزبیر و ابن صفوان حین رآه فقال اجلسا
سمعت رسول الله صلعم یقول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده من النار
و از حضرت انس رض روایت آمده قال لم یکن شیء احب الیهم من رسول الله صلعم و کانوا
اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته لذلک و جلال الدین سیوطی مستند صاحب

رسالہ در مرقاۃ الصعود حاشیہ ابوداؤد گفتہ وتنازع فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج بانہ صلعم انما امرہم بالقیام لسعد لینزلوہ عن الحمار لکونہ مریضا کما فی بعض الروایات و در مسند امام احمد آمدہ قوموا الی سیدکم فانزلوہ قال ولو کان القیام المامور بہ لسعد ہو المتنازع فیہ لما خص بہ الانصار فان الاصل فی افعال القرب التعمیم انتہی وملا علی قاری در مرقاۃ نوشتہ ان الصحابۃ رضی اللہ عنہم ما کانوا یقومون لتعظیمہ مع انہ سید الخلق لما یعلمون من کراہتہ لذلک علی ما سیاتی انتہی وشیخ عبد الحق در لمعات نوشتہ وقد ادعی بعضہم ان القیام للداخل سنۃ واحتجوا بما یجیئ من قولہ صلعم قوموا الی سیدکم ویجیئ جوابہ ایضا وذہب بعضہم الی انہ مکروہ منہی عنہ لما ثبت فی حدیث انس من کراہتہ صلعم قیام الصحابۃ وقال انہ عادۃ الاعاجم انتہی و در سیرت شامی مرقوم ست جرت عادۃ کثیر من المحبین اذا سمع بذکر وضعہ صلعم ان یقوموا تعظیما لہ وہذا القیام بدعۃ لا اصل لہ انتہی و در فتح الودود حاشیہ ابوداؤد ذیل حدیث قیام مذکور ست وللناس کلام کثیر فی ہذہ المسئلۃ وعلی ہذا الحدیث والاقرب ان ترکہ اولی واحری ان تیسر بلا افضاء وایذاء وخصومۃ واللہ اعلم انتہی وخیر الی در حیاۃ العلوم نوشتہ القیام مکروہ علی سبیل الاعظام لا علی سبیل الاکرام وہو فی المسجد اشد کراہۃ لان المسجد موضع الصلوۃ والقیام فیہ للہ وحدہ لا شریک لہ فلا یشرک بہ احدا وقال تعالی ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا والجلوس فی المسجد عبادۃ فکرہ القیام للداخل انتہی و در برہان شرح مواہب الرحمان مسطور ست قیل یکرہ القیام للتعظیم انتہی وحافظ ابن حجر وعلامہ ابن حاج وشیخ الاسلام ابن تیمیہ وحافظ ابن قیم وغیرہم انکارش کردہ اند پس بعد مطالعہ کلام مستندین خود سر بگریبان شدہ در کراہت قیام تعظیمی تا خلفی اختیار کردہ راہ انکار نباید پیمود واز خیالات وخرافات خود توبہ باید نمود وآنچہ کہ بعض فقہا بجواز آن رفتہ اند افضل ترین ایشان بآیات واحادیث برد ش پرداختہ اند قولہ اولا آنکہ درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس ثبت ادعاء اطلاق نیست الخ **اقول** ہرگاہ کہ قیام تعظیمی بوقت رویت ومواجہ قادم منہی عنہ گشت پس بحالت غیبت وبدون مشاہدہ آن بدرجہ اولی ناجائز ومکروہ خواہد شد علی الخصوص ابعد مجامع ہو المطلوب قولہ دوم این قضیہ مہملہ است ومہملہ در قوت جزئیہ پس ادعاء کلیت وعموم از آن کے ثابت خواہد بود الخ **اقول** مہملہ را علی الاطلاق در قوت جزئیہ دانستن وکلیت را از معنیش مطلقاً

را ہذا دن غیر صحیح است زیرا کہ گاہے از قضیۂ مہملہ معنے عموم وکلیت مفہوم نشود و در ضمن
آن جزئیہ ہم صادق مے آید چنانچہ الانسان حیوان قضیۂ مہملہ است ولیکن بہ معنے عموم
شتمل است یعنے ہر فرد انسان حیوان است ہمچنین الفاظ حدیث مذکور کانوا اذا راوہ
لم یقوموا لما یعلمون من کراہتہ لذلک دال بر معنی عموم اند یعنی بوقت تشریف آوری
آنحضرت صلعم صحابہ کرام عموماً قیام تعظیمے نمیکردند قولہ قاضی عیاض در شفا آورده ان
رسول اللہ صلعم کان جالساً یوماً فاقبل ابوہ من الرضاعۃ فوضع لہ بعض ثوبہ فقعد علیہ ثم
اقبلت امہ فوضع لہا ثوبہ من جانبہ الآخر فجلست علیہ ثم اقبل اخوہ من الرضاعۃ فقام رسول اللہ
صلعم فاجلسہ بین یدیہ الحدیث **اقول** بر اہل فراست وکیاست مخفے ومحتجب نیست کہ قیام
آنحضرت صلعم وقت آمدن اخ رضاعی خود بنظر تعظیم نہ بود بلکہ بغرض توسیع جای یا توسیع
ردا بفحوای تفسحوا فے المجالس بوده چنانچہ مروج این دیار وامصار ہم است کہ بعض اوقات
بغیر قصد تعظیم قادم غیر مستحق الاکرام صرف بنظر فراخی جای یا مسند اکثر ہمچنین میکنند ورنہ
ظاہر است کہ تعظیم واکرام والدین شرعاً وعرفاً بہ نسبت برادر بدرجہا زائد است
پس برای تعظیم والدین قیام نفرمودن وبغرض تعظیم برادر برخاستن بعید از قیاس
است چنانچہ علامہ ابن الحاج صاحب مدخل رحمۃ اللہ علیہ در جواب این استدلال گفتہ
فانظر رحمک اللہ وایانا بنظر الانصاف الی ہذا العالم کیف جعل القیام للاخ من باب البر
والاکرام علے ما ظہر لہ ونقل ہذا الحدیث ویقول ان النبی صلعم لم یقم لابیہ ولا لامہ وانما
قام لاخیہ والقضیۃ واحدۃ والموضع واحد وقد قدم رحمہ اللہ فے اول الفصل قولہ
الذی یختار القیام للوالدین والعلماء والصلحاء ولم یذکر الاخوۃ ثم اتی بہذا الحدیث دلیلاً
علیہ لا لہ فے ترک القیام للوالدین وانہ الذی اختار صاحب الشریعۃ صلوات اللہ علیہ
وسلامہ وہذا الحدیث اوضح دلیل واقوم طریق علے ان ما ورد عنہ علیہ السلام من القیام
بنفسہ الکریمۃ وامرہ بذلک لعذر کان ہناک موجوداً من غیر قصد للقیام نفسہ الا تری ان اللہ
سبحانہ امر ببر الوالدین واکرامہما وقرن رضاہما برضائہ وسخطہما بسخطہ وقد قال علیہ السلام
للذی سالہ عن افضل الاعمال بر الوالدین فلو کان القیام لہما من باب البر والاکرام لم
یکن علیہ السلام لیترک ذلک بالکلیۃ وہو علیہ السلام قد اوجب بر ہما مع ایجاب اللہ
تعالی لذلک فان قیل قد وقع منہ علیہ السلام القیام لاخیہ وذلک کاف فی الجواز

جواب استدلال بقیام آنحضرت صلعم برای برادر رضاعی

فالجواب ان قیامه علیه السلام لاخیه من الرضاعة فی بیان الحدیث السبب الذی لاجله
وقع منه علیه السلام القیام له الا تری انه ذکر فیه انه لما اقبل الیه بسط له طرف ردائه ثم لما
ان اقبلت امه بسط لها طرف ردائه من الجانب الآخر فلما ان اقبل اخوه قام علیه السلام حتی
اقعده بین یدیه فدل ان قیامه علیه السلام کان لاحد وجهین اولهما معا اما ان یوسع علیه السلام
فی المجلس او یوسع له الرداء وانما قلنا ذلک لما قد علم من حاله وحال ردائه علیه السلام لانه
کان ردائه علیه السلام علی ما نقل اربعة اذرع ونصفا او نحوهما فمن این یسع علی هذا اربعة فصاعدا
الرداء عن اربعة ومن اخلاقه الکریمة ومعاشرته الجمیلة لم یقدر علیه السلام ان یقعد هو بنفسه المکرمة
وابواه علی الرداء واخوه علی الارض یباشرها فقام علیه السلام حتی فسح له فی الرداء
حتی وسعهم او حتی وسع له فی المجلس لئلا یکون خارجا عنهم انتهی قوله ائمه دین تصریح فرموده
که تعظیم آنحضرت صلعم وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلعم است در
حالت حضور پرنور الخ اقول تعظیم و توقیر و تکریم حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه
و علی آله اجمعین بحیثیکه در شرع متین وارد است از شرائط دین و ایمان است و زیادت
و کمی موجب نقصان و خذلان و بر ماهر فن حدیث مخفی نیست که نزد صحابه کرام قیام بابت
عظام شمار قیام از افعال تعظیم و توقیر در آن وقت نبوده و نه اجازتش از شارع علیه
السلام منقول بلکه بر خلاف آن امر ممانعت و کراهیت یافته میشود چنانچه ارشاد فرموده
لا تقوموا کما تقوم الاعاجم وعن انس قال لم یکن شیء احب الیهم من رسول الله صلعم
وکانوا اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته لذلک و آنچه که در حق سعد قوموا الی سیدکم
وارد او از متنازع فیه خارج است کما سیاتی قریبا پس معلوم شد که خواندن درود در وقت
ذکر پاک حضرت خیر الانام و بر خلاف که نام آنحضرت علیه السلام کنده باشد او را به بیت الخلا
وقت قضای حاجت همراه نبردن و از الفاظ ادب و تعظیم مثل لفظ جناب یا حضرت وغیره آن
یاد کردن داخل تعظیم و توقیر است و نه همچنان که در حدیث تاکید خواندن درود وقت ذکر
مبارک آنجناب آمده است و تارک را به لفظ بخیل آنحضرت یاد فرموده کما قال البخیل من ذکرت
عنده فلم یصل علی و رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی اگر قیام هم از امور شرعیه
و افعال مرضیه می بود مذمت تارک قیام بالضرور شارع ازان میفرمود علاوه ازین اگر بالفرض
از قیام تعظیم بنده مراد گرفته شود تاهم بعد وفات در حالت غیبت بدون مشاهده او قیام

نمودن خالی از دو حالت نیست کہ قیام کنندگان جناب صاحب مولد علیہ السلام را حاضر
و ناظر میدانند یا نی بر تقدیر اول در صفت خاصہ اللہ رب العزت شرکت غیری لازم می آید
و ہو شرک کما قال اللہ تعالے لا تشرکوا بہ شیئًا و بر تقدیر ثانی فعل عبث و فی سوء ادب
و احتراز از فعل عبث و لغو لابدیست بہر طور کہ باشد قیام آنوقت از ممنوعات شرعیہ است
صاحب سیرت شامی گفتہ جرت عادة کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعہ صلعم ان یقوموا
تعظیما لہ وہذا القیام بدعة لا اصل لہ انتہی و قاضی شہاب الدین دولت آبادی نگاشتہ و ما
یفعل الجہال علی رأس کل حول فی شہر ربیع الاول لیس بشئ و یقومون عند ذکر مولدہ صلعم
و یزعمون ان روحہ صلعم یجئ و حاضر فزعمہم باطل بل ہذا الاعتقاد شرک فقد منع الائمة الاربعة
عن مثل ہذا انتہی و اعجب امور این کہ اہل بدعت در غیر وقت ذکر ولادت اگر در ہر روز ہزار
مرتبہ ذکر و نام آنحضرت صلعم بزبان آرند یا از دیگران بشنوند یا خود در ان محفل میلاد قبل از
ذکر ولادت باسعادت تذکرہ اوصاف و محامد و معجزات حسنات سید الکائنات صلعم
نمایند گاہی قیام نمے سازند حالانکہ تعظیم کہ علت قیام است در ذکر ولادت و غیر آن
ہمہ برابر است معلوم کہ این ترجیح بلا مرجح چہ معنے دارد و آنچہ کہ از شفا قاضی عیاض
نقل نمودہ کہ توقیر و تعظیم آنحضرت ہمچنانکہ در حالت حیات بود بعد ممات ہم لازم مضر
خصم نیست کما مر ذکرہ سابقًا قولہ مراد نمودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام
است الخ اقول قیام آنحضرت صلعم بنا بر جناب سیدہ و قیام جناب سیدہ برای آنحضرت
از قیام متنازع فیہ حسب تحقیق اہل علم خارج است حافظ ابن حجر در فتح الباری نگاشتہ
و احتج النووی بحدیث عائشة المتقدم فی حق فاطمة و اجاب عنہ ابن الحاج باحتمال ان
یکون القیام لہا لاجل اجلاسہا فی مکانہ اکرامًا لہا لا علی وجہ القیام المتنازع فیہ
و لا سیما ما عرف من ضیق بیوتہم و قلة الوسع فیہا فکانت ارادة اجلاسہا فی موضعہ
مستلزمة لقیامہ و امعن فی بسط ذالک انتہی باید دانست کہ اگرچہ نووی در تجویز قیام
متنازع فیہ جہد بلیغ کردہ بود مگر ابن الحاج صاحب مدخل و حافظ ابن حجر آنچنان
بروش پرداختند کہ ہر دلیلش را مخدوش ساختند ابن الحاج جواب قیام حضرت
فاطمہ رضی اللہ تعالے عنہا در مدخل بہ بسط تمام نگاشتہ است شطری از ان
بنا بر تسکین صاحب رسالہ در حیز تحریر می آرم فحاصلہ ان تعظیمہ علیہ السلام لفاطمة

رضی اللہ عنہا فی تقبیلہا حین دخولہا علیہ واجلاسہا فی مجلسہ الاجل فاخصہا اللہ
بہ من الشیم الکریمۃ واللطایف الجمیلۃ لو لم یکن لہا خصوصیۃ تمتاز بہا الا حصولہ علیہ السلام
فی صحیفتہا فای صحیفۃ مثل ہذہ وای ضریبۃ اکبر منہا واللہ ما وجدت قط ولا توجد ابدا
ہذا فسبحان من منّ علیہا بما منّ وتکرم بما تکرم فکان قیامہ علیہ الصلوۃ والسلام قیامہا
رضی اللہ عنہا لان یتوہم علی ما قد علم من ضیقہا وقد کانت احوالہم علی ما قد علم
من تقشف العیش وقلۃ الدنیا سیما فاطمۃ رضی اللہ عنہا التی اثرت الطاحون فی یدہا
فشکت ذالک الی ابیہا علیہ السلام والرفد قد اتاہ فحماہا علی حالہ علیہ السلام واختار
لہا ما اختار لنفسہ المکرمۃ فاعطی الناس وترکہا بقوۃ نور ایمانہا وعلمہا عوضا عن الخادم
التی طلبت اذا آوت الی فراشہا ان تسبح ثلاثا وثلاثین وتحمد ثلاثا وثلاثین وتکبر اربعا وثلاثین
وقد کانت تقعد الایام لا تاکل شیئا وفیہا وفی بعلہا نزل قولہ تعالی انما نطعمکم لوجہ اللہ
الآیۃ فی قصۃ من المجاہدۃ یطول ذکرہا وقد ذکر اہل التفسیر ومناقبہا فی ہذا المعنی کثیرۃ
یطول تتبعہا وہی موجودۃ مشہورۃ معروفۃ فی الکتب المتعرضۃ بہذا الفن فالحاصل
من ہذا ان الاقلال الذی کان عندہم من الدنیا کانوا یمتنعون بسببہ من فراش زاید علی
ما یضطرون الیہ او شی زاید علی یقعدون علیہ الا تری الی حدیث ابن عباس رضی اللہ
عنہما حین بات عند خالتہ میمونۃ قال فاضطجعت فی عرض الوسادۃ والنبی صلی اللہ علیہ
وسلم واہلہ فی طولہا فلو کان ثم وسادۃ غیرہا لجعلوہا لہ دون وسادتہم فاذا لم یکن
عندہا الا وطاء واحد وہی قاعدۃ علیہ ودخل علیہا ابوہا فکیف یمکن ان یقعد علیہ السلام
علی الارض وہی علی حائل لا یمکن ذالک اصلا فاحتاجت الی القیام من مجلسہا حتی
یقعد ابوہا صلی اللہ علیہ وسلم علی الحائل ثم تقعد ہی بعد ذلک اما علی طرف الحائل
او علی الارض وکذالک ایضا اذا دخلت ہی رضی اللہ عنہا علی ابیہا علیہ الصلوۃ
والسلام وہو علیہ السلام یفضلہا ویعظمہا بتفضیل اللہ تعالی وتعظیمہ لہا کما تقدم
فلا یمکن ان یقعد علیہ السلام علی حائل وہی تقعد مباشرۃ للارض فیقوم علیہ السلام
حتی یجلسہا علی ما کان علیہ جالسا لاجل المنزلۃ العظمی التی لہا عند ربہا ومما یدل علی ان
قیامہ وقیامہا کان لما ذکر وہو الافساح فی المجالس والایثار بین التفضیل المذکور
او لغیرہ من معانی الحدیث ما یاتی بعد ہذا وہو نص فی تبیین المسئلۃ علی ما سیاتی

بیانه ان شاء الله ففی هذا الجواب فی الصراحة مقنع مع الانصاف واما مع عدمه فلو جئنا
بقراب الارض اجوبة واضحة لا یمکن التسلیم ولا القبول لان الانصاف هو راس الخیر وزبدة
ومنبعه فقد تبین الامر واتضح فاسلک ای الطریقین شئت والله یرشدنا وایاک بطریق الرشاد
ویجنبنا وایاک طریق الجحد والعناد **قوله** اما مخالف جماهیر محققین مخالف ظاهر احادیث است
که برین تقدیر حکم به یک دو کس کفایت می فرمود که انزل سعداً حالانکه خطاب عام بلفظ جمع فرموده
الخ **اقول** در قصه نزول سعد از حمار مجرد حیثیت ایثار اسباب قیام تصور نکرده اثر محمول
بر مشروعیت و استحباب قیام تعظیمی نمودن بعید از انصاف و صریح جور و اعتساف
است زیرا که علاوه تصریح محققین در روایتی هم آمده است که سبب امر قیام فرود آوردن
حضرت سعد از حمار بوجه مریض بودنش بود کما ورد ان النبی صلعم امرهم بالقیام
الیه لینزلوه عن الدابة لمرض به و چونکه تخصیص یک دو کس از حضار مجلس باعث دلشکنی
و افسردگی خاطر دیگران بود اینمعنی را آنحضرت صلعم بوجه اخلاق عامه خود پسند نه
فرموده بلفظ عام ارشاد فرموده چنانچه علامه ابن الحاج در مدخل حل این شبهه نموده گفته
فان قال قائل لو کان المراد به ما ذکرتم وهو الانزال عن الدابة لامر علیه السلام بذلک
من یقوم بتلک الوظیفة وهم ناس من ناس فلما ان عمهم دل علی ان المراد به الجمیع اذ
ان بعضهم نزول الضرورة الداعیة الی نزوله فالجواب انه علیه السلام فعل ذلک علی
عادته الکریمة وشمائله اللطیفة المستقیمة لانه علیه السلام لو خص احدا منهم بالقول والامر
لکان فی ذلک اظهار الخصوصیة علی غیره من قبیله فیحصل بسبب ذلک لمن لم یامره انکسار خاطر فی کونه لم یامره
بذلک وکانت اشارته علیه الصلوة والسلام ونظره او امره عندهم من اکبر الخصوصیة
فامره علیه السلام لهم بذلک عموماً تحفظاً منه علیه السلام ان ینکسر خاطر احد منهم او
یتغیر فکان ذلک فی حقهم مثل فرض الکفایة من قام به اجزأ عن الباقین فهذا الذی
ینبغی ان یحمل علیه الحدیث للقرائن التی قارنته وهی هذه وما تقدم من ان افعال القرب
تعم ولا تخص قبیلة دون اخری انتهی و علاوه ازین مخاطب آنحضرت صلعم در انزال
سعد بعض از انصار که بسعد بن معاذ تعلق میداشتند بودند نه جمله قبائل و حضار
مجلس پس اگر از قیام تعظیم و اکرام سعد مقصود بود چرا تعمیم نفرمود و برای تعظیم
شخص مستحق الاکرام تعمیم مناسب نمی باشد نه تخصیص حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح

صحیح بخاری نوشته وقد اعترض علیه الشیخ ابو عبد اللہ ابن الحاج فقال ما ملخصه لو کان
القیام المامور به لسعد هو المتنازع فیه لما خص به الانصار فان الاصل فی افعال القرب
التعمیم ولو کان القیام لسعد علی سبیل البر والاکرام لکان هو صلی اللہ علیه وسلم اول من فعله
وامر به من حضر من اکابر الصحابة فلما لم یامر به ولا فعله ولا فعلوه دل علی ان الامر
بالقیام لغیر ما وقع فیه النزاع وانما هو لینزلوه عن دابته لما کان فیه من المرض کما
جاء فی بعض الروایات ولان عادة العرب ان القبیلة تخدم کبیرها فلذلک خص
الانصار بذلک دون المهاجرین مع ان المراد بعض الانصار لا کلهم وهم الاوس منهم
لان سعد بن معاذ کان سیدهم دون الخزرج وعلی تقدیر تسلیم ان القیام
المامور به حینئذ لم یکن للاعانة فلیس هو المتنازع فیه بل لانه غائب قدم والقیام للغائب
اذا قدم مشروع وایضا قال ویحتمل ان یکون القیام المذکور انما هو تهنئة بما حصل له من
تلک المنزلة الرفیعة من تحکیمه والرضی بما یحکم به والقیام لاجل التهنئة مشروع انتهی
وخفاجی گفته وممن ذهب الی کراهة ابن حجر رحمه اللہ تعالی وقال فی قوله قوموا الی
سیدکم انما کان لانه قدم علی حمار وکان مریضا وفی روایة قوموا الی سیدکم فانزلوه
انتهی وانچه که در بخاری ومسلم وابو داود در باب قیام الرجال للرجال مذکور است
دلالت بر مشروعیت واستحباب قیام نمی کند کما فهم صاحب حق الیقین بلکه از عادات
محدثین است که در هر مسئله خاص هر قدر احادیث که بهم میرسد در کتاب مجتمع
نموده اکثر اوقات در ترجمه باب ذکر فوائد بیدون تفصیل جواز ومنع میکنند ومقصود
از ان اظهار برای خود مطلب شده وگاهی در ترجمه تفصیل جواز ومنع هم میسازند ولیکن از ان در جواز وعدم
جواز فعل حجت گرفتن عجب است چنانچه در باب مضمضه واستنشاق وغسل یدین در وضو وتعیین رکعات وتر وتامین بالجهر
ورفع الیدین وکیفیت نوشیدن آب وغیره امور شرعیه چندین احادیث مختلفه در کتب
احادیث وارد اند وهر صاحب کتاب مطابق مضامین احادیث برای هر هر حدیث
علحده علحده باب مقرر نموده است وقطع نظر از دیگر امور خاص در باب قیام هم
همین حال است که خود ابو داود در حدیث منع قیام گفته باب کراهة القیام للناس
پس حسب فهم شیخ الفراسله وغیره لازم می آید که حضرات اهل حدیث تجویز واستحسان
امور متضاده بنموده وند وهو خلاف کما قال العلامة فی المدخل وهذا لیس فیه حجة لان الحدیث

دابہم ابدا فی الحدیث ہذا وہوانہم ینظرون الی فقہ الحدیث فیبوبون علیہ ویذکرون فوایدہ فی تراجمہم جملۃ من غیر تفصیل کما قالوا فی البخاری رحمہ اللہ جل فقہ فی تراجمہ وکذلک غیرہ من المحدثین ولا یتعرضون فی غالب امرہم الی التفصیل بالجواز والمنع والکراہۃ وغیر ذلک انما شانہم سیاق الحدیث علی ماہو علیہ والفقہاء یتعرضون لذلک کلہ الاتری ان اباداؤد رضی اللہ عنہ قد بوب علی غیر ہذا الحدیث وہو الحدیث الذی وقع النہی فیہ عن القیام فقال باب کراہۃ القیام للناس بل یوخذ من ترجمتہ وتبویبہ علی الحدیثین ان فقہ اقتضی منع القیام لانہ لما ان ذکر الحدیث الذی یستدل بہ علی القیام لم یقل باب ما جاء فی فضل القیام ولا استحباب القیام ولا جواز القیام بل قال باب ما جاء فی القیام ولم یزد لان فی ذکر الحدیث الاخر قال باب کراہۃ القیام للناس فیلوح من فحوی خطابہ انہ یقول بالکراہۃ ولا یقول بالجواز وہذا کلہ بین واضح واللہ اعلم واذا لم تنقل بفحوی الخطاب ولم تاخذ منہ الحکم فلا سبیل الی ان نحکم بانہ اخذ باحد الحدیثین وترک الاخر الا بقرینۃ والقرینۃ قد دلت علی ما ذکر واللہ الموفق **قولہ** وقطع نظر ازان میگویم کہ منع قیام از ایمہ وعلماء مشہورین بہ نقل صحیح باثبات نرسانیدہ الخ **اقول** کلام علماء اعلام در باب منع قیام اظہر من الشمس است گر نہ بیند بروز شپر چشم * چشمہ آفتاب راچہ گناہ **قولہ** ثانیا بر تقدیر صحت نقل از قول ابن حجر مکی وشیخ نور الدین وہمچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا لازم است ایانمی دانند کہ اکثر جمہور ایمہ دین بلکہ خود حضرات مذکورین ہم قائل تقسیم بدعت بودہ اند الخ **اقول** ہرگاہ کہ ابن حجر مکی وشیخ نور الدین وصاحب سیرت شامی وصاحب تحفۃ القضاۃ وقاضی نصیر الدین گجراتی وغیرہم قیام مولد مذکور را بدعت ولا اصل لہ گفتہ اند وظاہر ست وقتیکہ کلمہ بدعت ولا اصل لہ بر زبان اہل علم نسبت کدامی فعل می آید مراد ایشان عدم جواز وانکار آن میشود نہ استحسان آن چنانچہ فقہای حنفیہ جابجا در کتب خود وقت نیافتن اصل فعل از شریعت حکم کراہت وحرمت آن میدہند پس مجوزین قیام مولد حسب تصریح بالا از دائرہ بدعت وضلالت خارج نمیشوند تا وقتیکہ از عقائد باطلہ خود تائب نباشند وتعجب نیست

که صاحب رساله بر اقوال مستندین خود که در انکار تقسیم بدعت شرعیه بسوی
حسنه و سیئه منقول شدند آگاهی و اطلاع می دارد مگر با وجودش جمهور ایمهٔ دین
را قائل تقسیم بدعت از راه سفاهت می انکارد که کفی الله المومنین القتال در حق
وی بس است **قوله** و هرگاه در ماسبق از محققین مشروعیت و ندب این نوع
اکرام ثابت گردید پس برای بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلعم چه
حاجت تحجت دیگر است الخ **اقول** اولاً در مشروعیت این نوع اکرام کلام است
که اہل تحقیق بآثار صحیحه عدم جوازش ثابت نموده اند ثانیاً اعلان تکریم آنحضرت صلعم
از قیام تعظیمی گفتن نزدیک هر ذی العقل و شعور بعد مرور دهور دلیل فتور عقل است ثالثاً
اگر از قیام اعلان تکریم آنحضرت علیه السلام مقصود است پس تخصیص قیام عند ذکر
وضعیه چیست زیرا که اعلانش هر وقت و هر آن بر هر مسلمان لابد و لازم است
و اگر شارع از برای وقت ذکر ولادت مخصوص فرموده باشد ثبوتش باید رسانید
و حصول سند از شارع علیه السلام معلوم نیست تا وقتیکه حجت از حجج شرعیه میسر
نیاید راه تجویزش پیمودن و دلیل انکار از مانعین خواستن دلیل سفاهت است
و بس تعجب می آید که این مسئله قیام خاص آنقدر صریح و صاف است که خود
اکثر مجوزین عمل مولد او را روا نداشته اند مگر گروه فرا اسله از راه جهل و حماقت
در تر و تحشی اینچنان سرگرم اند که منکرین قیام را از لفظ سخت و درشت یاد می کنند
و در ظل عاطفت و حمایت ابلیس پر تلبیس آرام می نمایند **قوله** اما جماعت
بسیار از مجوزین عمل مولد الی قوله بودن شان از علماء راسخین و ایمه شرع
مبین و ارکان دین متین و متصف باتباع شریعت و معرض از دنیا و راغب
آخرت ثابت است باخبار متواتره الخ **اقول** اولاً جماعت مجوزین عمل مولد
را متصف بصفات مذکوره دانستن غیر مسلم است زیرا که اکثری از مجوزین
اینچنان هستند که از زمرهٔ علما خود را مشهور می نمایند و مصدر حرکات
بیجا و مذموم میشوند و معاش دنیا از راه زور و فریب حاصل میکنند و بعض
دیگر از مجوزین متقدمین اگرچه متصف بصفات حسنه هستند مگر درین مسئله
خطا کرده اند کما مر سابقاً الغرض در تمیز حق و باطل اعتبار کثرت و قلت نیست پس

اہل حق اگرچه قلیل باشند اتباع ایشان باید و بر کثرت اہل بدعت افتخار نشاید چنانچه

ابو شامه استاذ امام نووی گفته حیث جاء الامر بلزوم الجماعة فالمراد به لزوم الحق

واتباعه وان کان المتمسک به قلیلاً والمخالف له کثیراً لان الحق ما کان علیه الجماعة

الاولی وہم صحابة ولا عبرة الی کثرة الباطل بعدہم انتہے **قوله** صاحب ساله

وکافه اسماعیلیه حاشا که در کمال بحصه صدم و ہزارم ہم از آنحضرات ہم رسیده

باشند چه جای آن که اکمل گردیده باشند الخ **اقول** رئیس المحققین صاحب ساله

کلمة الحق ادام الله اقباله بفضله تعالی درین زمان در تبحر و جامعیت و تحقیق و تنقیح

و کثرت تالیف و تصنیف و دیگر فضل و کمال از شرق تا غرب علم افتخار بر

افراخته است و از پیشینیان در زیادت فضل و کمال گوی سبقت برده مثل

آفتاب بر همگنان پرتو از انوار خود انداخته است کما قال الواصف فی مدحه

ساقی ما بزم افروز سخن # سیدی نواب صدیق الحسن # اندرین دوران شده قطب زمن

گوہرش سرگرم احیاء سنن # روز و شب با کار دین پرداخته # خویش را وقف بدین انداخته

کرد اساس دین حق را استوار # جاده سنت نمود آسان گذار # نامه او غازه رخسار علم

خامه او ابر گوہر بار علم # کثرت تصنیف پاکش دمبدم # میدہد یاد از ہم اسلاف امم

ای صبا از سوی ما خدمت رسان # در جنان روح بخاری را بخوان # ابن جوزی را بگو محمل کشد

رخت الفت سوی این محفل کشد # ہم صلا از ما بشوکانی بگو # با تقی الدین حرانی بگو

ہم بگو با حافظ ابن حجر # سوی ہند از عسقلان بند د کمر # ہان سیوطی را بگو آرد بپیش

دفتر پارینه تصنیف خویش # گو با ابن قیم آید شاد شاد # نذر در پیش آر از تحسین داد

و علی ہذا دیگر اہل حق ہم بفضائل عدیده و کمالات غریبه بفضله متصف اند و ہدایت

و رہنمائی و نظر و بینائی داد الہی است موقوف بر قلت و کثرت علم نیست پس

اہلسنت باتباع طریقه حقه از انعامات و فیوض رب الارباب بہره ور و کامیاب شدند

و اہل بدعت و دیگر فرق باطله از پیروی خواہش نفس اماره ناکام گشته در ورطه

ضلالت فرو رفتند **قوله** با وجود موجود بودن صفات علماء دیندار در ائمه

دین که مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات و استحسانات ایشان اطلاق ضلالت

و سفه دینی نموده آید الخ **اقول** اگرچند صفات حسنه در بعض مجوزین عمل مولد

یافته میشوند لازم می آید که ایشان متصف بجمله صفات حسنه باشند و داخل برائے تجویزین
این عمل مدارج آید بر هر یکے اطلاق ضلالت و بے دینی کرده نمے شود آنانکه
علی الدوام از رسوم شرک و بدعات اجتناب میدارند و در جستجو و تلاش اقوال و
افعال رسول مقبول صلعم مینمایند اگر بمقتضای بشریت احیاناً قصوری در فهم
ایشان راه یافته باشد معذور رانند و این شان متقدمین ست و آنانکه شب و روز
در ترویج و احیای بدعت و اماتت سنت سعی و جهد بلیغ مینمایند و از اهل حق عناد
و عداوت میدارند و این حال گروه فراسله است هر چه در حق ایشان گفته آید
بجااست و توهین و تحقیر اینان رواست قوله اگر شنیدے در اصطلاح جدید صاحب
رساله همان را گویند که بحسب ظاهر یادعاء اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد
ساخته الی قوله در حق ایمه اهل سنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در
فروع احکام بے فهم مرام حکم تحمیق و تجهیل و تحقیر بلکه تفسیق و تکفیر لازم نماید الخ
اقول الله الله بر افتراپردازی و کذب بیانے مردانے حیرت بر حیرت و تعجب
بر تعجب می آید که هرگاه اهل حق مثل صاحب کلمة الحق وغیره در امور شرعیه وقت
نیافتن قول و فعل حضرت خیر البریه اقوال و افعال صحابه کرام و اتباعهم را
واجب العمل میدانند و بر انکار بدعات از انحضرات احتجاج مے آرند چگونه
بر تحقیر و تفسیق و تکفیر ایشان زبان کشایند البته اگر نسبت این مقوله بفراسله کرده
اید سزاوار است که بمقابله اهواء باطله و خیالات فاسده احادیث مرفوعه و آثار
صحابه را اپسند و قبول نمے کنند و ایجاد بدعات و اختراع خرافات [illegible]
می نمایند و در پے تشنیع ایمه اهل سنت و متبعان شریعت از خبث طینت میمانند
که از لوازق وغیره بر همگنان عیان ست الغرض اهل حق را بوجه اتباع سنت اهل
سنت نام نهادن زیبااست و فراسله را بوجه اختراع بدعت از اهل بدعت
شمردن بجااست قوله پس دعوے اینکه انچه ایراد یافته است موید است
به نصوص الی قوله مبالغ و ناقل است این ادعا کذب و باطل است الخ اقول
و انچه که صاحب کلمة الحق درین مسئله ادعا کرده مزین به نصوص قاطعه و براهین
ساطعه است و در صدد نقش کلام کردن صریح انکار آیات و احادیث است

پس اہل بدعت کہ باتباع اہوا، باطلہ تنقیص دلائل حقہ مینمایند درحقیقت متوجہ
است باحادیث حضرت خاتم المرسلین وآثار خلفاء راشدین واقوال مجتہدین
**قولہ** فقیر برای تکمیل الزام احتجاج بہمان اہل حق از مشہورین کہ مستندین صاحب
رسالہ اند التزام کردہ ام واگر یک دو جا از دیگر علماء دین آوردم آنہم بعد از ان
است کہ در دیگر رسائل این طائفہ وکبرای ایشان استناد وذکر انہا دیدم الخ
**اقول** این قول صاحب رسالہ محض برای تغلیط است رئیس المحققین کہ عبارات
ملا علی قاری وشیخ عبدالحق وسیوطے وغیرہم مقتدایان مخالف را اگر در بعض
مقام بہ نقل آوردہ بنظر الزام مخالف است نہ برای اعتقاد واستناد کما مر
سابقًا وعلاوہ ازین بنیاد مذہب اہل حق مستحکم بکتاب وسنت است تا
وقتیکہ جملہ اقوال علماء زمان را بمیزان شرع نسنجند مقبول وواجب الاتباع ندانند
پس اگر آنحضرات احیانًا خلاف مسلک شرع در بعض امور قدم نہادہ باشند
بالضرور آن وقت قول وفعل ایشان بر خصم حجت نباشد **قولہ** اول کہ شہادت
نزیل ٹونک ثبت نمودہ وبلفظ تاج الفقہا والمحدثین ستودہ حال اختلال ایشان
در رسالہ صیانۃ الاناس باید دید وبر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید
گردید الخ **اقول** فضیلت وتبحر مولانا حیدر علے صاحب مرحوم ٹونکے از
رسائل ایشان کہ در جواب مولوی فضل حق خیرابادی تالیف شدہ اند بر اہل
علم مخفے نیست پس تنقیص وتحقیر ایشان نمودن مشت خاک بر آفتاب انداختن
است ومولانا مرحوم علاوہ فضل وکمال از اہل کرامات ہم بودند کہ در آخر تقریظ
کتاب کلمۃ الحق نسبت جناب مولف دام اقبالہ رقم فرمودہ اند چون بسن کہولت
وشیخوخت خواہد رسید انشاء اللہ تعالی کارہا خواہد کرد کہ موجب غبطہ معاصرین خواہد
شد چنانچہ بفضلہ تعالے بہمان طور بوقوع آمد یعنے درین زمان تنقیح وتحقیق وکثرت
تصنیف وتالیف واشاعت علوم دینیہ جناب آنخان روز افزون است
کہ معاصرینش بیحد وحساب رشک وغبطہ میکنند وبلکہ حسد میخورند وبانشان خطاب
کردن ذریعہ شہرت ووسیلہ عزت خود میدانند **قولہ** شہادت دیگر از
محمد عباس پسر شیخ احمد شروانی نویسانیدہ اند الی قولہ از شیخ صاحب موصوف

ذکر مولانا حیدر علی صاحب مرحوم مصنف

بنا بر غلو مذہب تشیع و تعصب مشرب رفض الزام ضلالت با ہمہ امت
و اکابر اہل سنت غیر غریب اما از کسے کہ خود را خواہ مخواہ سنی گوید افتخار بشہادت
شیخ و الاعتبار نہایت عجب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس
حال شیخ ابو الفضل عباس باید دید الخ اقول شیخ ابو الفضل عباس در تقریظ
مدح کتاب و جناب مولف مجمع حسنات و توہین و رد شرک و بدعات نگاشتہ
است و با ہمہ امت و اکابر اہل سنت بکدام مقام الزام ضلالت اشارۃ
و کنایۃ نہ نہادہ کہ موجب طعن و ملامت صاحب رسالہ گردد و اگر شیخ ابو الفضل
مذہب تشیع میدارد تقریظ ایشان را در کتاب خود جا دادن چہ مضائقہ است
کہ تقریظ از موافق باشد یا از مخالف ہمہ یکو میباشد و بلکہ از مخالف مذہب
احسن و خوشتر است کما لا یخفے و آنچہ کہ مولوی سید احمد حسن صاحب بخاری
مرحوم متخلص بعرشی برادر بزرگ جناب رئیس المحققین صاحب کلمۃ الحق دام
اقبالہ در آخر کلمۃ الحق بطور تعلیقات نگارش فرمودہ بودند بعد ختم رسالہ حق الیقین
شیخ الفراسلہ کہ در جوابش خامہ فرسائی و بیہودہ سرائی کردہ است
ہمان مضامین ہستند کہ در ما سبق مردود شدہ اند لہذا بخوف
تطویل ازان در گذشتم و بر جواب حق الیقین اکتفا نمودم
و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام
علی سید المرسلین و خاتم النبیین علی آلہ
و اصحابہ اجمعین
آمین

تمت

کتبہ اکبر خان

۱۳۰۱ھ

## خاتمہ تالیف کتاب استحوذ لاثانی موجد الفاظ و معانی منشی سید جمیل احمد صاحب سہسوانی سلمہ

### خاتمۂ لطیف و حسن

خدای لایزال بے نیاز از حمد ما ست ـ و نبی پاک از نعت بی پروا ست ـ اما بعد الحق راه شده جانفزا و منصفانه اصفا ـ که امروز این کتاب طبع پسند بیابان سید و رہنمای گمراہان روزگار گردید ـ الحق گنجینہ مالا مال ہدایت است ـ و بادۂ حمرای جام حقیقت است ـ اگر ہادم اساس کیش بدعت فاہم بجاست ـ و اگر مسلک عین سنت گویم رواست ـ ہمانا مبطل بدعت بد اسلوب مولد است ـ و نیکو حامی سنت سنیہ احمد است دل افروز پاسخ حق الیقین ـ و رد اقوال سراسیمۂ مبتدعین آمدہ الله ہر جواب لاجواب بہانیست قاطع ـ و ہر ایراد قطعے دلیلی ست ساطع ـ حسن ادای مضامین نافع واه واه ـ لطف عبارت بیبدل پارسی سبحان الله ـ قربان مؤلف محقق باید بود که براه انصاف پیمود ـ و تحیاباب تحقیق بر روے جہان کشود خداوند گارش جزاے نیک دہد ـ و در اصناف کلام او اثرے نہد

### قطعۂ تاریخ از مصنف سلمہ الله تعالی

| | |
|---|---|
| ز سعی مؤلف جمیل این کتاب | بفضل خدا حسن انجام یافت |
| چو جستم ز دل سال تالیف او | بگفتا مبین خصم الزام یافت |

### قطعۂ تاریخ طبع مصنف سلمہ الله تعالی

| | |
|---|---|
| چه زیبا پاسخ حق الیقین نوشت ارنا | دلیل و حجت از اخبار و آیات ایجنین باید |
| شد استیصال تام محفل مولد سیلی | جزاه الله خیرا رد بدعات ایجنین باید |
| جمیل اکنون برای یادگار طبعش تا | بگو ایجوبه تفصیل جوابات ایجنین باید |

### قطعۂ تاریخ از معدن خوش بیانی منشی سید قدرت علی تسنیم سہسوانی سلمہ ربہ

| | |
|---|---|
| ہزار آفرین بر مصنف تسنیم | شد از سعی او نیک توضیح حق |
| دلم بہر تاریخ ختم کتاب | بفرمود تحقیق و تنقیح حق |

### قطعهٔ تاریخ از نتیجهٔ فکر سخنور شیوا زبان منشی سید جلیل احمد متوطن سهسوان

شد رقم هر چه اندرین نامه — ترجمان بیان اسلاف است
سال تالیف و نفرو جلیل — گو همین شاه راه انصاف است
[illegible]

منہ سلمہ اللہ تعالیٰ

هست این نامهٔ عجیب جلیل — نزد انصاف پسندان مقبول
سال تالیف بگفتم نادر — کرد تحریر جواب معقول
[illegible]

### قطعهٔ تاریخ طبع از مخزن همه دانی مولوی سید عبد الباقی سهسوانی

طبع این کتاب رد بدعت — کمال نصرت اهل سنن بین
پے تاریخ طبعش گفت باقی — همانا پاسخ دندان شکن بین
[illegible]

### قطعهٔ تاریخ از شاعر با شعور مولوی محمد عبد الغفور متخلص به غفور سهسوانی

وه چه خوش این پاسخ زیبا نوشت — مولوی سید احمد خوش خصال
سال طبعش گفت هاتف با غفور — پاسخ دلجو جواب بے مثال
[illegible]

### قطعهٔ تاریخ از حقائق آگاه مولوی برکت الله سهسوانی

ناظم بر مولف حق گو که قول حق — گفت اندرین کتاب همه انتخاب گفت
هاتف بگوش من پے تاریخ طبع او — شافی جواب و پاسخ عین صواب گفت
[illegible]

### قطعهٔ تاریخ از منشی لاثانی مولوی سید اسرار حسن سهسوانی

مولف واقعی در سلک تحریر — همانا گوهر تحقیق سفته
پے تاریخ طبعش هاتف غیب — بخوبے داد پاسخ داد گفته
[illegible]

### قطعهٔ تاریخ طبع از شاعر خوش بیان منشی محمد علی خان شاگرد سید اظهر علی صاحب اظهر الہ آبادی

| | |
|---|---|
| جرگۂ اہل سنن را مژدہ | گشت مطبوع کتاب معقول |
| سال طبعش چہ دل ارا گفتم | ہیمشال است جواب معقول |
| | ۱۳۱ھ |

**قطعۂ تاریخ از شاعر ساحر منشی محمد شاکر حسین شاکر سہسوانی سلمہ**

| | |
|---|---|
| خال من خوش نسخۂ نادر نوشت | من بلا گردان تحقیقات او |
| زود شاکر بہر سال طبع آن | ہست رو مولد محدث بگو |
| | ۱۳۱ھ |

**قطعۂ تاریخ اردو از نہر بیشۂ خداوانی سید آل محمد شاہ سہسوانی**

| | |
|---|---|
| ہوئی طبع جب یہہ کتاب نفیس | ہر ایک اسکا عالم مین شایق ہوا |
| مجھے فکر تاریخ کے جب ہوئی | کہا دل نے ہیمثل پاسخ لکھا |
| | ۱۳۱ھ |

**قطعۂ تاریخ از منبع بیان و معانی سید اعجاز احمد سہسوانی**

| | |
|---|---|
| شکر حق کا کہ یہہ کتاب چھپی | ماہ مسعود سال فرخ ہے |
| تم بھی تاریخ طبع ای اعجاز | جلد کہدو یہہ خوب پاسخ ہے |
| | ۱۳۱ھ |

**قطعۂ تاریخ از معدن طبع ملتمس اللہ ولہ سید محمد مظہر حسن خان خلف کلکٹر میر محمد حسین خان صاحب بہادر سہسوانی**

| | |
|---|---|
| یہہ بھی ہیمثل وہی مانند پاسخ شک نہین اسمین | زمانہ کو دل و جان سے نہ کیون اسکی تمنا ہو |
| نظیر اچھی لکھی تاریخ تمنی طبع کی اسکی | مزین باد لایل د مولد ہو تو اچھا ہو |
| | ۱۳۱ھ |

**قطعۂ تاریخ از سخنور خوش بیان مفتی سید عسکری احمد صاحب ساکن سہسوان**

| | |
|---|---|
| عزیز سبط احمد نے یہ تحقیق | کتاب ای عسکری ہیمثل لکھی |
| لکھے یہہ طبع کے تاریخ مین نے | جواب و ابجے تر کے یہ تر کے |
| | ۱۳۱ھ |

**قطعۂ تاریخ از احقر بندگان محمد اکبر خان کاتب رسالہ ہذا غفر اللہ ذنوبہ**

| | |
|---|---|
| پاسخ ہیمثال کرد رقم | با مولف چو داد حق توفیق |
| بہر تاریخ طبع او اکبر | گفت زیبا خزانۂ تحقیق |
| | ۱۳۰ ھ |

# صحت نامہ اعلاء کلمۃ الحق

| صفحہ | سطر | خطا | صواب | صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۲ | ۱ | واالمعجزات | والمعجزات | // | ۲۴ | مطق | مطلق |
| // | ۱۱ | کیدبیت | کیدبیست | ۹ | ۳ | احترازنماید | احترازنہ نماید |
| ۳ | ۱۸ | اپن تیمیہ | ابن تیمیہ | // | ۹ | الفتاوی | الفتاوی |
| ۵ | ۳ | الفزالے | الغزالے | // | ۱۰ | یقول | بقول |
| // | ۵ | شہہ | شبہ | // | ۲۰ | ویگر | ودیگر |
| // | ۱۱ | افتدی | افندی | // | ۲۴ | فع سبابہ | رفع سبابہ |
| // | ۱۳ | ادعوالکذب | ادعوالکذب | ۱۰ | ۲ | اینء عا | این ادعا |
| // | ۱۹ | لصاحب بدعت | لصاحب بدعۃ | // | ۵ | بخید | بچند |
| ۶ | ۹ | قولہ ثناتہا | قولہ محدثاتہا | // | ۱۳ | ازان بدعت | ازان بعدن بدعت |
| // | ۱۰ | بعدعۃ | ببدعۃ | // | ۱۶ | ملی مردان | یکی مردان |
| // | ۲۰ | یکی | ملی | // | ۱۷ | ازضعفا | درضعفا |
| // | ۱۴ | یرراوبہا | یراوبہا | // | ۲۰ | قوضوعۃ | موضوعۃ |
| // | ۱۶ | الغرض کہ گاہ | الغرض ہرگاہ کہ | // | ۲۴ | یشی | بشی |
| // | ۲۱ | حسنۃ الخلفاء | سنۃ الخلفاء | ۱۱ | ۹ | فرمودہ اند | فرمودہ بودند |
| // | ۲۳ | احدث بدعۃ | احداث بدعۃ | // | ۱۳ | الوجبات | الواجبات |
| ۷ | ۱۰ | تبفرقۃ | تفرقۃ | // | ۱۴ | المرقات | المرقاۃ |
| // | ۱۱ | نراشیدہ | تراشیدہ | // | ۱۵ | بجماعۃ | بجماعۃ |
| // | ۲۲ | افشدن | افشاندن | // | ۱۷ | جماعۃ | جماعۃ |
| ۸ | ۵ | مثل مولود | مثل عمل مولود | ۱۲ | ۱ | کمیتہ | کمینہ |
| // | ۷ | البدینۃ | البدیتۃ | // | ۳ | مارہم | بامرہم |
| // | // | الاہیتہ | الاسیئۃ | // | ۷ | الی ابن کعب | ابی ابن کعب |
| // | ۱۴ | ہزاتران | ہزاران | // | ۹ | الذیجعلہا | الذی جعلہا |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱۲ | ۸ | ہذالمعنی | ہٰذاالمعنی |
| ״ | ۱۰ | ہذلک | بذٰلک |
| ״ | ״ | لاانہ ازاد | لاانہ اراد |
| ״ | ۱۴ | روزبہاں | روزبہان |
| ״ | ۲۰ | تعلم | قلم |
| ״ | ۲۲ | وبنزید | وینزید |
| ״ | ۲۳ | فی الخنة | فی الجنة |
| ״ | ״ | الجہنی | الجہنی |
| ״ | ۲۴ | زیدالبحر | زبدالبحر |
| ۱۳ | ۳ | ملیہا | علیہا |
| ״ | ۶ | ہدائی شہروہ | ہدا شہروہ |
| ۱۴ | ۲ | ہذالوقت | ہٰذالوقت |
| ״ | ۹ | المخلفاء | الخلفاء |
| ״ | ۱۴ | منصوحل | منصوص |
| ״ | ۱۵ | یس | پس |
| ״ | ״ | تقرار | تقرر |
| ۱۵ | ۱ | قران | قرن |
| ״ | ״ | رواقض | روافض |
| ״ | ۱۱ | اتین | آتین |
| ״ | ۱۴ | بدحات | بدعات |
| ״ | ۱۵ | ووہواخل | داخل |
| ״ | ۱۶ | علماء | علما |
| ״ | ۱۹ | بدحات | مدعات |
| ״ | ۲۵ | رنتابت | ثابت |
| ۱۶ | ۲ | بیبیس | بیش |
| ״ | ۶ | عباوت | عبارت |
| ״ | ۱۱ | مذکورومبالغہ | مذکورہ مبالغہ |
| ״ | ۱۳ | منصف | مصنف |
| ״ | ۱۸ | این جوزی | ابن جوزی |
| ۱۸ | ۲۱ | فحذوہ | فخذوہ |
| ۱۹ | ۳ | الرغایب | الرغائب |
| ״ | ۱۱ | سادستہ | سادستہ |
| ״ | ۲۳ | فحذوہ | فخذوہ |
| ۲۰ | ۴ | تیارست | تیاراست |
| ״ | ۱۱ | لعید | العید |
| ״ | ۲۴ | دانستہ | دانستہ |
| ۲۱ | ۸ | انچہ | آنچہ |
| ״ | ۱۷ | فقہا | فقہاء |
| ۲۲ | ۶ | درخاص مجلس | درخاص مجلس |
| ״ | ۲۰ | تہناہ | فہناہ |
| ״ | ۲۲ | یحیث | یحیث |
| ״ | ۲۴ | فساولیل | فسادلیل |
| ۲۳ | ۹ | تعاملو | تعاملوا |
| ۲۴ | ۲۲ | رحب | رجب |
| ۲۵ | ۶ | بدیل | تبدیل |
| ״ | ۷ | واتیح لعلما | واتیح العلماء |
| ״ | ۲۰ | ضعیقہ | ضعیفہ |
| ״ | ۲۵ | ازیرنظر | زیرنظر |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب | صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۲۶ | ۷ | مجوشت | مبحوشت | ۳۶ | ۱ | میگرونند | میکروند |
| // | ۱۰ | مالوارد | بالوارد | ۳۷ | ۲ | تغلیط | تغلیط |
| // | ۲۵ | بیتلیبس | پیتلیبس | // | ۲۳ | ضیانا | صیانا |
| ۲۸ | ۱۵ | لاسپها | لاسبها | ۳۸ | ۲۳ | امان | امّا |
| ۲۸ | [illegible] | نوشتند | نوشته | ۳۹ | ۵ | نقع | تقع |
| ۲۹ | ۲۰ | بابوسوسته | بالوسوسته | ۴۰ | ۱۳ | اباجت | اباحت |
| ۳۰ | ۴ | آوردیگروه | اوردیگروه | // | ۱۵ | دتنا | وثنا |
| ۳۱ | ۶ | لاثیب | لاتشیب | ۴۱ | ۱ | بهربا | بربا |
| // | ۲۰ | اشتی | اختتی | // | ۱۹ | حقیف | حفیف |
| // | // | تخت | تحت | // | ۲۱ | فهم عبابات | ضم عبادات |
| // | // | عبدافوا | عبدالوا | ۴۲ | ۱۳ | پچه | چپه |
| ۳۲ | ۱۴ | عبدالله مسعود | عبدالله بن مسعود | ۴۳ | ۴ | یصورت | بصورت |
| ۳۳ | ۱ | تقی | نفی | // | ۵ | ووحدیث | ودرحدیث |
| // | ۵ | التعامة | العامة | // | ۱۳ | اقوال | اقول |
| // | ۱۴ | نصتع | تصنع | ۴۴ | ۶ | حاظرین | حاضرین |
| ۳۴ | ۲ | حضو | حضور | // | ۱۴ | وتنبیه | وتنبیه |
| // | ۷ | بلاتجرد | بلاتجرد | // | ۱۸ | اجتهاو | اجتهاد |
| // | // | ملوعات | ممنوعات | ۵۱ | ۳ | ماورای ابن | ماورای این |
| // | ۸ | دررد | دررد | // | ۴ | سیخ الفراسله | شیخ الفراسله |
| // | ۱۹ | نیقی | یبقی | // | ۷ | وقفوا | وقفوا |
| // | ۲۴ | شواهب | شوائب | ۵۲ | ۲ | ادعو | ادعوا |
| ۳۵ | ۲ | وروایت تخالط | وراثت تخالط | ۵۴ | ۲۵ | امام | امّا |
| // | ۳ | ددمکه | درهکه | ۵۷ | ۲۳ | باثار | بآثار |
| // | // | استخبان | استحسان | ۵۸ | ۳ | حالات | بعض حالات |

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ٦٠ | ٨ | لانّ | لان |
| // | // | قیام الساعة | وقیام الساعة |
| // | ١٣ | فاجب | فاحب |
| // | ١٤ | ابن ماحه | ابن ماجه |
| // | ١٦ | عمل موار | عمل مولد |
| ٦١ | ٨ | بخـر بیست | بیخرد بیست |
| ٦٢ | ١٢ | عاشور | عاشوره |
| ٦٣ | ١٩ | المتعدوة | المتعدده |
| ٦٤ | ١٩ | کتابت | کتاب |
| // | ٢١ | ابن الدین | زین الدین |
| ٦٦ | | کتنب | کتب |
| ٦٨ | ٢٤ | آمده | زنده |
| ٧٠ | ٣ | خدمت | در خدمت |
| // | ٤ | تصویده اند | تصور کرده اند |
| // | ٩ | شعیر | شعر |
| ٧١ | ٢٤ | فخذوه | فخذوه |
| ٧٣ | ٤ | رکع یدیه | رفع یدیه |
| // | ١٤ | فاذوا | فاذا |
| // | ١٦ | رکتیبته | رکتیبه |
| // | ٢٢ | صحیتش | صحتش |
| ٧٤ | ٨ | پرچه | هر چه |
| ٧٥ | ١ | فامنعتی | فلم منعتی |
| // | ٢٠ | دشوار | دشوارگزار |
| // | ٢٣ | استبناط | استنباط |

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ٧٦ | ٣ | تقید | تقیید |
| // | ٢٠ | نجویز | تجویز |
| ٧٧ | ٥ | بالفعل | بفعل |
| // | ١١ | استدلال | استدلال |
| ٧٨ | ٣ | قول وفعل | بقول وفعل |
| // | ٢١ | نعمت صحبت | نعمت |
| ٧٩ | ٢ | قصیه | قصبه |
| // | ٧ | اذواک | اذذاک |
| ٨٠ | ١٠ | ستبین | یستبین |
| // | ٢٥ | حواب | جواب |
| ٨١ | ٢٤ | حقیت | وحقیت |
| ٨٢ | ١٩ | فقهای نجران | فقهای نجران |
| // | ٢٠ | حود | خود |
| ٨٣ | ٢ | که مطابق | مطابق |
| // | ٣ | عرب وعجم | عرب وعجم |
| ٨٤ | ١١ | یقص | ینقص |
| // | ١٥ | وشک | وشبک |
| // | ١٩ | فصیلت | فضیلت |
| ٨٥ | ٢٥ | که معنی | که در معنی |
| ٨٦ | ٦ | اعتباد | اعتیاد |
| // | ١١ | نمی دانند | می دانند |
| // | ١٦ | لدامی | کدامی |
| ٨٧ | ١٥ | فلهذا | فلهذ |
| // | // | لم تغیر | لم یغیر |